

# معیار شرک در قرآن

آیه الله سید عزالدین حسینی زنجانی

شماره ۱۲۸

عنوان: معیار شرک در قرآن

نویسنده: آیه الله سید عزالدین حسینی زنجانی

موضوع: قرآنی

## مقدمه مترجم

بیش از ۳۲ سال است که افتخار خادمی آستان ملائک پاسبان امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را دارم و با این امید زنده ام که خدمت بسیار ناچیزم به مصداق ((عادتکم الاحسان و سجتکم الکرم)) مورد قبول سلطان خراسان واقع شود و گلبانگ سربلندی به آسمان زنم .

در سالهای اخیر خدمت که در کنار درب پیش روی مبارک مزار مشغول خدمت بوده و می ایستادم و به ویژه در روزهای مراسم مذهبی ، اعم از اعیاد و وفیات ، سیل خروشان عاشقان زیارت و پابوس امام علیه السلام را مشاهده می کردم که وقتی به آستانه می رسند تعدادی از آنان به خاک می افتند و به صورت سجده آستانه را می بوسند و داخل می شوند. در مقابل تعداد کمی نیز هستند که با مشاهده آنان که عتبه را می بوسند، عمل آنان را بر نمی تابند و از ما می خواهند تا مانع کار آنان گردیم و در مقابل این عتبه بوسی که به زعم آنها شرک است اگر مانع نمی شویم دست کم ، تذکرات لازم را بدهیم .

گرچه تعداد اعتراض کنندگان اندک است ، لیکن اولاً، طرفداران چنین تفکر که شیعه را متهم به شرک می کنند و برای تبلیغات خود آزادی دارند و ثانیاً، تعداد اندک آنان نمایان گر وجود چنین گرایشی به تفکر آنان به ویژه در جامعه جوان شیعه می باشد و در حرم مطهر هم فقط می توان پاسخ کلی داد و این به هیچ وجه کافی نیست . از این رو به نظر می رسید در این معضل فکری و عقیدتی که ریشه در گذشته ها دارد و روشنگر تفکر غلو غالیان است لازم است پاسخی در خور دانش اکثر جوانان جامعه ، به زبان و قلمی دور از تعصب و یک سونگری داده شود.

آری ، ضرر و زیان مخالفان اتحاد مسلمانان و غالیان در هر دو مکتب فکری و خاصه شیعه که از این قاعده مستثنا نیست ، یقیناً اگر بیش از دشمنان آن مکتب نباشد قطعاً به اندازه آنها بوده و هست . از طرفی نیز سکوت در مقابل سیل اتهام به مکتب تشیع علوی جایز نیست و وظایف و تکالیفی را بر عهده انسان مسئول قرار می دهد.

اگر بینی که نابینا و چاه است اگر خاموش بنشیننی گناه است

در چنین تفکراتی به سر می بردم که کتاب موجز معیارالشرک فی القرآن به دستم رسید و با مطالعه آن دریافتم که نویسنده دانشمند در همین موضوع به صورت مکاتبه با استاد دانشگاهی که متاثر از تفکرات غالیان غیر شیعه امامیه بوده به نحو احسن قلم زده است . کتاب به زبان عربی بود و دریغ آمد که ، موضوعی آن هم در این درجه از اهمیت به زبان فارسی برگردانده نشود و جوانان کشور نتوانند از این گنجینه علمی بهره ببرند.

با مطالعه بیش تر و تعمق در مطالب ارزنده کتاب ، آن را اثر نفیسی یافتم که حق مطلب در آن ادا شده و با محوریت قرآن که مورد قبول طرفین است نظریات و اشکال های طرفین را مطرح و پاسخ داده است ، به طوری که اگر هر مسلمان منصفی آن را بخواند و تدبر و تعمق داشته باشد، به خوبی به حقیقت مطلب پی می برد، لیکن چون از طرفی مطالب کتاب استدلالی و در سطح علمی نوشته شده و از طرف دیگر،

ادعاهای نابه جا و غلط طرفداران چنین طرز تفکر در قالب کلمات و جملات و سر فصل های به ظاهر فریبنده و زیبا، چون ((توحید خالص و کامل)) و ((جنگ در مقابل شرک و بت پرستی)) و امثال این جملات و سوسه انگیز عرضه می شود، چه بسا کششی در مرحله نخست ایجاد می کند، بنابراین ، فهم

کامل پاسخ علمی آن برای همه مقدور نبوده و شاید با اشکالاتی مواجه گردد. از این رو فهم و درک موضوع نیاز به مقدماتی دارد و باید با زبانی ساده و قابل درک برای غیر متخصصان عنوان شود تا احتمال القا در اندیشه افرادی که برای بار اول با موضوع برخورد می کنند از بین برود که غلو در هر دو مکتب ویران گر است و باید حقیقت امر دور از هرگونه تعصب و یک سو نگری روشن گردد.

با این نیت و پس از مشاوره با اهل نظر بر آن شدیم پژوهشی اجمالی در تاریخ پیدایش چنین طرز تفکری به عمل آید و مقدمه ای بر کتاب نوشته شود تا معلوم گردد: آیا توسل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت نبوت و اولیا در صدر اسلام، روا و عملی بوده، یا ساخته و پرداخته افراطیون مخالف در مکتب شیعه و یا تفسیر نادرست آیات قرآن و تاءویل غلط پاره ای از روایات نادر و ضعیف در نزد تسنن است که با کمک معاندان اسلام راستین که از هر فرصتی برای ایجاد تفرقه میان امت اسلامی به طور مستمر سود می جویند، به وجود آمده است؟

دشمنان اسلام در سده های اخیر به حقیقتی پی برده اند و آن این است که، پیاده شدن اسلام راستین در جهان بزرگ ترین سد راه سودجویی و بهره کشی آنها از انسان ها و مانع بقای تفکر سرمایه سالاری حاکم در جهان است. از این رو با ایجاد تفرقه بین مسلمانان به خیال خودشان، به هر وسیله ای دست می یازند تا اسلام را تضعیف نموده و از بین ببرند. غافل از این که خداوند می فرماید: (نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون)؛ حافظ و نگهدارنده اسلام و قرآن خود خداوند متعال است.

اینک با پژوهش در این مسئله مورد اختلاف امید داریم دایره تفرقه مسلمانان تنگ تر شود تا ان شاء الله روزی از بین برود و تفرقه امت اسلامی به اتحاد و شوکت، و ناتوانی شان به قدرت تبدیل گردد. در طی این طریق، چراغ راهنما را قرآن و روایاتی که مورد قبول طرفین است قرار دادیم تا فرمان الهی را نیز اجرا کرده باشیم و به سندی غیر قابل انکار (کلام وحی) اتکا کنیم، آن جا می فرماید: (ان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و رسوله)؛

اگر در امری اختلاف و نزاع داشتید (حکم) آن را به خدا و رسول خدا بازگردانید. نخستین سؤال در این مقطع، این است که آیا توسل و تبرک جستن به قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و عبادت گاه قرار دادن قبر آن بزرگوار و اهل بیت نبوت و اولیا و صلحا، چه در حال حیات و چه پس از رحلت آنان و به عبارت بهتر، متوسل شدن به درگاه حضرت حق جل جلاله با وسیله قرار دادن غیر خدا طبق موازین قرآنی شرک است؟ که دشمنان اسلام نه تنها شیعه اثنا عشری، بلکه همه فرق اسلامی را به این سبب به مشرک بودن متهم و محکوم نموده اند. پاسخ این سؤال را نخست در نگرش و عقیده دانشمندان اهل سنت جست وجو می کنیم و آن را در سه قسمت ((پیش از آفرینش))، و ((در حال حیات)) و ((پس از رحلت رسول اکرم)) بررسی می نماییم.

پیش از آفرینش

توسل حضرت آدم علیه السلام

بیهقی در دلائل النبوة؛ طبرانی در معجم صغیر و حاکم در مستدرک روایت می کنند که خلیفه دوم (عمر بن خطاب) گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که آدم علیه السلام در بهشت مرتکب خطا گردید، به درگاه الهی چنین متوسل شد: بار خدایا! مرا به حق محمد صلی الله علیه و آله بیامرزد. خداوند فرمود: ای آدم! تو از کجا محمد را شناختی در صورتی که من هنوز او را نیافریده ام؟ آدم علیه السلام عرض کرد: بار خدایا! هنگامی که مرا آفریدی و روح در کالبدم دمیدی، سر خود را بالا بردم و

دیدم که بر ساق عرش عظمتت نوشته شده است : ((لا اله الا الله محمدا رسول الله )) دانستم که تو اسم کسی را در کنار اسم خویش قرار نمی دهی و به آن اضافه نمی کنی جز این که او را از همه موجودات عالم بیش تر دوست می داری . خداوند فرمود: ای آدم ! راست گفتی ، محمد گرامی ترین انسان نزد من است ، اینک که او را واسطه قرار دادی و به حق او از من مسئلت کردی ، از تو گذشتم و اگر محمد نبود، تو را نمی آفریدم .

زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله

۱. ترمذی در صحیح خود و حاکم در مستدرک از عثمان بن حنیف روایت کرده اند که : مرد نابینایی به رسول خدا صلی الله علیه و آله متوسل شد و عرض کرد: یا رسول الله ! از خداوند بخواهید چشمان مرا بهبودی بخشد، رسول اکرم فرمود: اگر بخواهی دعا می کنم تا خداوند تو را عافیت دهد و شفا بخشد، ولی اگر صبر کنی و با همین وضع بسازی برایت بهتر است . آن مرد عرض کرد: ای رسول خدا! من راهنمایی ندارم تا دستم را بگیرد و زندگی برای من مشکل است ، دعایی در حق من بفرما تا بهبودی حاصل کنم . رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن مرد امر فرمود تا وضو بسازد و دو رکعت نماز بگزارد و سپس با قرائت این دعا حاجت خود را از خدا طلب کند:

اللهم ! نى اسئلك و اءتوجه ! لىك بنبىك محمد نبى الرحمة يا محمد ! نى اءتوجه بك ! لى ربى فى حاجتى هذه لتقضى لى ، اللهم فشفعه فى ؛

خدایا! از تو می خواهم به واسطه پیامبرت محمد پیامبر رحمت ، به سوی تو رو آوردم ؛ یا محمد! من در این حاجت و نیازی که دارم به وسیله تو به پروردگارم رو کرده ام تا حاجتم برآورده شود، خدایا! او را شفیع من قرار ده .

عثمان بن حنیف ، راوی حدیث می گوید: به خدا سوگند! ما هنوز مجلس را ترک نکرده بودیم که آن مرد نابینا وارد شد در حالی که هیچ گونه اثری از نابینایی در او نبود.

۲. ابو نعیم در کتاب معرفت و دیلمی در مسند فردوس از ابن عباس و حاکم نورالدین هیشمی از انس بن مالک روایت می کنند: هنگامی که فاطمه بنت اسد مادر علی علیه السلام درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد منزل شد و در بالای سر فاطمه نشست و فرمود: ((ای مادر! خداوند تو را رحمت کند. تو بعد از مادرم برای من مادر بودی و مرا سیر می کردی در حالی که خود گرسنه بودی . بر من لباس می پوشاندی و خوشبویم می کردی در حالی که آنها را بر خود پیش از من روا نمی داشتی و نیت و قصد تو جلب رضای خداوند متعال و کسب ثواب آخرت بود.)) پس از آن پیامبر دستور داد فاطمه را سه بار غسل دهند؛ چون آب آغشته به کافور رسید رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را روی بدن فاطمه ریختند و سپس پیراهن خود را درآوردند و بر بدن فاطمه پوشانیدند. هنگامی که قبر آماده گردید خود وارد قبر گردیدند و در قبر دراز کشیدند و فرمودند: ((ای خداوندی که جان های مردم در دست توست مادرم فاطمه بنت اسد را به حق پیامبرت و انبیایی که پیش از من رسالت داشتند، بیامرز و حق را بر زبان او جاری گردان و آرامگاه او را فراخ گردان ، که تو مهربان ترین مهربانانی .)) پیامبر سپس چهار تکبیر گفتند و جسم فاطمه را وارد قبر کردند.

۳. احمد بن حنبل ، حافظ بن خزیم ، طبرانی ، ابو نعیم و ابن ماجه از ابوسعید خدری ، روایت کرده اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ((هر کس برای ادای نماز از منزلش بیرون رود و بگوید: بار خدایا به حق سؤ ال کنندگان (۱) و حاجت طلبان از درگاهت من نیز از تو مسئلت می کنم که مرا در این راه

موفق بداری و هر چه خیر من است به من عطا کنی . بار خدایا! من برای تظاهر، خودخواهی و دنیاطلبی در این راه گام بر نمی دارم ، پس از تو می خواهم مرا از آتش دوزخ مصون داری و گناهانم را بیامری که غیر از تو کسی گناهان را نمی بخشد)). در اثر چنین دعایی خداوند به او توجه می کند و فرشتگان بر او طلب آمرزش می نمایند.

۴. در حدیث صحیح از قتاده روایت شده است : تیری به چشم او اصابت کرد و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و گفت : یا رسول الله ! دیدگانم آسیب دیده است . پیامبر او را به صبر و شکیبایی یا به دعا برای بهبودی چشم او فرا خواند. او عرض کرد: دعا کنید تا چشم من بهبود یابد و خوب شود. پیامبر دعا کرد و خداوند دیدگان او را شفا داد.

پس از رحلت پیامبر

انس بن مالک از عمر بن خطاب روایت می کند که گفت : ((به هنگام خشک سالی به عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر اکرم متوسل می گردید و می گفت : بار خدایا! ما در زمان پیامبر در مشکلات به او متوسل می شدیم و حاجت روا می گردیدیم اکنون به عموی پیامبرت عباس بن عبدالمطلب متوسل می شویم . بار خدایا! باران رحمت خود را بر ما نازل کن )).

همین روایت از طریق راویان دیگر از عبدالله بن عمر نقل شده است که : عمر بن خطاب در سال قحطی و خشک سالی در طلب باران خطابه ای خواند و در آن چنین گفت : ((ای مردم ! به عموی پیامبر عباس متوسل شوید و او را وسیله ای در پیشگاه خدا قرار دهید...)) و بدین ترتیب بارانی بارید و زمین خشک سیراب و مردم آرام و راحت شدند.

۲. اوس بن عبدالله روایت می کند: در مدینه باران نبارید و مردم گرفتار قحطی شدید شدند، شکایت به عایشه بردند. او گفت : راهی از پشت بام پیامبر رو به آسمان باز کنید. مردم این کار را کردند و خداوند باران شدیدی نازل فرمود و شتران فربه شدند و مزارع سر سبز و خرم گردید. با عنایت به روایات فوق که همه از دانشمندان و بزرگان اهل سنت نقل شده است و خود آنها در کتاب هایشان موضوع توسل به رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل نبوت و صلحا و اولیای الهی ، چه در حیاتشان و چه پس از درگذشت آنان نه فقط مهر تائید زده اند، بلکه متفقا آن را از کارهای استحبابی شریعت ذکر کرده و بر عمل آن تاءکید نموده اند و اضافه کرده اند: چون چنین واسطه قرار دادن پیامبر و اهل بیت نبوت کار و عادت اصحاب پیامبر اکرم و تابعین و صلحا و بزرگان علما بوده و آنها اسوه هستند، ما نیز از آنان تبعیت کنیم .

از آن جا که بنابر تطویل کلام نیست پایان بخش این سخن را با نقل عین کلمات و جملات خود این بزرگان قرار می دهیم :

۱. زرقاوی در شرح الواهب می گوید:

ان الله تبارک و تعالی قد جعل فی اسمہ برکة فما الظن بمسماه ؛

خداوند تبارک و تعالی در اسم او (پیامبر اکرم ) برکت قرار داده است تا چه رسد به صاحب اسم و خود او

۲. درباره عمل صحابه در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله می نویسد:

اما ما کان فی حیاته الدنیا فهو مشهور مستفیض بل متواتر امتلات به کتب الا حدیث کلهما، لا یرتاب فیه

سنی و لا مبتدع ، و قد کانوا رضی الله عنهم یفزعون إلیه عند النوائب ؛

عمل صحابه در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله نه فقط بر اساس احادیث مشهور و مستفیض ، بلکه روایاتی متواتر است و کتاب های احادیث مملو از آنها می باشد به طوری که هیچ کس ولو هر قدر هم شکاک باشد در آنها تردید نتواند کرد و عادت آنها (صحابه ) بر این بوده که در مشکلات و سختی ها به او (پیامبر) متوسل می شدند.

و همو می نویسد:

...فایعقل اءن یکون فیه ما ءشرك ماءثورا عن الصحابة و التابعین عن وضع تلک الا حادیث و الا ثارا حاشا و کلا، فالتوسل بالنبی صلی الله علیه و آله و الصالحین لم یزل بین العلماء متعارفا سلفا و خلفا...؛  
آیا از دیدگاه عقل و خرد می توان فکر کرد که در آنها (احادیث ) که از صحابه و تابعین نقل شده اندک بوی شرکی استشمام شود و چگونه قابل تصور است درباره جعل چنین احادیث (علما و دانشمندان ) در طول تاریخ ساکت بنشینند؟ هرگز و هیچ گاه ، پس چنین نتیجه می گیریم که توسل به پیامبر و اولیای صالح از گذشته و حال در میان آنان معمول بوده است .

علی رغم آن چه در روایات و احادیث آمده و صفحات تاریخ از آن سخن می گوید، متأسفانه طرفداران تفکر سلفیه برای به کرسی نشاندن عقایدشان که مخالفت محض با شیوه عمل گذشتگان از اصحاب ، تابعین و علمای بعد از آنهاست ، به جنگ و خون ریزی ، قتل و غارت مسلمانان و مخالفان خود پرداخته اند. شگفتا که آنان چه قدر وجه مشترک با عقاید خوارج نهروان در اوایل شکوفایی اسلام دارند که امیرمؤمنان صلوات الله علیه درباره آنان فرمود: ((کلمة حق یراد بها الباطل ؛ مطالب شان سخن درستی است که برای به کرسی نشاندن باطل و نادرستی می گویند)). و ایجاد تفرقه در میان آحاد امت اسلامی می افکنند که افکندند و از این اختلاف امت چه کسی جز استعمار کهنه که در جهان امروز با شعارهای فریبنده دفاع از حقوق بشر، مبارزه با تروریسم و ایجاد حکومت دموکراسی ، مشغول غارت ثروت بی پایان مادی و معنوی مسلمانان سود می برند؟

چه قدر به جا و مناسب است که به جای زیاده روی در عقاید فرقه های اصیل اسلامی ، به منظور برطرف کردن اختلافات امتی که خدای واحد را می پرستند و کتاب واحدی دارند، گرد هم آیند و قرآن را، سپس سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را روشنگر راه خود قرار دهند و در نیل به حقیقت امر در مسائل مورد اختلاف شتاب به خود راه ندهند و از تعصب جاهلانه دوری گزینند تا به اذن خدای متعال وحدت کلمه و یک پارچگی امت اسلامی که دشمنان امروز اسلام سخت از آن ترس و واهمه دارند، دوباره حاصل گردد و معاندان حق یا به حقیقت بگروند، یا خوار و ذلیل گردند.

آن چه در این باره مربوط به سنت در روایات بود اشاره شد و خوانندگان گرامی را برای استدلال قرآنی و استفاده بیش تر از سنت به مطالعه دقیق کتاب دعوت می کنیم و از خداوند توفیق فهم معارف جهانی و ابدی اسلام را برای همگان آرزومندیم .

مترجم

انگیزه نگارش

انگیزه تالیف کتاب حاضر آن بود که در سال ۱۴۰۵ قمری یکی از دانش جویان دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد به دیدار این جانب آمد و با ناراحتی اظهار داشت : یکی از استادان ما در کلاس به شدت از خواندن بعضی دعاها و زیارت ها در مشاهد مشرفه ، یا مجالس و محافل دینی انتقاد می کند و می گوید: ((در اثر

بی توجهی دانشمندان ، خواندن این قبیل دعاها و زیارت ها مخصوصا زیارت جامعه و دعای فرج که مضامین آنها شرک و دوگانه پرستی است ، سخت شایع شده است )).

این جانب نیز بلافاصله گفتم : لابد تاءکید کلامش عبارت ((وإِياهُ الخلقُ لِیکم و حسابهم علیکم )) است ، که آنها را شرک تصور می کند؛ زیرا خدای متعال فرموده است : (إِنْ لَیْنا إِیاہمُ ثُمَّ لَیْنا حِسابہمُ) دانش جوی مزبور گفت : ((بله ، همین گونه استدلال کرد که شما الان می فرمایید)). استاد مذکور اضافه کرد:

مردم به سوی خدا می روند، نه به طرف امامان معصوم و حساب مردم در اختیار خدای متعال است که فرموده : (و کفی بنا حاسبین) ، نه در اختیار امامان .

پس از این جریان به این دانش جو گفتم : من با یکی از فضلاء حوزه مختصری در جواب می نویسم و به وسیله همان فاضل روحانی برای آن استاد می فرستم . این کار انجام شد تا بعد از سه چهار روز آن استاد همراه دانش جوی ادبیات به منزل ما آمدند پس از تعارف های معمولی به استاد گفتم : دعاهایی که از ائمه ما روایت شده و بسیاری از آنها شامل این گونه تعبیرات هستند و چه بسا در حد تواتر معنوی قرار دارند، اگر فرمایش شما را قبول کنیم ، یکی از دو محذور، یا یکی از دو تالی فاسد زیر لازم می آید:

۱. یا بزرگان علمای ما مانند شیخ طوسی و سید بن طاووس و امثال آنان از اصحاب معاصر ائمه اطهار و راویان این گونه احادیث اصولا متوجه این معنا نشده اند که مضامین این دعاها شرک آور است .

۲. یا این که العیاذ باللہ متوجه شده اند، لیکن برای حفظ جاه و موقعیت ، مردم را آگاه نکرده اند. حال شما استاد محترم دانشگاه کدام یک از دو محذور را به این بزرگان روا می دارید؟ پس چه نیکوست که با احتیاط فراوان و اندیشه عمیق در این گونه موارد قدم بردارید و سخن بگویید.

جلسه اول ملاقات ما با این گفت وگو پایان یافت . پس از گذشت زمانی استاد نامبرده اوراقی را تنظیم و برای این جانب ارسال داشت . اوراق مزبور پر بود از آیات قرآنی مانند (إِلیسُ اللّٰهُ بِکافِ عِبدَہ ) و ... .

آیات در یک نگاه سطحی و به تنهایی دلالت به مطلب این استاد داشت و موجب وسوسه می گردید، اما در تامل و سنجش آیات مزبور با سایر آیات قرآن روشن می شد که نه زیارت جامعه و نه دعای فرج هیچ کدام مدعای ایشان را اثبات نمی کند، اما چگونه ؟ توضیح این چگونگی و عدم دلالت آیاتی که ایشان به آنها استشهاد می کرد مستلزم شرح مبسوطی بود که باید انجام می پذیرفت . لازم دیدم به هر ترتیبی شده این وظیفه را انجام دهم با آن که در آن زمان ، کسالت مزاجی داشتم ، با توکل به ساحت ربوبی و استمداد از ارواح طیبہ ائمه اطهار علیهم السلام جواب نامه استاد در اندک زمانی تهیه و به محضر ایشان ارسال گردید.

از آن جایی که استاد از عراق به عنوان استاد ادبیات عرب به ایران آمده بود و خود یکی از شعرای برجسته آن سامان و در کمال تقوا و دیانت و حق جویی بود و اغلب در نماز جماعت شرکت داشت ، روزی پس از اتمام نماز نزد این جانب تشریف آورده و فرمودند:

نوشته ها را منصفانه مطالعه کردم و بحمدالله در اثر مطالعه و تفکر و تحقیق در جوابیه شما متوجه شدم که خواندن این قبیل دعاها لطمه به یگانه پرستی و توحید نمی زند و حق به جانب شماست و اینک خدا را هزاران بار سپاس می گویم که به این جانب عنایت فهم این مطالب را مرحمت فرمود.

پس از مدتی دست نوشت مزبور در لبنان به چاپ رسید. دلیل نگارش جواب به زبان عربی این بود که استاد، عرب زبان بودند و ناچار جواب که اینک به صورت کتاب درآمده به زبان عربی تنظیم گردیده است

و اکنون جناب فاضل ارجمند، برادر گرامی آقای سید ابوالفضائل مجتهدی دام بقاه زحمت ترجمه آن را به فارسی قبول فرموده و خدمت برادران دینی به ضمیمه مقدمه ای از بیهقی (یکی از علمای برجسته اهل سنت) تقدیم می گردد.

از ساحت مقدس حضرت بقیة الله ارواحنا لتراب مقدمه الفداء انتظار دارم که این خدمت ناقابل را به کرم و بزرگواری شان که ، ((عادتکم الاحسان و سجیتکم الکرم)) است قبول فرمایند و اسم ما را نیز ان شاءالله در طومار خدمت گزاران و جان بازان خود قرار دهند. با این امید، گلبانگ سربلندی بر آسمان توان زد.

محمد عزالدین الحسینی الموسوی

مشهد مقدس

سخنی در معرفی کتاب

کتابی که پیش رو دارید، حاصل بحث و گفت و گویی است که بین من و برادر دانشمند و پرهیزکار... در موضوع توسل ، کمک طلبیدن ، یاری جستن و طلب کفایت از ذوات مقدسه پیشوایان معصوم شیعه اثنا عشری علیهم السلام بر اساس آن چه در متون دعاها و زیارت های آن بزرگواران ، مانند دعای فرج با روایت مستفیض (۲) و زیارت جامعه وارد شده است و تحقیق در این که ، آیا آنها (دعا و زیارت) با مسئله توحید خداوند متعال منافات دارد و احیاناً شرک محسوب می شود یا خیر؟

این گفت و گو و مصاحبه زمانی اتفاق افتاد که به من خبر رسید شیخ دانشمندی خواندن این دو دعا و نظایر آن را به نقد کشیده و بر حسب گمان وی ، چنین کاری شرک و بر خلاف قرآن است و این چنین نیز به شاگردان خود تعلیم داده است .

قسمت اول نظر ایشان بخشی است که معتقدند: جملات ((یا محمد یا علی و یا علی یا محمد وانصرانی فإ نکما ناصران ؛ ای محمد! و ای علی ! مرا یاری کنید که شما یاری کنندگان هستید.)) در دعای فرج حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه مخالف کلام وحی و فرموده خداوند در قرآن است که می فرماید: (و ما النصر الا من عندالله العزیز الحکیم ؛ یاری جز از جانب خداوند با عزت و دانا نیست ) و آیات مشابه دیگر.

قسمت دوم نظرشان درباره جملات : ((وإ یاب الخلق إ لیکم و حسابهم علیکم ؛ مراجعه مردم به سوی شما و بررسی و حساب اعمال شان توسط شما انجام می پذیرد)). از مضامین زیارت جامعه که آن را نیز بر خلاف فرموده خداوند در قرآن تصور کرده اند؛ آن جا که در سوره غاشیه می فرماید: (إ ن إ لینا إ یابهم ثم إ ن علینا حسابهم ؛ برگشت آنها به سوی ما و بررسی حسابشان بر عهده ما می باشد).

پاسخ مختصری در خور مجال بر این اشکال ها تهیه و برای ایشان فرستادم ، لیکن آن جواب مختصر، پاسخ گوی تمام ایرادها و اشکال های فاضل ارجمند نبود. از این رو، ایشان نامه مفصلی در این موضوع تهیه و برای من فرستادند. اینک در این کتاب ، نخست تمام نامه و سپس پاسخ آن را در پنج بخش ملاحظه می فرمایید:

۱. مفهوم شرک و معنای آن ؛
۲. شرح مصداق و صغرای شرک ؛
۳. شرک و دعا در قرآن ؛
۴. شرک و دعا در سنت (گفتار و کردار و تقریر معصوم علیه السلام)؛
۵. انتقادهای و پاسخ ها.



بارالها! اگر این کوشش ناچیز از این غلام پیر آستان قدس رضوی ، هشتمین اختر تابناک آسمان ولایت مورد قبول ذات مقدس تو قرار گیرد و موجبات شادی قلب رئوف مخدوم معظم و مولایم علی بن موسی الرضا و نیز فرزندش ، قطب عالم امکان ، ولی عصر روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء را فراهم آورد، آیا این خادم خاسر، این نیک بختی را خواهد یافت که مصداقی از مصادیق دعای همیشگی اش : ((الهی وفقنی لما تحب و ترضی ؛ پروردگارا! مرا توفیق انجام آن ده که ذات مقدس تو آن را دوست دارد.)) قرار گیرد؟

بار خدایا! این بنده پاسخ خود را در روایت نبوی : ((أحسنوا الظن إلی الله ؛ به خداوند هماره گمان نیک داشته باشید.)) یافته و چشم انتظارم .

متن نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور حضرت آیه الله سید عزالدین موسی زنجانی دامت برکاته

سلام و درود خداوند متعال به شما و به وابستگانتان و به بهره مندان از دانش شما باد.

آقای بزرگوارم !

مرقومه عالی که نام شریف تان در آن نوشته نشده بود واصل گردید. آورنده نامه ، برادر صالح (ابراهیمی ) آگاهم کرد که نامه از جانب شما نوشته شده است . به سپاس گزاری در برابر بزرگواری و ارشادهای بزرگوارانه جناب عالی نمی پردازم . جز این که از خداوند بزرگ و توانا بخواهم عمر پر برکت شما را با سلامتی و خیر، طولانی فرماید تا با بیان نیکویتان ، دانش اسلامی فرزندان این امت به پا خواسته انقلابی را با رهبری امید مستضعفان جهان و نایب قائم آل محمد صلی الله علیه و آله امام خمینی که خداوند با بقا(۳) و طول عمر ایشان مسلمانان را بهره مند سازد و ما را از یاران و یاوران او قرار دهد، افزون کنید و به پیش ببرید.

اما درباره نامه می گویم : موضوع ((زیارت )) از یک دیدگاه حایز اهمیت نیست و آن این که ، زیارت ها و دعاها جزء مستحبات هستند و همین قدر برای شخص زائر کافی است که در پیشگاه امام معصوم حضور پیدا کند و ادای سلامی بنماید؛ چنان که درباره دعا کردن نیز چنین است که صاحب دعا و دعا کننده با خواندن یک آیه از قرآن کریم دعا می کند؛ همان گونه که بعضی از پیامبران و اولیای خدا و بندگان صالح چنین می کردند و چنین می گفتند. در عین حال اگر بنده ای که می خواهد مناجات با پروردگارش را طولانی کند و پیوند معنوی خود را با خدا به بیش ترین درجه و مدت برساند، باید با دعاهایی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت رحمت از فرزندان او بر حسب ماه ها و روزها، یا مناسبت ها و زمان ها رسیده و نقل شده است خدا را بخواند.

از جمله ، دعاها صحیحی که در صحت اسناد آنها اتفاق نظر وجود دارد، مانند: ((دعای افتتاح )) که در ماه رمضان ، یا ((دعای کمیل )) که در شب های جمعه خوانده می شود و یا ((دعای صباح )) منقول از امیرمؤمنان علی صلوات الله علیه و دعاهایی به مناسبت روزها و دعاها صحیفه سجادیه از امام زین العابدین سلام الله علیه و امثال آن که فراوانند و زیارت ((امین الله )) که در مشاهد همه ائمه معصومین هدایت علیهم السلام خوانده می شود و دعاها و زیارت های دیگر، که در سبک نگارش و اسلوب ، مشابه دعاها مذکور می باشند.

در این گونه دعاها و زیارت ها، خضوع و خشوع و اظهار عجز در برابر آفریدگار جهان و توحید خالص آن چنانی، که هیچ گونه شائبه تاءویل و ابهام و پیچیدگی در آنها نیست، نمایان است. بیش ترین الفاظ این گونه دعاها از کلمات قرآن گرفته شده و بلکه خود آنها نوعی تفسیر و توضیح آیات قرآن هستند و با عبارت های محکم و ترکیب های زیبا و روشی متین، ممتازند و نشان از فصاحت قرآن دارند و نسیم پیام الهی (نبوت) و کلام معصوم (امامت) از آنها به مشام می رسد و روحانی و معنویت آنها آشکار و رایحه عصمت از کلمات و جملات شان استشمام می گردد.

پاره ای از دعاها نیز هستند که صرف نظر از قوت یا ضعف سند دارای اسلوبی زننده با معانی غیر مرتبط به هم و هدفی سست می باشند و در آنها از اصول بلاغت و فصاحت چشم گیر اثری دیده نمی شود، به این نوع دعاها حکم می کنیم که دست نوشت بشر عادی است و نمی تواند کلام و اثر امام معصوم باشد و چه بسا دعاهایی نیز هست که صحیح و ماثور و منقول می باشند، ولی عبارت هایی بیگانه در آنها دیده می شود که هم آهنگی لازم با جملات قبل و بعد عبارت های آنها ندارد و جوینده خود در می یابد که آن دعاها حذف و اضافاتی در بر دارد. از این رو به هنگام دعا و توجه، حال دعا از انسان گرفته می شود. زیارت ها و دعاهای نامعتبری از این قبیل دقیقا کمین گاهی و میدانی برای حمله دشمنان و مخالفان سر سخت آل محمد علیهم السلام می گردد و از آن برای بدنام کردن آرا و عقاید امامیه و ضربه زدن به تشیع چه در حال حاضر و چه در گذشته، به عنوان وسیله و ابزاری سوء استفاده می شود، برای مثال، در گذشته می توان به کتاب هایی از قبیل: الصواعق المحرقة ابن حجر هیثمی و کتاب عبدالرزاق الحصان در کشور عراق و کتاب فرق الاسلامیه کیالی و فجر الاسلام احمد امین مصری و... در عصر ما وجاء دور المجوسی و جزوه هایی مثل: الخطوط العریضة و الصحف المصریة روزنامه های مصری که منتشر می شود و مجلاتی که بر علیه شیعه از هر جهت حمله می کنند اشاره کرد و نام برد.

این قلم های مزدور معلومات اندک خود را از کتاب های غلاة (۴) شیعه به دست می آورند و به این وسیله همه مذهب شیعه را متهم می کنند و زیر سؤال می برند، و یا از کتاب های ضعیف و بی اساس شیعی که در آن عبارات کم مایه و بی پایه وجود دارد چنان که ذکر شد استفاده می کنند.

بر ما اگر شیعیان حقیقی باشیم بایسته و واجب است که از اسلام و قرآن و پیشوایمان امام صادق علیه السلام چهره ای راستین، زنده و منطقی، که بر اساس دانش صحیح استوار است و نور خدایی از آن می درخشد، معرفی کنیم؛ اسلامی دور از خرافات و تهی از مطالب بی اساس که دشمنان اسلام عموما و دشمنان شیعه خصوصا با نیرنگ و تقلب در کتاب ها وارد کرده اند تا بدین وسیله چهره ای مسخ شده و صورتی که حقیقت در آن دگرگون گردیده از دین و عقاید ما به جهانیان معرفی کنند.

به تحقیق و یقین پیشوای ما امام صادق سلام الله علیه به ما سفارش کرده اند که موجب سربلندی او شویم

کنونا لنا زینا و لا تکنوا علینا شینا؛(۵)

با رفتار و گفتار خود موجب زینت و افتخار ما باشید، نه سبب ننگ و بدنامی ما گردید.

نیز امام علیه السلام فرموده اند:

آیا کافی است کسی خود را به مکتب تشیع نسبت دهد و فقط به زبان بگوید: من اهل بیت را دوست دارم؟ نه، به خدا سوگند چنین نیست. شیعه ما نیست، مگر کسی که تقوای الهی پیشه سازد و پرهیزکار باشد.

سرور من ! شما در نامه گرانمایه خود چنین فرموده اید که من عین آن را نقل می کنم :  
استناد به ... (کمک طلبیدن از کسی و تکیه کردن به ) کسی که خداوند مرتبه او را رفیع و بلند گردانیده  
و به دلیل واسطه بودنش ، مقام او را به سوی خود نزدیک فرموده ، بلکه کار او را چون کار ذات مقدس  
خود گردانیده و نشانه ای از نشانه های خود و نمودی از مظاهر شئون خویش قرار داده است کمک  
خواستن و توجه به غیر خداوند سبحان نمی باشد.

منظور جناب عالی از کلمه ((استناد)) چیست ؟ آیا مقصود و منظور استمداد و توکل است ؟ به این معنا  
آیا جایز است که ما از اهل بیت کمک بخواهیم ، یا به آنان توکل کنیم ؟ به این چنین استمداد و توکل در  
قرآن و سنت دلیلی نیست ، بلکه دلیل بر عکس و خلاف آن وجود دارد.  
یا از استناد، مقصود و معنایی دیگر در نظر دارید؟ سپس فرموده خدای تعالی را گواه گرفته اید، آن جا که  
می فرماید:

(و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمى)(۶)؛

این تو نبودی ای پیامبر که خاک و ریگ به صورت آنها پاشیدی ، بلکه خدا پاشید.  
فرموده اید: این است غایت و کمال نزدیکی به خداوند سبحان و کسی و موجود دیگری جز او (خداوند) در  
چنین مقامی نمی تواند باشد تا توجه و توسل به غیر او (خداوند تبارک و تعالی ) شرک محسوب شود.  
من می گویم : آن جا که خداوند مؤمنان را مخاطب قرار داده و در سوره انفال می فرماید: (فلم تقتلوهم  
ولكن الله قتلهم)؛ این شما نبودید که آنها را کشتید، بلکه خداوند آنها را کشت .  
کار آنها را، بنابر تعبیر شما، مانند کار خود قرار داده است ، آیا این برای آنها تقرب و نزدیکی به خداوند  
است یا نه ؟ پاسخ این سؤال در همان سوره انفال است ، آن جا که می فرماید:

(يا ايها الذين امنوا اذا لقيتم الذين كفروا زحفا فلا تولوهم الادبار، و من يولهم يومئذ دبره الا متحرفا لقتال  
او متحيزا الى فئة فقد باء بغضب من الله و ماءواه جهنم و بسئ المصير، فلم تقتلوهم ولكن الله قتلهم و ما  
رميت اذ رميت ولكن الله رمى و ليبلى المومنين منه بلاء حسنا ان الله سميع عليم)(۷)

ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که با انبوه کافران در میدان نبرد روبه رو شوید به آنها پشت نکنید  
و هر کس در آن هنگام به آنها پشت کند مگر در صورتی که هدفش کناره گیری از میدان برای حمله  
مجدد و یا به قصد پیوستن به گروهی (از مجاهدان ) بوده باشد (چنین کسی ) گرفتار غضب پروردگار  
خواهد شد و جایگاه او جهنم و چه بد جایگاهی است .

امام المفسرین شیخ طبرسی اعلی الله مقامه و نور الله مرقده نویسنده تفسیر جامع الجوامع در تفسیر آیه  
ای که شما به آن استناد کرده اید چنین می گوید:

(فلم تقتلوهم): فاء جواب شرط محذوف است ، تقدیر آن چنین است : ((ان افتخرتم لقتلهم فاءنتم لم  
تقتلوهم ولكن الله قتلهم)).

اگر شما به کشتن آنها فخر می فروشید، شما آنها را نکشتید، بلکه خداوند با فرستادن فرشتگان و ایجاد  
ترس در دل های آنان و بخشیدن نیرو به دل های شما آنها را کشت .

(و ما رمیت ) انت یا محمد ! ذ رمیت ؛ یعنی چون قریش با گروهی از سرکشان آمدند، جبرئیل نازل شد و  
گفت : ای محمد! مشتی از خاک بگیر و به سوی آنها پرتاب کن . پیامبر به علی علیه السلام فرمود: کمی  
از ریگ های صحرا به من بده . علی علیه السلام چنین کرد و پیامبر آن خاک و ریگ ها را به صورت های

آنان پاشید و فرمود: ((چهره ها سیاه باد)) پس مشرکان همه مشغول چشم خود که خاک آلود شده بود شدند و پراکنده گردیدند. مؤمنان برگشتند و توانستند آنان را بکشند یا اسیرشان نمایند. (ولکن الله رمی) چون پرتاب ریگ و خاک چنین اثر بزرگی گذاشت، رمی (پرتاب) برای رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت و شناخته شد؛ زیرا او ظاهر و صورت کار را انجام داد و حقیقت امر از او نفی می گردد؛ زیرا آن چنان اثر عظیم کار، از توان و قدرت بشر خارج است؛ یعنی اصل کار، فعل خداوند عزوجل می باشد و چنین می نماید که فاعل پرتاب، حقیقتاً خداوند است و اصولاً نمی تواند از رسول خدا باشد. اما استفاده و استشهاد شما به فرموده خداوند متعال که می فرماید:

(قل يتوفاكم ملك الموت الذی وکل بکم ثم إلی ربکم ترجعون) (۸)؛

بگو فرشته مرگ که بر شما مأمور شده (روح) شما را می گیرد، سپس به سوی پروردگارتان باز می گردد.

فرمود: ((وکل؛ کفایت می کند)) بدانیم که او (فرشته) وکیل است و مأمور و بنده و فرستاده خداوند متعال و کاری در دست او نیست. پس آیا صحیح است که ما از او به دلیل این که وکیل خداوند در باز پس گرفتن جان هاست یاری بطلبیم، و به او توکل کنیم یا او را تکیه گاه بدانیم؟ به صرف این که خداوند سبحانه و تعالی تاءکید می کند که، فرشته از جانب او وکیل است و در قبض، یا عدم قبض ارواح، اختیاری در دستش نیست، مگر به دستور خداوند متعال، و این آیه را آیه (الله یتوفی الانفس حین موتها) (۹) تفسیر می کند و مصداق بارز آن چیزی است که امیرمؤمنان سلام الله علیه می فرماید: ((بعضی از آیات قرآن خود آیات دیگر را تفسیر می کند)).

گفتار شما که می فرمایید:

... در نتیجه هر قدر علو شائن و بلندی مرتبت و نزدیکی او به خدا ثابت شود توجه، به سوی او مانند توجه به خداوند و توسل به او چون توسل به خداوند می باشد.

ای آقای بزرگوارم! بر حضرت عالی پوشیده نیست که، نه فقط تفاوت بین این دو بسیار است، بلکه قیاس در این نسبت؛ یعنی نسبت بین آفریننده و آفریده شده و میان توان مند و عاجز ممکن نیست. چنان که در نهج البلاغه (خطبة الاشباح) امام می فرماید:

... شهادت می دهم: کسی که تو را با چیزی از آفریده هایت مساوی شمرد، از مرتبه تو عدول و تجاوز کرده و کسی که چنین کند به آن چه از آیات محکمت تو نازل شده و به نشانه ها و دلایل آشکارت کفر ورزیده است. و گواهی می دهم که تو خداوندی هستی که نهایت و پایانی در خردها برایت نیست، تا در منشاء اندیشه ها دارای چگونگی و کیفیت باشی و نه در افکار و عقل ها محدود و موصوف به تغییر از جایی به جایی گردی.

و در دعای صباح می فرماید:

ای خدایی که خود بر ذات خویش دلالت می نمایی. ای خدایی که از مشابَهت با مخلوقات منزّه و میرا هستی.

و در دعای افتتاح آمده است:

تمام ستایش، خدایی را منحصر است که در فرمان روایی او مخالفی نتواند بود و نه ستیزه جویی در شائن و کارش. حمد مخصوص خدایی است که در آفرینش شریک ندارد و در بزرگواری و عظمتش مانند او

نیست .... ستایش ویژه خدایی است که نه ستیزه جویی در برابر او و نه ماندی هم شکل او و نه پشتیبان و یآوری کمک کار او وجود دارد.

و خداوند تبارک و تعالی (از قول مشرکان) می فرماید:

(تَاللّٰهِ اِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ، اذْ نُسْوِکُمْ بَرَبِ الْعَالَمِیْنَ) (۱۰)؛

به خدا سوگند که ما در گمراهی آشکار بودیم آن گاه که شما (بت ها) را با پروردگار جهان برابر دانستیم . ای سید بزرگوار دانشمند! آیا توجه به خداوند زنده مانند توجه به بنده می تواند بود؟ و ما در نمازهای خود می گویم : ((اشهد ان محمدا عبده و رسوله ))؛ شهادت می دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست)). پس مسئله بندگی بر موضوع رسالت پیشی گرفته و قبل از آن ذکر شده است و خداوند پیامبر خود را مخاطب قرار داده و می فرماید: (اِنَّکَ مِیتٌ وَّ اِنَّهٗم مِّیْتُوْنَ) (۱۱) آیا امکان دارد که زندگان و مردگان یکی و برابر باشند؟

در حالی که خداوند می فرماید: (وَمَا یَسْتَوِی الْاَحْیَاءُ وَلَا الْاَمْوَاتُ) (۱۲). و اگر چه منظور از زندگان ، علما و دانشمندان و شهیدان و نیکوکاران باشند آنها هم زنده اند، ولی در نزد پروردگارشان روزی می خورند. و فرموده شما که خداوند در کتاب خود در بزرگداشت شاعن و مرتبه پیامبر خود فرموده است : (وَلَوْ اَنْهٖم اِذْ ظَلَمُوْا اَنْفُسَهُمْ جَآءُوْکَ فَاسْتَغْفَرُوْا اللّٰهَ وَاسْتَغْفَرَ لَہُمْ الرَّسُوْلُ لَوَجَدُوْا اللّٰهَ تَوَّابًا رَّحِیْمًا) (۱۳)؛ اگر آنها هنگامی که به خویش ستم کردند به سوی تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می نمودند و پیامبر هم برای آنها درخواست بخشودگی می کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند. پروردگار متعال در توبه ستمکاران اکتفا به استغفار و طلب آمرزش آنها نکرده و استغفار پیامبر را نیز ضمیمه آن فرموده است .

می گویم : خداوند سبحان خود استغفار ظالمان را کفایت می کند و او بسنده و کفایت کننده است ؛ زمانی که ستمکاران به درستی و با نیت پاک از خداوند طلب آمرزش نمایند خداوند بدون این که به وساطت کسی از مخلوقاتش نیازی باشد بر بندگان ستمکارش می بخشد، لیکن موضوع استغفار پیامبر را خداوند فقط به دلیل بزرگداشت قدر و منزلت او و تصدیق و تائید نبوت او اراده فرموده و چیزی جز این نیست و الا اگر ظالمی در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله دور از مکانی که ایشان بودند ساکن بود و دسترسی او به رسول خدا صلی الله علیه و آله مشکل بود و قصد توبه داشت ، به درگاه الهی از گناهان خود توبه می کرد آیا خداوند توبه او را نمی پذیرفت ؟ یا در همین زمان ما در عصری که پیامبر خدا در گذشته است و حجت خداوند (امام زمان عجل الله تعالی فرجه ) از نظرها پنهان است ظالمی بخواهد توبه کند و صادقانه به سوی خداوند برگردد به کجا باید برود؟ آیا برای چنین شخصی کافی نیست که به سوی خداوند متعال متوجه شود در حالی که استغفار کننده ، توبه کننده و بازگشت کننده به طرف خداوند باشد؟ یا چنین نیست ؟ و آیا در توبه و بازگشت کننده به سوی خدا و طلب آمرزش از او پس از درگذشت پیامبر از این جهان بسته شده است یا تا روز قیامت باز است ؟

اما در مورد گفتار شما ای سرورم ! که فرمودید:

گفتار دعا کننده و آن کسی که توسل می جوید و می گوید: ((یا محمد یا علی اکفیانی و انصرانی ؛ ای محمد! ای علی ! یاریم کنید و کفایت کارهایم بنمایید)). نشأت گرفته از توحید خالص است ... . می گویم : تعارض آن با نص قرآنی آشکار است ؛ زیرا خداوند سبحان در آیات زیادی تاءکید فرموده که او کفایت کار مردم می کند و او آنان را یاری می رساند، طبق آیات زیر:

۱. (و ما كان لهم من اءولياء ينصرونهم من دون الله).(۱۴)
۲. (و إِنْ يَخْذَلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصَرُّكُمْ مِنْ بَعْدِهِ).(۱۵)
۳. (و يَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتَهُمْ).(۱۶)
۴. (فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتَهُ).(۱۷)
۵. (و مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ).(۱۸)
۶. (و لَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ).(۱۹)
۷. (إِلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ).(۲۰)
۸. (و كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا).(۲۱)

زمانی که ما خداوند را به تنهایی می خوانیم آیا کفالت او اجابت خواسته ما را کفایت نمی کند؟ در حالی که او در جاهای متعددی از قرآن کریم چنین وعده ای به ما داده است و خداوند هرگز خلاف وعده خود عمل نمی کند، آن جا که می فرماید:

(وَإِذَا ذَكَرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذَكَرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ)؛(۲۲)

هنگامی که به تنهایی خداوند یاد می شود دل های کسانی که به آخرت ایمان ندارند مشمئز (متنفّر) می گردد، اما چون از معبودهای دیگر سخن به میان آید خوشحال می شوند. و اما درباره فرموده شما:

... و چنین است فرموده ایشان (امام هادی علیه السلام ) که سلام خدا بر ایشان باد در زیارت جامعه : ((إِيَّاكَ يَا خَلْقُ إِيَّاكَ لِيَكُمُ ؛ برگشت مردم به سوی شما می باشد)). برگشت به سوی آنها (ائمه علیه السلام ) برگشت به سوی خداوند متعال است و حساب آنها درباره مردم ، عین محاسبه خدای عزوجل است . در این باره می گویم : نص صریح و آشکار چنان که بر آن جناب پوشیده نیست وجود دارد و تأویل نیز نمی پذیرد چون قول خدای کریم در قرآن :

۱. (إِنْ إِنْ لَنَا إِيَّاكُمْ ، ثُمَّ إِنْ عَلَيْنَا حِسَابُهُمْ).(۲۳)
۲. (و إِنْ مَا نَرِيكَ بَعْضَ الَّذِي نَعْدُهُمْ أَوْ نَتُوفِينُكَ فَاِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَ عَلَيْنَا الْحِسَابُ).(۲۴)
۳. (و مَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ).(۲۵)
۴. (إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ).(۲۶)
۵. (مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ).(۲۷)
۶. (و كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا).(۲۸)

غلوی (از حد گذشتن ) که خداوند قوم یهود و نصارا را در مورد بنده اش حضرت عیسی بن مریم از آن نهی فرموده جز این نیست که آنها صفاتی را که مخصوص خداوند متعال است به پیامبرش نسبت می دادند، از این رو خداوند آنها را مخاطب قرار داده و فرمود:

(قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ)؛(۲۹)

بگو ای اهل کتاب ! در دین خود غلو (زیاده روی ) نکنید و غیر از حق نگوئید و از هوس های گروهی که پیش تر از این گمراه شدند و بسیاری را گمراه کردند و از راه راست منحرف گشتند پیروی ننمایید.

(یا اهل الكتاب لا تغلوا فی دینکم و لا تقولوا علی الله لا الحق ! نما المسيح عیسی ابن مریم رسول الله و کلمته اءلقاها ! لی مریم وروح منه فآمنوا بالله و رسله و لا تقولوا ثلاثة انتهوا خیرا لکم ! نما الله ! له واحد سبحانه اءن یكون له ولد له ما فی السموات و ما فی الارض و کفی بالله وکیلا، لن یتنکف المسيح اءن یكون عبدا لله و لا الملائكة المقربون و من یتنکف عن عبادته و یتکبر فسیحشرهم ! لیه جمیعا)؛ (۳۰)

ای اهل کتاب ! در دین خود غلو (زیاده روی) نکنید و درباره خدا غیر از حق نگویید. مسیح عیسی بن مریم فقط فرستاده خدا و کلمه (مخلوق) اوست که او را به مریم القا نمود و روحی (شایسته) از طرف او بود، بنابراین، به خدا و پیامبران او ایمان بیاورید و نگویید (خداوند) سه گانه است (از این سخن) خودداری کنید که به سود شما نیست، خدا تنها معبود یگانه است. او منزله است که فرزندی داشته باشد (بلکه) از آن اوست آن چه در آسمان ها و آن چه در زمین است.

و آنان که علی علیه السلام را دوست می داشتند و در دوستی او راه غلو و زیاده روی را در پیش گرفتند، نبودند مگر کسانی که به هلاکت افتادند و نابود شدند. آن چنان که نقل و روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد که فرمود: ((یا علی ! دو گروه درباره تو هلاک شدند و نابود گردیدند: دشمنی که زیاده روی کرد و بد گفت (مانند خوارج) و دوستی که در باب تو غلو کرد)).

سخن این است و از خداوند تبارک و تعالی مسئلت داریم که خود و حجت خود را به ما معرفی فرماید و بشناساند و دوستی اهل بیت پیامبر اکرم و شفاعت آنان را درباره ما روزی ما گرداند که همه به سوی او می رویم؛ زیرا (فإِنَّه لَلاَ وَابِینَ غَفُورًا) (۳۱) و از او می خواهیم که ما را موفق فرماید و در راهی که می رویم استوار و محکم نگاه دارد تا از آن چه غلاۀ و مغوضه در کتاب های ما وارد کرده اند دوری گزینیم و به قله یگانه پرستی خالصی که اساس تمام اعمال ما می باشد نایل گردیم. سلام و درود و رحمت خدا و برکات او بر شما باد.

اول ربیع الاول سال ۱۴۰۵ هجری. (۳۲)

پاسخ آیۀ الله زنجانی به نامه استاد دانشگاه

بسم الله الرحمن الرحیم

به حضور استاد فاضل ... که خداوند توفیقات او را جاودانه فرماید، درود بر شما و رحمت الهی و برکاتش نثار تان باد.

چند ماهی است نامه عزیزتان را که با عبارت های ساده و املایی زیبا نوشته شده بود و مشحون از آیات قرآنی و شواهد و دلایل سنت نبوی بود دریافت کرده ام. مکتوب شما حکایت از احاطه وسیع شما می کند. پس خداوند را شکر گزاریم؛ خدایی که دیدار جناب عالی را میسر کرد. گرچه مدت دیدار کم بود، لیکن در همان زمان اندک دریافتیم که شما مردی بانیت پاک، قلبی طاهر، انسانی فروتن، با عقل و تدبیری استوار می باشید و دیدارتان نشان از این داشت که جناب عالی به زیور ادب و شکیبایی و بردباری مزین هستید.

کار همان گونه که یادآور شده اید آسان خواهد شد؛ چون هدف و مقصود بحث کنندگان، شکر خدا، روشن کردن حق و حقیقت است و حقیقت زاییده بحث و گفت و گو می باشد.

من از شما پوزش می طلبم؛ زیرا ارسال جواب نامه شما به دلیل بعضی از کارها که می خواستم در زمان معین و معمول آن انجام پذیرد حاصل نگردید و به تاءخیر افتاد.

اینک نخستین مسئله که می خواهیم نظر شما را به آن جلب کنم این است که تنازل و سکوت در برابر دشمن معاند و خصم لجوج ، مفید فایده نیست . چنان که خداوند فرموده است :  
(کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون)؛ (۳۳) چنین نیست که آنها خیال می کنند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل هایشان نشسته است .

و اما احمد امین مصری (۳۴) و امثال او از ارباب قلم و نویسندگان چنین ارزشی ندارند که انسان در مجالس و نشست ها فکر و ذکر خود را مشغول آنان کند! زیرا اگر چنین هم بکنیم باز بر ما اعتراض کرده و معترض و خرده گیر باقی خواهند بود.

و اگر دم فرو بسته و کلمه ای درباره آنان نگوئیم باز ما را رها نمی کنند، پس وظیفه ما این است گفتار خدا را که می فرماید: (قل الله ثم درهم فی خوضهم یلعبون) (۳۵) درباره آنها تکرار و سپس سکوت کنیم . آری ، ای فاضل ! ماءخذ و منابع اصیل و ریشه دار ما آنهایی هستند که در طول زمان ها و مکان ها اساس و محور مراجعه علما و دانشمندان بوده است . کتاب هایی که چون کافی ، توحید صدوق ، نهج البلاغه ، من لا یخضره الفقیه و بصائر الدرجات که بنا بر گفته جناب عالی ، نیروی تعبیر و زیبایی ترکیب و استواری روش ، آنها را از دیگر ماءخذ و منابع جدا می کند. در آنها اسلوب فصاحت و بلاغت قرآن و نفس پیامبر مشاهده می شود. در دیدگاه و شنودگاه این بزرگان ، اکثر محتویات آنها مخالفت با اسلامی که ایرانیان به آن اذعان دارند، دارد. اگر این مأخذ نبود، اسلام به خاورشناسان منسوب می شد و جز از آنها به دست نمی آمد؛ آن هم اسلامی کج و معوج برای ارائه به جهانیان . بنابراین ، به شخصی چون شما سزاوار نیست که به سخنان آنان اهمیت دهید و شأنی برای شان قائل شوید.

اما آنچه امامان به ما توصیه و سفارش فرموده (امام صادق صلوات الله علیه) : ((ما شیعیان برای آنها و مکتب مان زیب و زیور باشیم و نه موجب سرافکندگی )) به یقین منظور و مقصود این است که ما با برادران مان از اهل تسنن با حسن سلوک زندگی کنیم ، از تندی و خشونت با آنها بپرهیزیم ، از اجتماعات شان دور نباشیم ، بیماران شان را عیادت کنیم ، در تشییع جنازه مردگان آنها شرکت نماییم . این قبیل سفارش ها درباره زندگی مسالمت آمیز نیکو با آنان است ، نه این که تمایل شدید به سخنان و گفتارشان پیدا کنیم و از آن چه هوای نفس آنها بر ایشان آراسته پیروی نماییم و آن چه را که اسناد و مدارک استوار ما می باشد ترک و رها کنیم و تمام آن توصیه ها برای گروهی از آنهاست که امید خیر و نیکی (مستضعفان از آنها) می رود، نه سرکشان ، ستمگران و قلم به دستان مزدورشان .  
بنابراین سزاوار و جایز نیست که برای جلب خشنودی آنها و در امان بودن از تیرهای دشمنی شان حق را رها کنیم ؛ زیرا

(و لن ترضی عنک الیهود و لا النصارى حتى تتبع ملتهم) (۳۶)؛

هرگز یهود و نصاری از تو خشنود و راضی نخواهند شد، مگر آن که از آیین شان پیروی کنی .  
در روایت صحیح ، مولایمان امیرمؤمنان صلوات الله علیه می فرماید:

((الصادق بالحق مجاهد. بیان کننده حق و حقیقت جهادگری است در راه خدا)).

برادر گران مایه ! معنا و مفهوم جهاد، گفت و گو و بحث حضوری و اعلام حقیقت است و اگر حق را نپذیرفتند، به فرموده قرآن :

(درهم یاءکلو و یتمتعوا و یلههم الا مل فسوف یعلمون)؛ (۳۷)



این کافران را به خورد و خواب و لذات حیوانی واگذار تا آمال و اوهام دنیوی ، آنان را غافل گرداند و نتیجه این بیهودگی را به زودی خواهند دانست .

آیا با این حال آنها از ما راضی خواهند بود، در حالی که با آرای آنها برخورد کنیم ؟ آیا از شدت خشم و غصب به هم نخواهند پیچید؟ نظیر آن چه عالم ثقه بزرگوار زراره از سرورمان امام صادق صلوات الله علیه نقل می کند، آن جا که می فرماید:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله دل تنگ و اندوهگین بود. علی صلوات الله علیه از ایشان سؤال کرد: یا رسول الله ! چه چیز موجب غم و اندوه شماست ؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چگونه غمگین نباشم که شب هنگام به خواب دیدم بنی تیم و بنی عدی و بنی امیه (۳۸) بر منبر من بالا رفته اند و مردم را از اسلام به قهقرا بر می گردانند، به درگاه الهی عرضه داشتم : بار خدایا! این حادثه در زمان حیات یا پس از رحلت من اتفاق خواهد افتاد؟ پاسخ این بود که پس از وفات و درگذشت تو چنین خواهد شد. و امثال این روایت در مآخذ و منابع اساسی ما بسیار است . ما با آنها نه فقط در مسئله امامت اختلاف داریم ، بلکه در اساس توحید نیز از یک دیگر جدا هستیم : چه گونه ؟

آیا این پیشوای آنان (اشعری و پیروان او) نیست که معتقد به زیادت خارجی از صفات هشت گانه خداوند هستند تا آن جا که فخرالدین رازی بر اساس آن چه مرحوم فیض در بشاره الشیعه نقل و اعتراض کرده و می گوید: نصاری به دلیل اقامیم (۳۹) ثلاثه کافر شدند و اشاعره اقامیم نه گانه (به افزودن ذات ) ثابت کردند. این مرد (فخر رازی ) از بزرگان پیشوایان شان می باشد و هرگز به مردم خود سخن گزافه نمی گوید، چون راهی نیافته ناچار از اقرار و اعتراف به شرک قوم خود شده است و از این قبیل تحریفات زشت که اگر بنا بر شمارش این تحریف ها باشد، از اصل موضوع دور می شویم و نیاز به رساله ای جداگانه دارد. پس کدام نوع از راه قهقرا رفتن و به عقب برگشتن زشت تر از این است که این امت به اعقاب و گذشتگان خود برگشته اند؟

مقصود، ای برادر دانشمند! این است که از طی طریق حق و هدایت ، به دلیل کمی طرفدارانش و خودنمایی و هم بستگی دشمنانش وحشت زده نباشید و به راه و رسم بزرگ جانشینان و پیشوای پرهیزکاران و وصی رسول پروردگار جهانیان صلوات الله علیه اقتدا کنید؛ آن جا که می فرماید: به خدا سوگند! اگر من به تنهایی در برابر آنها قرار می گرفتم و آنها اگر چه تمام روی زمین را پر کرده بودند، نه اهمیت می دادم و نه وحشتی داشتم ؛ زیرا من از راه گمراهی که آنان در آن طی طریق می کنند و از راه هدایتی که خود در آن قدم می زنم آگاهم و از جانب پروردگارم نیز یقین دارم . و اما اصل موضوع را در دو بخش مورد بحث و گفت وگو قرار می دهیم : بخش اول : مفهوم شرک ، یا بحث در کبرای آن از نظر مفهوم ، سپس شرح و بیان مصداق و صغرای آن .

بخش دوم : پاسخ آن چه شما، مطرح کرده اید.

بخش اول : مفهوم شرک

این بخش ، تحقیق و بررسی در مفهوم و معنای شرک است که ، در قرآن خط بطلان برآن کشیده شده و فلسفه اصلی بعثت پیامبران ، زدودن شرک است و آن بر دو نوع می باشد:

نخست ، شرک واقعی مستقل و آن شرکی است که برای خداوند و در عرض ذات مقدسش قرار دهند. تفاوتی نمی کند برای او یک شریک یا بیش تر یا همراه او قائل گردند. این چنین شرکی را شرک عرضی و ذاتی می نامند.

دوم؛ شرک طولی است و این در صورتی شرک محسوب می شود توضیح آن خواهد آمد که توجه به سوی غیر خداوند بدون در نظر داشتن اذن او صورت پذیرد و در حقیقت این نوع شرک، عبادت غیر خداست بدون این که اجازه ای از جانب او صادر شده باشد. این اجازه با عباراتی نظیر: (مَنْ دُونِ اللَّهِ)، (بغیر سلطان اتاهم) یا امثال اینها با تعبیر مختلف دیگری در قرآن کریم آمده است.

با قبول این مطلب می گوییم: قسم نخستین شرک (شرک در عرض خدای تعالی) مانند آن است که مجوسان آتش پرست قائلند و سخن از ((یزدان)) و ((اهریمن)) به میان آورده و می گویند: آنها خدایان دوگانه هستند؛ یکی در عرض دیگری (مساوی در تمام شئون) یزدان سر منشاء نیکی ها و اهریمن سرچشمه بدی هاست، پس دو خدا و در عرض هم وجود دارد.

اما خدای یگانه در حالت چندگانه آن چیزی است که نصارا به آن اعتقاد دارند.

قرآن با استدلال های گوناگون باهر دو نوع شرک فوق احتجاج کرده است. به آیات زیر دقت فرمایید:

۱. (لا تتخذوا إلهين اثنين)؛ (۴۰) به راه شرک دوتایی نروید.

۲. (لو كان فيهما إلهة إلا الله لفسدتا) (۴۱)؛ اگر در آسمان و زمین به جز خدای یکتا خدایانی وجود داشت هر دو فاسد می شدند.

و در بطلان گفت و گوی نصارا می فرماید:

(لقد كفر الذين قالوا إن الله ثالث ثلاثة و ما من اله إلا اله واحد) (۴۲)؛

آنها که گفتند خداوند یکی از سه خداست (سومین اقنوم از اقانیم سه گانه) نیز به طور مسلم کافر شدند با این که معبودی جز معبود یگانه نیست.

نصارا معتقد به این قول که (خداوند خوارشان دارد) گفتند: خداوند مرکب از سه اقنوم (اصل و ذات) است و در عین ترکیب، خدای واحد است، بدین ترتیب در برابر و عرض خدای تعالی چیزی قرار داده و آن را ((ابن))؛ یعنی پسر و چیز دیگری را ((روح القدس)) (۴۳) یا ((جان پاک)) نامیدند. و حضرت عیسی مسیح را پسر خدا و خدایی در عرض الله تعالی قرار دادند که خدای متعال در رد و ابطال نظر آنها می فرماید:

(ما المسيح ابن مريم إلا رسول قد خلت من قبله الرسل و امه صديقة كانا ياء كلان الطعام) (۴۴)؛

مسیح فرزند مریم فقط فرستاده (خدا) بود. پیش از وی نیز فرستادگان دیگری بودند. مادرش نیز بانوی بسیار راست گویی بود. هر دو غذا می خوردند. با این حال چگونه دعوی الوهیت مسیح و عبادت مادرش مریم می کنید؟

اما در شرک طولی مراد کسانی هستند که معتقدند، صانع و آفریدگار جهان یکی است و در آفرینش مطلقا شریک و همتایی ندارد، ولی در صفت خداوندی برای او شریک قائل شدند؛ بدین معنا که بت هایی را بر پا داشتند و بر آنها آثار خدایی بار کردند و آنها را واسطه و وسیله به پیشگاه خدا قرار داده و به آنها رو آوردند؛ در مقابل شان تضرع و زاری می کردند و بر آوردن نیازهای خود را از آنها می طلبیدند و برای آنها قدر و مرتبتی والا و منزلتی رفیع در پیش خدا قائل شدند بدون این که از جانب خداوند متعال اذن و دستوری در این کار رسیده باشد، و این بت ها چنان که آشکار است جز سنگ های تراشیده و یا چوب های ساخته شده چیز دیگری نبود که با دست های خود می تراشیدند و سپس آنها را خدایان پرستش شده قرار می دادند. عقیده و عمل این گروه نیز از دو دیدگاه باطل و بیهوده است:

نخست این که ، این اشیای پرستش شده سنگ هایی بودند که هیچ گونه سود و زبانی از آنها متصور نبود، با این حال ، چگونه می توان تصور نمود که آنها بتوانند شریکی برای خداوند متعال به معنای دوم قرار داده شوند؟

دوم این که ، در این مورد اجازه ای از طرف خداوند تبارک و تعالی نرسیده است . بنابراین ، از دو جهت عمل این گروه مورد سرزنش و توبیخ قرار می گیرد: نخست این که آن چه به عنوان خدا گزیده اند، جز جماداتی که شعور ندارند نیست . در این مورد خدای تعالی می فرماید:

(اءتعبدون ما تحتون ، والله خلقکم و ما تعملون ) (۴۵)؛

آیا چیزی را می پرستید که با دست خود می تراشید؟ با این که خداوند هم شما را آفریده و هم بت هایی را که می سازید.

و می فرماید:

(هل یسمعونکم إ ذ تدعون ، اءو ینفعونکم اءو یضرون ) (۴۶)؛

آیا چون آنها (بت ها) را بخوانید سخن شما را می شنوند؟ یا به حال شما سود و زبانی توانند داشت ؟ و هم چنین می فرماید:

(اءموات غیر اءحیاء و ما یشعرون اءیان یبعثون ) (۴۷)؛

اینها مرده و از حیات بی بهره اند و درک و شعور ندارند که در چه وقت برانگیخته می شوند!

جهت دوم که جهت اصلی است این است که فرمان و حجتی از جانب خدا (درباره پرستش بت ها) نازل نشده بود و دلیل این که این جهت ، جهت عمده و اصلی است این است ، زمانی که اذن و فرمان برای پرستش چیزی از آفریده شدگان برسد، یا دستوری برای تذلل و فروتنی در برابر سنگ و کلوخ صادر شود، باز برگشت چنین اذنی به پرستش خداوند سبحان خواهد بود که شرح آن داده خواهد شد این برعکس و خلاف جهت اولی است ؛ زیرا اگر فرض کنیم آن چه آنها می پرستیدند، از نظر سود و زیان مؤ ثر بود و بت ها دعای بت پرستان را می شنیدند و خواسته هایشان را برآورده می کردند باز عبادات آنها در مسیر درست نبود، چرا که این موجودات از خود استقلالی ندارند و برگشت هر سود و زبانی از سوی هر موجودی به خداوند سبحان است و زمام کارها همگی در دست قدرت و اختیار الهی و نشاءت گرفته از قضا و قدر او بوده و همه در برابر اراده او متذل و خاشع هستند.

وجود اثر از هر مؤ ثری تصحیح و تاءیید کننده این نیست که به سوی او توجه گردد و خدایی در برابر ذات لایزال الهی قرار داده شود. ایراد عمده بر این قسم ، اذن و فرمان نداشتن از جانب خداوند است . بنابراین ، محور استقلال در شرک طولی بر این است که در آن اجازه و دستوری (از سوی خدا) صادر نشده است ؛ زیرا وجود اذن ، سالم کننده پرستش و مقیاس برگرداندن آن به پرستش خداوند متعال است . بر خلاف نوع اول شرک که در آن معبودها نمی توانند هیچ گونه اثری داشته باشند و برگشت این عمل نیز بر این است که عقل آن را بعید می داند و از خرد دور است فکر کنیم چیزی که از جانب خود هیچ گونه اثری نمی تواند داشته باشد چگونه می توان از آن انتظار تاءثیر در چیز دیگری داشت ؟ و بر فرض تاءثیر نیز نمی تواند در چیزی مستقلا از جانب خود اثر داشته باشد، چرا که تمام سود و زیان از جانب خداوند سبحان است ، پس برای معبود چیزی باقی نمی ماند.

آن چه از اندیشه در آیات قرآن کریم به دست می آید این است : نوع شرکی که پیامبران علیهم السلام از حضرت نوح شیخ الانبیا تا پیامبر ما صلی الله علیه و آله با آن روبه رو بوده اند شرکی از نوع دوم بوده است

و این نکته را از استدلالهای آنهايي که این پیامبران بر آن اقوام برانگیخته شده اند و نیز از احتجاج های قرآن کریم می توان فهمید، مانند آیه : (الا لله الدين الخالص) (۴۸). بنابراین ، پرستش آن چه خداوند متعال عبادت آن را اجازه نفرموده و آن چه غیر از پرستش خدا باشد، یا به جز او را عبادت می کنند، پرستش نمی باشد. هم چنین این مطلب را با مراجعه به کتاب های تاریخ و تفسیر (۴۹) می توان به دست آورد.

اما درباره آیات قرآن کریم نمونه هایی ذکر می شود:

(ولقد ارسلنا نوحا إلی قومه إني لکم نذیر مبين ، اءن لا تعبدوا إ لا الله ...)؛ (۵۰)  
ما نوح را به سوی قومش فرستادیم (نخستین بار به آنها گفت ) : من برای شما بیم دهنده ای هستم که جز خدا را عبادت نکنید ....

سپس در سوره اعراف جواب آن را آورده :

(... اءتجادلوننی فی اسماء سمیتموها اءنتم و آباؤ کم ما نزل الله بها من سلطان ...)؛ (۵۱)  
آیا با من در مورد نام هایی مجادله می کنید که (به عنوان معبود و خدا) شما و پدرانتان (بر بت ها) گذارده اید؟ در حالی که خداوند هیچ فرمانی درباره آنها نازل نکرده است .  
درباره قوم هود خداوند تبارک و تعالی در حالی که از زبان قوم او حکایت می کند می فرماید:  
(قالوا اجئتنا لنعبد الله وحده و نذر ما کان یعبد آباءنا)؛  
گفتند آیا به سراغ ما آمده ای که تنها خدای یگانه را پرستیم و آن چه را پدران ما می پرستیدند رها کنیم ؟

درباره امت حضرت ابراهیم علیه السلام قرآن از زبان او حکایت می کند که به قوم خود گفت :  
(و کیف اءخاف ما اءشرکتکم و لا تخافون اءنکم اءشرکتکم بالله ما لم ینزل به علیکم سلطانا...)؛ (۵۲)  
چگونه من از بت های شما بترسم در حالی که شما از این نمی ترسید که برای خدا شریکی قرار داده اید که هیچ گونه دلیلی و دستوری درباره آن بر شما نازل نکرده است .  
بنابراین ، حضرت ابراهیم علیه السلام قوم خود را به دلیل این که به خداوند در آثار الوهیت و خدایی از قبیل : کمک طلبیدن و پناه بردن شرک می ورزیدند در حالی که در این باره هیچ گونه دستوری از سوی خداوند نرسیده بود ملامت می کند.

هم چنین حضرت یوسف علیه السلام آن گاه که دو یار خود را در زندان مخاطب قرار داده و می گوید:  
(یا صاحبی السجن اءءرباب متفرقون خیر اءم الله الواحد القهار، ما تعبدون من دونه إ لا اسماء سمیتموها اءنتم و آباؤ کم ما اءنزل الله بها من سلطان ...)؛ (۵۳)  
ای دوستان زندانی من ! آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یکتای قهار؟ این معبودهایی که غیر از خدا می پرستید چیزی جز اسم های (بی مسما) که شما و پدرانتان آنها را خدا نامیده اید نیست ، خداوند هیچ اذن و دستوری برای آن فرو نفرستاده است .

مصری های قدیم به حقیقت خداوند معتقد بودند جز این که بت ها را بدون اذن و دلیل از سوی خدا عبادت می کردند تا نوبت رسید به مفخر آدمیان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بت پرستان جزیره العرب به یکتایی سازنده جهان و به تعبیر دیگر، به آفریننده و به وجود آورنده عالم اعتقاد داشتند چنان که این موضوع در نهایت صراحت در قرآن آمده است :

(و لئن ساءلتهم من خلق السموات والارض و سخر الشمس والقمر ليقولن الله فاءنی یؤ فکون ...)؛ (۵۴)

هرگاه از آنها بپرسی چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را مسخر کرده است می گویند  
الله ، پس با این حال چگونه (از عبادت خدا) منحرف می شوند؟  
و در آیه دیگر می فرماید:

(ولئن ساءلتهم من نزل من السماء ماء فاءحيا به الارض من بعد موتها ليقولن الله قل الحمد لله بل اكثرهم  
لا يعقلون)؛ (۵۵)

و اگر از آنها بپرسی چه کسی از آسمان ها آب نازل کرد و به وسیله آن زمین را پس از مردنش زندگی  
بخشید، می گویند الله ، بگو ستایش مخصوص خداوند است ، اما اکثر آنها نمی دانند.  
خلاصه ؛ پیامبر بت پرستان را چنین دعوت می فرمود: آگاه باشید که نزد خدا دینی قبول است که خالص  
و بی آرایش باشد؛ دین آنها آمیخته با چیزی بود که خداوند به آن اجازه نفرموده بود. پیامبر اسلام آنان را  
به رها کردن عبادت آن چیزی فرا می خواند که دستور عبادت آن را نداشتند و اذنی نیز برای پرستش آن  
صادر نشده بود. فرموده خدا در این باره صراحت دارد که :  
(اءم انزلنا عليهم سلطانا فهو يتكلم بما كانوا به يشركون)؛ (۵۶)

آیا ما دلیل محکمی بر آنها نازل کردیم ؛ دلیلی که از شرک آنها سخن می گوید و آن را موجه می شمارد؟  
پس آنها (مشرکان ) از این جهت به چیزی که نه سود و نه زیان دارد رو آورده اند مورد ملامت و سرزنش  
قرار نمی گیرند، بلکه از این دیدگاه که بدون دلیل و فرمانی از سوی خدا، بت ها را عبادت می کنند.  
سرزنش می شوند. بنابراین اگر فرض کنیم که برهان و دلیل از طرف خدا برای آنها نازل شده بود، عتاب و  
سرزنش متوجه آنان نمی گردید؛ زیرا پرستش آنها به اذن و اجازه خدا بود.

آیه شریفه تقریبا صراحت دارد که اگر برهان آشکار و درخشان و گویا در جواز توجه به آن چه در دعا و  
کمک طلبیدن بت پرستان ، شریک قرار می دادند نازل می شد در این صورت مجوز و مؤیدی در این  
مورد محسوب می گردید در غیر این صورت اگر نزول دلیل و فرمان و عدم نزول آن در تأثیر نداشتن برابر  
باشد، برای استدلال موردی باقی نمی ماند آن چنان که امر پوشیده نیست .

به طور خلاصه ، مشرکان جزیره العرب معتقد بودند که خالق جهان یکی است و آن ((الله )) است که واحد  
بوده و شریکی ندارد. جز این که آنها آن چه را که خودشان به دست خود تراشیده بودند عبادت می کردند  
و شفیع قرار می دادند در حالی که اجازه ای در این باره از سوی پروردگار صادر نشده بود و آن بت ها را  
وسیله تقرب و نزدیکی به خداوند می شمردند و می گفتند ما اینها را عبادت نمی کنیم ، مگر این که به  
وسیله اینها به خداوند تقرب جوییم و منزلتی در پیشگاهش پیدا کنیم .

بنابراین ، آن چه پیامبران علیهم السلام ماءمور به اصلاح آن بودند، تصفیه دین به ویژه از شرک نوع دوم  
(شرکی که در آن بت ها در طول خداوند سبحان قرار داده می شوند) می باشد تا بت پرستان را از اعمالی  
که به عنوان عبادت و شئون الوهیت در برابر خداوند و بدون اذن و اجازه دستوری از سوی او انجام می  
دادند باز دارند.

اما امت هایی که گرفتار دوگانه پرستی و بت پرستی شده بودند، به وحدانیت جهان و آفریدگار آن اعتقاد  
داشتند. توبیخ و نکوهش و سرزنش آنها بر محور قرار دادن ترتیب آثار و صفات خدایی بدون رسیدن  
فرمانی از جانب خدا درباره آن بت ها دور می زند، نه در محور عبادت خود بت ها؟ زیرا آنها بت های خود  
را شریک خدا در آفرینش آسمان ها و زمین قرار نمی دادند و اگر چنین فرض کنیم که برای عبادت این  
گروه (اعتقاد داشتن به آثار خدایی ، مانند: سجده ، کافی دانستن و کمک طلبیدن ) اجازه ای از سوی

خداوند صادر شده بود، در این صورت کار آنها شرک محسوب نمی شد؛ زیرا همه اینها به اذن و فرمان خداوند بوده و از آن نوع شرکی که نهی شده و سبب کفر می گردد به شمار نمی آمد؛ چرا که پرستش با اذن خداوند و در اجرای دستور او بوده و در نتیجه پرستش آنها پرستش خداوند محسوب و موضوع شرک نهی شده در قرآن منتفی می شود.

به طور خلاصه می توان گفت : شرکی که در قرآن از آن نهی شده عبارت است از: شفا خواستن و کمک طلبیدن و عبادت و تذلل در برابر مخلوق خداوند، بدون این که درباره آنها اذنی از سوی خداوند متعال رسیده باشد.

بخش دوم : مقدمه ای بر مصداق شرک

آیا درباره پناه جستن و کفایت طلبیدن و حل مشکلات و این گونه تقاضاها در صورت های گوناگون ، از غیر ذات مقدس خداوند تبارک و تعالی اجازه و اذنی از درگاه احدیت صادر شده است یا نه ؟ پیش از ورود در این مطلب ذکر دو مقدمه ضروری است که اجمالا به آنها اشاره می کنیم و در جای خود درباره هر دو مورد به تفصیل سخن گفته شده است .

مقدمه اول : تعارض بین دو دلیل ، مانند ظاهر کتاب (قرآن ) با ظاهر دیگر، یا ظاهر خبری که با ظاهر خبر دیگر، هر دو موثق ، ولی متناقض یا متضاد به طور مطلق یا متضاد از یک وجه (۵۷) (عموم خصوص من وجه ) با مدلول شان منافات داشته باشند، به طوری که جمع آن دو مقدور و ممکن نباشد؛ مثل این که وقتی دلیلی به واجب بودن چیزی دلالت می کند و دلیل دیگری بر واجب نبودن آن یا حرام بودنش حکم می نماید. سپس می گوئیم برای تعارض شرایط مفصلی است که در جایگاه خود بحث شده است . از آن شروط یکی این است که بین دو دلیلی که میان آنها تعارض عموم من وجه است حاکمیتی از طرف دلیلی بر دیگری نباشد؛ زیرا شیخ بزرگوار انصاری قدس سره درباره چنین تعارضی می گوید: ((بین آنها تعارضی نمی باشد؛ زیرا با وجود نسبت بین آن دو عموم من وجه است که حاکی از تعارض است ، ولی یکی از آن دیگری را شرح و بیان می کند چه از دید وسعت دادن موضوع یا از نظر محدود کردن آن ، چنان که در فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله آمده لا ضرر و لا ضرار؛ در اسلام ضرر دیدن و ضرر رساندن نیست )) با دلائل اولیه مثل واجب بودن وضو تعارض هست از آن جا که دلایل وجوب وضو به طور مطلق در بر گیرنده ضرر و غیر ضرر است چنان که دلایل ضرر و زیان و نیز حرج (سختی و دشواری ) حکم واجب را نفی می کند، اعم از اینکه در مورد وضو باشد یا در غیر آن در وضو ضرری با هم تعارض پیدا می کنند، و در این مورد به قاعده های تعارض مراجعه نمی شود در حالی که جای مراجعه و محل آن است ، بلکه دلایل ضرر و حرج به دلیل شارحیت پیشی می گیرد، پس گفته می شود: وجوب وضو ضرری از بین رفته است و این به دلیل آن است که سیاق دلایل ضرر و حرج و نسبت آنها به احکام اولی نسبت تمام و کامل کننده دلایل و احکام اولی است و دلیلی که شارح و مکمل باشد، دیگر بر او معارض گفته نمی شود.

مقدمه دوم : خبر بر دو نوع است خبر متواتر و خبر واحد.

خبر متواتر خبری است که جماعتی ، گروهی آن را بگویند در حالی که در حال عادی تبانی دروغ گفتن آن جمع امکان نداشته باشد و در برابر آن در اصطلاح علمای اصول خبر واحد قرار می گیرد و آن خبری است که به حد تواتر نمی رسد، گر چه خبر دهندگان بیش از یک نفر باشند.

خبر متواتر، یا متواتر لفظی است و آن خبری است که از نظر لفظ متواتر باشد، مانند حدیث ((الغدیر)) و یا متواتر معنوی است و آن خبری است که از کل خبر دهندگان مضمون واحدی فهمیده می شود، مانند شجاعت و دلیری مولایمان امیر مؤمنان علی علیه السلام که از تک تک روایت کنندگان به دست آمده است و متواتر اجمالی، مانند علم به صادر شدن بعضی از آنها. سپس می گوییم: از آیه های شریفه قرآن می فهمیم که رفع گرفتاری و سختی ها منحصر به خداوند متعال است و بس زیرا:

۱. (و ان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو ...)(۵۸)

۲. (امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء ...)(۵۹)

۳. (و ما کان لهم من اولیاء ینصرونهم من دون الله ...)(۶۰)

۴. (و ان یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم من بعده ...)(۶۱)

۵. (و ما النصر الا من عند الله العزیز الحکیم ...)(۶۲)

۶. (الیس الله بکاف عبده ...)(۶۳)

و آیات دیگری در قرآن که یاری رساندن و کفایت الهی و رفع سختی ها و گرفتاری ها را منحصر به ذات مقدس باری تعالی می نماید.

همه این آیاتی که اشاره شد، نه تنها در مقام منحصر و محدود کردن امدادها و دستگیری هاست، بلکه از همه آنها حصر تمام حرکت ها و قدرت ها در ذات مقدس خداوند استنباط می شود و نیز حکایت از این دارد که، امکان ندارد در برابر قدرت و کفایت خداوند چیزی کافی و یاری دهنده باشد؛ چه در برابر او و چه بدون اذن او و چه در عرض او و تمام آیات همه با هم این معانی را (پناه جستن و چاره جویی و کفایت کارها از غیر خداوند متعال) نفی و سلب می کند، چه به طور استقلال و تک تک و چه با هم و همان گونه که مشاهده می کنید، از این آیات منافات، مخالفت و مغایرتی نمی توان استنباط کرد که چیزی دیگر با اذن و رخصت الهی نتیجه بخش، کافی و یاری دهنده باشد و موضوع در مسائل تکوینی نیز همین گونه است که خداوند متعال خود آنها را وسیله ای برای نایل شدن به اهداف و مقاصد انسان قرار داده است و همه آنها با اذن الهی، هم کافی و هم مؤثر می باشند. پس به طور قطع و یقین این آیات با توجه و تمسک به اسباب و وسایل و کمک خواستن و طلب پیروزی کردن از آنها معارض نیست و منافاتی هم ندارد، و علاوه بر آن، قرآن کریم مردم را به توسل به وسایل، تشویق و امر کرده است. به طور مثال می توان به آیه زیر اشاره کرد که می فرماید:

(و اءعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل ...)(۶۴)

در برابر آنها(دشمنان) آن چه توانایی دارید از نیرو آماده سازید و از اسب های ورزیده ...

و آیات بسیار دیگر که معارضه و منافاتی نیز با دستور تشریعی ندارد؛ یعنی اگر چنین فرض کنیم که درباره رفع مشکلات و سختی ها و کفایت کارها مراجعه به شخصی، دستوری رسیده باشد، باز معارضه و منافاتی نخواهد داشت؛ چرا که در این فرض نیز به دون اذن خدا، یا جز خدا، یا در عرض او نمی باشد. بر اساس تعبیرهای گوناگونی که در قرآن آمده است فرقی نمی کند اذن در قرآن آمده است یا در آن چه دلیل و حجت بودن آن به تواتر در خبرهای وارده از ائمه اطهار علیهم السلام رسیده باشد، چه بنا بر گفتار الهی بازگشت آنها نیز به قرآن خواهد بود:

(وما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا ...)(۶۵)

آن چه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید و اجرا کنید و آن چه از آن نهی کرده خودداری نمایید.

بخش سوم : شرک و دعا در قرآن

موضوع ورود اذن در کتاب خدا (قرآن) مشتمل بر دو نوع آیات قرآنی است :

۱. آیاتی که از مفاد آنها جایز بودن تقاضای دفع (شر) و رفع گرفتاری و مصیبت را از خود پیامبر می توان فهمید. در این آیات به سبب و علت آنها نیز اشاره شده است .

۲. آیاتی که از آنها قطعی و ثابت بودن پناه جستن و فریاد خواهی را می توان دریافت .

درباره قسمت اول که خداوند سبحان از قوم حضرت موسی علیه السلام حکایت می کند:

(و لما وقع عليهم الرجز قالوا يا موسى ادع لنا ربك بما عهد عندك لئن كشفت عنا الرجز لنؤمنن لك و لنرسلن معك بنی اسرائیل)؛ (۶۶)

هنگامی که بلا بر آنها مسلط می شد می گفتند: ای موسی ! خدایت را برای ما بخوان به سبب عهدی که با تو دارد؛ اگر این بلا را تو از ما بگردانی ، قطعاً به تو ایمان می آوریم و بنی اسرائیل را با تو خواهیم فرستاد.

مراد از جمله (بما عهد عندك)؛ این است : هر وقت که بلا و به تعبیر دیگر، مجازاتی از مجازات هایی که به طور تفصیل در آیات پیش از آن بیان شده را مستوجب می شدند می گفتند: ای موسی ! پروردگار خود را به سبب پیمان خلافت و جانشینی که با تو بسته بخوان .

مجرور صله کلمه (ادع ) می باشد؛ یعنی او را به عهدی که نزد تو دارد (به حق مقام نبوتی و ولایتی که داری ) اگر او را بخوانی به اجابت می رساند؛ اگر این بلا را از ما برطرف سازی ، یا ما سوگند یاد می کنیم به پیمان خدا نزد تو و با تو عهد می کنیم و پیمان می بندیم اگر تو ای موسی ! بلا را از ما برطرف سازی و مرتفع کنی قطعاً به تو ایمان می آوریم .

پس قوم بنی اسرائیل دفع بلا و رفع گرفتاری و سختی ها را از شخص حضرت موسی علیه السلام به دلیل عهد او با خدا که رسالت و نبوت و ولایت بود، طلب می کردند و اگر این سؤال ، شریک قرار دادن موسی علیه السلام به خداوند متعال بود، بر حضرت موسی لازم بود به خاطر چنین درخواستی آنها را بازخواست کرده بگوید: شما به خداوند با این سؤال تان شریک قرار دادید؛ چنین چیزی از آیه شریفه ولو با اشاره هم نمی توان فهمید.

پس معلوم می شود خواسته ای که آنها از موسی علی نبیا و آله علیه السلام طلب می کردند با فطرت توحید و یگانه پرستی یک سان و مطابق بوده و کم ترین بوی شرکی از آن استشمام نمی شود و به تحقیق در استعانت و کمک طلبیدن ، قوم او کار نیکی انجام دادند؛ زیرا رفع گرفتاری را به خاطر آن چه از عهد نبوت و پیامبری به موسی داده شده بود، از او طلب می کردند و همین شبه تعلیل است . به این دلیل ، به کسی که خلافت (عهد) از طرف خدا داده شده که به اذن او رفع گرفتاری کند، تقاضای رفع گرفتاری می کردند چنان که ما به پزشک رو می آوریم و می گوییم : بیماری مرا مداوا کن ، مشکل مرا بگشای . این به دلیل اطلاع و تخصصی است که از فن پزشکی به تو داده شده است و این با گفتار خداوند متعال در قرآن منافات ندارد؛ آن جا که از زبان حضرت ابراهیم علیه السلام این گونه حکایت می کند:

(و اذا مرضت فهو یشفین)؛ (۶۷)

چون بیمار شوم او مرا شفا می دهد.



حال اگر آن کسی که عهد الهی را دارد خود با تصمیم خویش این کار را انجام دهد و به ظاهر خدا را نخواند، در این صورت هم فعل او با اجازه خداوند خواهد بود، زیرا آنها چیزی را جز آن چه خداوند می خواهد نمی خواهند.

پس ظاهر این آیه ۱۳۴ اعراف به اصطلاح اصولی حاکم (شارح) بر آیات گذشته است، یعنی آیه: (الیس الله بکاف عبده) و یا (و ما النصر إ لا من عند الله العزيز الحکیم و ...) شمول و حاکمیت دارد و چنین به نظر می رسد: با در نظر داشتن آیه فوق و آیه (و ان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو) (۶۸) معنایش شمول پیدا می کند.

به این بیان: اگر خداوند زبانی به تو رساند، هیچ کس جز او نمی تواند آن را بر طرف سازد، یا کسی که با او (خداوند) پیمان نبوت منعقد کرده است، و در مقدمه توجه کردید که پاره ای از آیات مضمون آیات دیگر را شرح و توضیح می دهد.

دوم، آن است که خداوند سبحان آن را در چند آیه حکایت فرموده است:

۱. (و دخل المدینة علی حین غفلة من اهلها فوجد فیها رجلین یقتتلان هذا من شیعة و هذا من عدوه فاستغاثه الذی من شیعة علی الذی من عدوه فوکزه موسی فقصی علیه ...)؛ (۶۹)

و هنگامی که اهل شهر در غفلت بودند وارد شهر شد، ناگهان دو مرد را دید که به جنگ و نزاع مشغولند: یکی از پیروان او بود و دیگری از دشمنانش؛ آن یک که از پیروانش بود از وی در برابر دشمنش تقاضای کمک کرد. موسی مشت محکمی بر سینه او زد و کار او را ساخت (به زمین افتاد و مرد).

خداوند متعال چنین می فرماید: موسی علیه السلام وارد شهر مصر در زمانی شد که مردم در حال غفلت بودند مراد از وقت غفلت ممکن است هنگام خواب نیم روز یا بین مغرب و عشا و یا در زمان عید بوده باشد؛ هر کدام باشد زمانی خواهد بود که مردم سرگرم و غافل از آن چه در کوچه و بازار می گذرد، بودند؛ دو مرد را دید که با هم نزاع می کنند: یکی از طرفداران او (اسرائیلی) و دیگری از دشمنانش (قبطی) چون چشم مرد اسرائیلی به پیامبرش افتاد و به قدرت جسمی و این که او کاملاً دارای نیروی زیادی است که خداوند به او بخشیده و او را توان جسمی داده است، آگاهی داشت. از این رو از پیامبر خود با این عبارت فریادری کرد: ((ای پیامبر خدا! به فریادم برس و از دشمنی که می خواهد مرا بکشد نجاتم ده)).

حضرت موسی علیه السلام چون فریاد خواهی یکی از پیروان خود را شنید درنگ نکرد و به دشمن او حمله کرد و با یک مشت محکم او را به قتل رساند.

اگر استغاثه و فریاد خواهی از غیر خداوند متعال صرفاً شرک بود، حضرت موسی علیه السلام پیامبری که برای ریشه کن کردن بلای شرک برانگیخته شده بود، جا داشت نخست به مرد اسرائیلی بر می آشوبید، یا او را از خطا و گناه بزرگ (رو آوردن او به غیر خداوند سبحان) آگاه و هوشیار می کرد و می گفت: ای مرد! از این که از من فریاد رسی می خواهی و کمک می جویی، به پروردگارت شرک ورزیدی و در شمار مشرکان درآمدی و دینت را که من تبلیغ کرده و رسانده ام، پشت سر انداخته و از آن رو گردان شدی. در فریاد خواهی و استغاثه از کسی تفاوتی نیست که فریادرس دارای قدرت و توان بدنی و جسمی یا دارای قدرت روحی باشد؛ در هر دو صورت، توجه به چیزی از قدرت است که به وی داده شده، نه به قدرت دیگری غیر خداوند، یا جز از او با تعبیرهای گوناگونی از قدرت که در قرآن آمده است.

۲. (فأصبح فی المدینة خائفا یتربق فإ ذا الذی استنصره بالا مس یستصرخه قال له موسی إ نک لغوی مبین)؛ (۷۰)

موسی در شهر ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای (و جست و جوی خبری) ناگهان دید همان کسی که دیروز از او یاری طلبیده بود فریاد می زند و از او کمک می خواهد. موسی به او گفت: تو آشکارا انسان گمراهی هستی.

یعنی، حضرت موسی علیه السلام در روز دوم چون قبطی را به قتل رسانده بود ترسناک و منتظر حوادث و تشکیل جلسه ای درباره خود بود، ناگهان مرد اسرائیلی را که روز گذشته نجات داده و مرد قبطی را به خاطر او کشته بود دید دوباره از او دادخواهی می کند و درباره مرد قبطی دیگری که با او می ستیزد کمک و یاری می جوید. موسی علیه السلام به او گفت: ((تو آشکارا در ضلالت و گمراهی هستی))، یا پشتیبان ضلالتی؛ زیرا که دیروز با مردی دشمنی و ستیز می کردی و امروز با شخص دیگر چنین می کنی؛ ستیز با فرعونیان که جمعیت بسیاری دارند و اسرائیلیان که اندکند. آن چه طلب می کنی در راه خطا و گمراهی افتاده ای و از راه درست برای رسیدن به هدف خود برگشته ای.

پس همانا خداوند سبحان در قرآن کریم، دادخواهی از شخص حضرت موسی علیه السلام را در حالی که مرد اسرائیلی، با اطمینان به قدرت و توانی که روز قبل، از موسی علیه السلام مشاهده کرده بود و می خواست امروز نیز به کمک او بشتابد نقل می فرماید و ما در هیچ کدام از این دو دادخواهی، سرزنشی از طرف حضرت موسی علیه السلام به مرد اسرائیلی نمی بینیم که درباره شرک، او را ملامت کرده باشد، یا به خاطر این که از او کمک طلبیده و دادخواهی کرده مشرک خوانده باشد.

۳. (... قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب)؛ (۷۱)

بگو کافی است که خداوند و کسانی که علم کتاب (دانش و آگاهی بر قرآن) نزد آنهاست گواه میان من و شما باشند.

باء ((ب)) در آیه شریفه را باء زائده لفظی می نامند و همواره برای تاءکید می آید، پس ((الله)) برای ((کفی)) فاعل محسوب می شود.

زجاج می گوید: با داخل شدن باء ((کفی)) معنای ((اکتف)) یعنی ((کافی بدان)) را هم در بر دارد و ابن هشام در المغنی این نظر را پسندیده و می گوید: و او (زجاج) درست می گوید. پس معنا چنین می شود: ((خداوند کسی که دانش کتاب (قرآن) را تمام و کمال می داند به عنوان گواه کافی می داند)).

می بینیم که خداوند متعال مرد عالم را به ذات مقدس خود عطف فرموده و ربط داده است. حال اگر ما ظاهر آیه را که می فرماید: (کفی بالله حسیبا) (۷۲) و امثال آن را در نظر بگیریم، لازمه اش تناقض و ناهم خوانی خواهد بود؛ زیرا با کافی بودن خداوند متعال، کافی بودن و کافی شمردن غیر خدا در عرض او جایز نمی باشد چنان که در آیه آمده است! پس آن چه درباره کافی دانستن غیر خدا (کسی که پیمان وصایت به او داده شده) ذکر کردیم که آن نیز کافی شمردن خداوند سبحان و مربوط به خداست، موضوع را حل می کند، (توجه و دقت فرمایید).

نظیر مدلول این آیه شریفه، در آن چه مستحب است در سجده پس از زیارت عاشورای غیر معروفه خوانده شود آمده است:

و إلیک یا رب المشتکی فی عظیم المهمات بخیرتک من خلقتک و ذلک لما اءوجبت لهم من الکرامه و الفضل الكثير؛

پروردگارا! شکوه و شکایت در کارهای سخت فقط در پیشگاه تو به وسیله برگزیدگانت می باشد و این بدان جهت است که کرامت و فضل بسیار برای آنان واجب فرموده ای.

این قسمت از زیارت همراه آیه قرآن ، هر دو به یک اصل و مطلبی واحد اشاره دارند و آن وجود عهد و پیمان و کرامت از جانب خداوند است و به همین دلیل می توان شکایت پیش آنان برد و بث الشکوی کرد و نیز با اذن و اجازه خداوند متعال است که ما شکایت پیش آنان می بریم ، نه این که آنان را در برابر و عرض خدا می دانیم ، اگر چنین نبود، شکایت بردن پیش برگزیدگان از مخلوقات با این فرموده خداوند که : ((انما اءشکوبثی و حزنی إلی الله)) (۷۳) منافات و مغایرت داشت ، زیرا آیه در مقام انحصار و ((انما)) از ادات حصر است .

اگر درباره توسل به ذوات مقدسه به دلیل عهد و پیمان نبوت و وصایتی که از سوی خداوند متعال به آن بزرگواران عطا شده دقت و امعان نظر شود، خضوع و خشوع در برابر آنان استدلال قرآنی می شود. پس به مفاد (... و اءتوا البیوت من ابوابها...) باید قرآن را با قرآن تفسیر کرد.

بخش چهارم : شرک و دعا در سنت

در کتاب الاحتجاج (۷۴) احمد بن ابی طالب معروف به شیخ طبرسی رضوان الله تعالی علیه روایتی شریف و طولانی از امام صادق علیه السلام نقل شده است . این روایت حاوی پرسش های زیادی است که کافر بی دینی از ایشان سؤال می کند و امام علیه السلام پاسخ می دهند. یکی از سؤالات این است : آیا سجده به غیر خداوند تبارک و تعالی جایز و درست است ؟ امام فرمود: خیر.

پس چگونه است که خداوند امر فرمود که به حضرت آدم سجده شود؟ امام علیه السلام : کسی که به دستور و فرمان خدا سجده کند، در حقیقت به خدا سجده کرده ؛ زیرا امر او را اطاعت نموده است .

پس با توجه به گفتار امام علیه السلام در می یابیم که سجده به غیر ذات باری تعالی چون به دستور خدا انجام شود، عین سجده به خود اوست . از فرموده امام تاءیید، بلکه دلیل مشروعیت طواف دور خانه کعبه ، چه طواف واجب و چه مستحب به دست می آید و طواف در حقیقت مانند نماز محسوب می گردد چنان که در روایات آمده است : ((الطواف فی البیت صلاة ؛ طواف در خانه کعبه نماز است)). و این ((طواف)) عبادتی به دور سنگ هایی است که نه می توانند سود و نه زیان رسانند، ولی چون به اذن و رخصت الهی صورت پذیرفته است ، شرک محسوب نمی شود.

از روایاتی که دلالت بر آن چه یادآور شدیم دارد، روایت شریفه دیگری است که اسحاق بن عمار از مولایمان امام صادق علیه السلام نقل کرده است که به علت طولانی بودن آن به ذکر مقداری از آن که منظور ما می باشد اکتفا می کنیم .

امام صلوات الله علیه و آله می فرماید:

در میان قوم بنی اسرائیل پادشاهی قاضی ای داشت و قاضی را برادری بود بسیار راستگو و برادر، همسری داشت که مادر پیامبران بود ... .

تا جایی که امام علیه السلام روایت را درباره نتایج تقوا و پرهیزکاری چنین ادامه می دهند:

بانوی با تقوا پس از تحمل حوادث هولناک و ترسناک نجات پیدا کرد و سپس در کشتی قرار گرفت و به برکت وجود او کشتی نیز سلامت به ساحل نجات رسید تا به جزیره ای از جزایر دریا رسیدند. کشتی پهلوی گرفت . بانو پیاده شد و در جزیره گردش کرد. ناگهان درختی پر بار در کنار آبی دید و گفت : از این آب می نوشم و از این میوه می خورم و پروردگار عزوجل - را در همین مکان عبادت می کنم .

خداوند عزوجل به پیامبری از انبیای بنی اسرائیل وحی فرمود نزد پادشاه آن عصر برود و بگوید: در جزیره ای از جزایر دریا مخلوقاتی از آفریدگان ما هست؛ تو و تمام آنان که در کشور تو زندگی می کنند به سوی او بیرون روید و در پیش او به گناهان خود اقرار و اعتراف کنید و از وی بخواهید که گناهان شما را ببخشد. اگر او شما را ببخشد، من نیز گناهانتان را می بخشم.

در فرموده خدای عزوجل و به آن چه از طرف ذات مقدس پروردگار به پیامبر وحی شده باید به دقت اندیشید؛ در آن جا که فرمود: ((ثم تساءلوا ان يغفر لكم؛ از او بخواهید که بر شما ببخشد.)) (۷۵) در حالی که خداوند تبارک و تعالی در کتاب جاودانه خود می فرماید: (و من يغفر الذنوب الا الله) (۷۶) هم چنین در تعقیبات وارده مشترک (نماز) هم می خوانیم: ((فانه لا يغفر الذنوب الا انت؛ چه کسی جز تو (ای خدا) گناهان را می بخشد؟)) همه حاکم بر روایت مذکور هستند و اگر تمام آنها را در نظر بگیریم، به این نتیجه می رسیم که، به یقین گناهان را جز خداوند و یا آن کسی که خدا به او چنین اجازه ای داده، نمی بخشد، پس بخشش چنین شخصی عین بخشایش خداست. و با همین دلالت و تواتر معنوی، از روایاتی که دربر دارنده و شامل یاری و کفایت طلبیدن از ذوات مقدسه معصومین علیهم السلام است چنین دلالتی را استنباط می کنیم.

خلاصه سخن: جست و جوگر زبردست را، پس از ملاحظه روایات و دعاهایی که در رابطه با موضوع استغاثه (پناه جستن) و استکفا (کفایت طلبیدن) و استنصار (یاری خواستن) از اهل بیت نبوت و رسالت، جای شک و تردیدی باقی نمی ماند که این معنا متواتر معنوی است. منظورم از این معنا، جایز بودن چنین کاری از آنهاست، بلکه چنان که اشاره شد خضوع و خشوع در برابر آنها نیز همین حکم را دارد و در واقع خضوع در مقابل خداوند سبحان است.

خداوند متعال کینه و کفری که در سینه ابلیس لعین بود آشکار فرمود نه صرفا به دلیل سجده نکردن بود چرا که او به این کار اشتغال داشت و خدا را سجده می کرد، بلکه به سبب سرپیچی از فرمان سجده به آدم علیه السلام.

علی علیه السلام در نهج البلاغه (۷۷) می فرماید:

ابلیس خداوند را شش هزار سال عبادت کرده بود، معلوم نیست منظور از سال، سال به مقیاس دنیاست، یا مقصود سال هایی از قبیل سال آخرت می باشد؟

امتناع ابلیس از سجده به کسی که خداوند دستور داده بود، دلیل رانده شدن او از درگاه الهی گردید.

پاسخ به آن چه ایشان از آیات عنوان کرده اند:

آن بزرگوار خدایش سالم بدارد پس از نقل قسمتی از دعای موسوم به دعای فرج عینا با کلمات دعا کننده که می گوید: ((یا محمد، یا علی، یا علی یا محمد، اکفیاننی فی نکما کافیان)) (۷۸) فرموده اند: ((تعارض این دعا با نص کاملا آشکار است؛ زیرا خداوند سبحان در آیات متعددی تاءکید فرموده: که یاری دهنده و کفایت کننده خود اوست، به عنوان مثال، آن جا که می فرماید: (و ما کان لهم من اولیاء ینصرونهم من دون الله).)) (۷۹)

می گویم: از آن چه پیش از این گفتیم معلوم می گردد که، معنای طلب، کفایت کردن (کافی بودن) و درخواست یاری نمودن از آن دو ذات مقدس صلوات الله علیهما این نیست که ما غیر از خدا و در عرض او و جز او از کسی این چنین طلب کنیم. چرا که آیات قرآنی که ذکر شد و روایاتی که موید آنهاست صراحت دارد که طلب کردن برای رفع مشکلات و سختی ها و یاری طلبیدن در قضای حوایج و امثال

اینها، از کسی که خداوند به او پیمان نبوت یا وصایت پیامبر عطا فرموده است، دقیقاً همان خواست و طلب رفع این نیازمندی‌ها و حوایج از خداوند است و آن چه بعد از داشتن چنین پیمان از پیامبر یا جانشین او صادر و ظاهر می‌شود، عیناً صدور با اذن و رخصت خداوند می‌باشد، نه قرار دادن در برابر و عرض الهی که از آن در قرآن به کلمه (بعده) تعبیر شده است.

آری، اگر پیمان نبوت یا وصایت از جانب ذات حق نباشد، یا نبود آن (اذن) احراز شود، یا موردی مشکوک باشد، استکشاف (۸۰) و استکفا (۸۱) و استنصار (۸۲) از غیر خداوند شمرده می‌شود. در آیات قرآنی که ذکر شد اگر تامل کافی و وافی با این سیاق و اسلوب به عمل آوریم به همین نتیجه خواهیم رسید که مشرکان (بت پرستان) نیز از آن چیزی که به حال آنها نه سودی داشت و نه زیانی می‌رساند یاری می‌طلبیدند و اجازه و اذنی از جانب خدا برای آنها و شرکای شان صادر نشده بود. این وضع کجا و یاری و کفایت طلبیدن از کسانی که به دلیل عهد نبوت و وصایت خداوند به ایشان اذن و کرامت و برتری بی‌اندازه بخشیده کجا؟

اگر ظاهر آیات را به طور مطلق در نظر بگیریم که مطلقاً دلالت بر نفی و کمک و کفایت خواستن از غیر خدا حتی نفی آن چه خداوند تبارک و تعالی از قدرت و کفایت که قوای طبیعی هستند در آنها قرار داده است می‌کنند با مسئله توسل به وسائط و اسباب در دنیا مخالف و مستلزم شرک، همان گونه که دانستید خواهد بود. زیرا اقتضای حصر و محدود کردن و یاری از جانب خداوند (بدین معنا که از هیچ کس جز او کمک و مساعدت خواسته نشود) این خواهد بود که تمام اسباب ظاهری در جهان هستی کنار گذاشته شود.

برای مثال، چنین خواهد بود که ما با اتکا به قول خداوند در قرآن مجید که می‌فرماید: (اءفرايتم ما تحرثون، اءانتم تزرعونه اءم نحن الزارعون). (۸۳) بگوئیم زارع خداوند است، پس کشت و زرع و آماده کردن زمین را برای رویاندن ترک کنیم، در این صورت نتیجه این خواهد بود که، خداوند متعال کشت و زرع را از مردم سلب کرده و منحصر در ذات مقدس خود فرموده است، در حالی که چنین نیست و خداوند در عالم هستی اسباب و وسایل قرار داده است. هر اثر و عملی از هر مؤثر و عامل، در حقیقت از خداوند متعال است منتها با افاضه فیض از جانب او. پس او کننده کار است و همه وجود از اوست همان گونه که وسیله و سبب نیز عمل کننده است در آن مقدار از وجود و افاضه، هر اثر از هر مؤثر و هر نشانی از نشان دهنده در طول اثر خداوند تعالی می‌باشد ولو به ظاهر کار را به کننده و مؤثر نسبت بدهیم. نتیجه: همان گونه که وسیله قرار دادن اسباب در عالم هستی و توسل به آنها برای نیل به مقاصد، با در نظر داشتن این که آن اسباب و وسایل در نظام هستی برای این منظور قرار داده شده است، به نظر منافی و مخالف توحید الهی تصور نمی‌گردد، همین طور، کسانی که خداوند آنها را واسطه فیض خود قرار داده هیچ گونه منافات و مخالفتی با مسائل طلب کفایت کردن (استکفاء) و یاری خواستن (استنصار) و پناه جستن (استغاثة) ندارد، زیرا این اشخاص را خداوند نیرویی عطا فرموده که خارج و بیش از قدرت‌هایی است که با اسباب ظاهری در عالم هستی وجود دارد و اعمال این قدرت منافاتی و ناهم‌آهنگی با توحید الهی ندارد.

حال اگر شخص مبتلا به بیماری کوری یا برص (۸۴) شنید که حضرت عیسی بن مریم علیهما السلام ادعای پیامبری از سوی خدا کرده و مرده را زنده می‌کند و بیماران مبتلا به برص و کوری را شفا می‌دهد، نزد او برود و به او بگوید:

ای آن که ادعای مرتبت نبوت داری ! مرده ای برای من زنده کن ، یا از این گل مخلوقی درست کن ، یا از بلای پیسی یا کوری را شفا بده ، آیا می توان گفت این شخص نسبت به پروردگار خود با این درخواستش از حضرت عیسی علیه السلام درباره شفا دادن و مرده زنده کردن ، شرک ورزیده است ؟ و چنین استدلال کنیم که خالقی ، حیات بخشی ، شفا دهنده ای جز خداوند سبحان وجود ندارد؟ هرگز و به هیچ وجه .

قطعا حضرت مسیح علیه السلام برای این که هیچ گونه توهم شرکی در میان نباشد، پس از آن که فقرات کار خود را فرموده بلافاصله اذن و رخصت از جانب پروردگار را همان گونه که خود خداوند در قرآن آورده ذکر و یادآوری می کند و به عنوان پاسخ حاضر و آماده می فرماید:

(اٰنٰی قَدْ جِئْتُكُمْ بِاٰیَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ اٰنٰی اَخْلَقَ لَکُمْ مِنَ الطِّیْنِ کَهَیْئَةُ الطَّیْرِ فَاَنْفَخْتُ فِیْهِ فِیْکُمْ طَیْرًا یَا ذٰنَ اللّٰهِ وَ اٰبْرٰی ءَ اِلَّا کَمَهِ وَاِلَّا بَرَصٌ وَاٰحِیَی الْمَوْتٰی یَا ذٰنَ اللّٰهِ)؛ (۸۵)

من نشانه ای از طرف پروردگار شما برایتان آورده ام ؛ من از گل چیزی به شکل پرنده می سازم و سپس در آن می دمم و به اذن و فرمان خدا پرنده ای می گردد، و کور مادرزاد و مبتلایان به مرض پیسی را بهبودی می بخشم و مردگان را نیز به اذن خداوند زنده می کنم .

به طور خلاصه ، اسباب و وسایل در عالم هستی مجاری (محل عبور) فیض خداوند سبحان هستند و سنت الهی بر این قرار گرفته که وسایل همراه و به دنبال اسباب خاص قرار گیرند و چنین است که پیامبران و اولیای خداوند نیز در حد امکانات ویژه ای که دارند و غیر آنها از انجام آنها عاجز می باشند، مجاری فیض خداوند می باشند تا بدین ترتیب حجت خدا بر بندگان تمام شود؛ و همان طور که تسبیح اسباب در اولی (توسل به اسباب در عالم ) به طور قطع شرک نیست ؛ زیرا به مخلوق خداوند متعال متوسل می شوند تا سبب کوچکی محسوب شود، همین طور، استعانت و استمداد از مجاری فیض الهی (انبیا و اولیا) نیز شرک نخواهد بود و بدین ترتیب تقاضای کفایت امور و یاری جستن در زبان دعا کننده در دعای فرج (مسئلت برای گشایش در امور) که مخاطب وی پیامبر عظیم الشان و اوصیای اویند و دعا کننده می خواند: ((اکفیانی و انصرانی )) شرکی به بار نمی آورد.

آن چه از زیارت ها و دعا که در نوشته های شیعه امامیه آمده ناظر بر این است : شکی نمی توان کرد که در توسل به ذوات مقدسه ائمه اطهار و طلب کمک کردن و پناه جستن به طور تواتر معنوی آمده است که از مجموع آنها جواز طلب رفع مشکلات و کفایت خواستن و پناه جستن در صورت های گوناگون ، از خود آنها به طریق واسطه ها نقل شده است . و این دعاها با سندهای مورد اطمینان از مؤلفات شیخ الطائفه و سید ابن طاووس و کفعمی و دیگران از بزرگان امامیه مانند محمد باقر مجلسی رضوان الله علیهم روایت شده است و ما نیز طریق و راه آنها را در پیش گرفته ایم .

اینک نمونه ای از آن چه در کتاب کافی روایت شده که بعد از نماز خوانده می شود می آوریم :

یا رسول الله اءشکو ! لی الله و الیک حاجتی و ! لی اهل بیتک الراشدین حاجتی ؛ (۸۶)

ای رسول خدا! شکوه و شکایت در نیازی که دارم به سوی خدا و به سوی تو و به اهل بیت تو که هدایت یافتگانند می برم .

از این قبیل است نماز حاجت به حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها :

یا مولاتی یا فاطمة اءغیثینی ؛ (۸۷)

ای سرور من ! ای فاطمه ! پناهم ده و به دادم برس .

هم چنین دعایی که در کتاب مفتاح الفلاح از شیخ بهائی عاملی قدس سره روایت شده است :

اللهم و قد اصبحت في يومى هذا لا ثقة لى و لا مفزع و لا ملجاء غير من توسلت بهم إ لىك من آل رسولك على و فاطمه ... : (۸۸)

پروردگار! شب خود را به روز آوردم در حالی که نه کسی مورد اعتماد دارم ، نه ملجاء و پناهی جز آن کس از اهل بیت رسول تو علی و فاطمه علیهما السلام ... که به آنها متوسل شدم .  
می بینیم ملجاء و پناه را در حالی که با خدا مناجات می کند، به اهل بیت پیامبر محدود و منحصر می کند و جز آنان را نفی می نماید؛ زیرا بدیهی است که پناهی و ملجائی جز از خدا به سوی خدا وجود ندارد.

جای تعجب از استاد توانا ایده الله تعالی است که چگونه در آیات قرآن که خدای سبحان به طور مکرر فرموده : (من دون الله اءو من بعده ) دقت و تفکر ننموده اند، در حالی که محور ملامت را خداوند متعال در قرار دادن چیزی در برابر خدا و تکبر کردن پیش او قرار داده است و شامل آن جایی که به خود خدا و به اذن او برگردد نیست .

هم چنین استاد به آن چه در زیارت جامعه وارد شده است که : ((و إ یاب الخلق إ لیکم و حسابهم علیکم ))  
اعتراض می کند و می فرماید:

چنان که بر آن جناب پوشیده نیست و تاءویل پذیر نیز نمی باشد، این که برگشت خلایق به سوی خداوند متعال و نیز حسابشان با پروردگار جهانیان است ، همچنان که در قرآن کریم خدای تبارک و تعالی می فرماید: (إ ن إ لینا إ یابهم ، ثم إ ن علینا حسابهم ) (۸۹) و (علینا الحساب ) (۹۰) و (فانما حسابہ عند ربہ ) (۹۱) و (ان حسابهم الا علی ربی ) (۹۲) و (ما علیک من حسابهم من شی ء) (۹۳) و (و کفی بالله حسیبا) (۹۴)

در پاسخ می گویم : ((جواب دقیقا همان است که در پرسش اول داده شد که : اختصاص کارها در اصل ، در صورتی که اجازه و رخصتی از جانب خدا صادر شود و خداوند راضی و خشنود باشد، منافات و مخالفتی با صدور آن از طرف غیر خدا ندارد، اگر چه نص ها در امر اختصاص ، کاملاً واضح و آشکار باشد؛ زیرا در نهایت برگشت و اختصاص به ذات مقدس الهی برگشت به خویش است . پس چه منافات و تضادی میان آن و امور صادره مستقلاً از غیر خدای تعالی با اذن الهی وجود دارد؟ آری ، صدور این چنین کارها از غیر خدای متعال با نص ها، در صورتی که بر اساس خود رایی و مستقلاً انجام شود و خداوند نیز اذنی نفرموده باشد، منافات دارد و حساب مردم در روز قیامت بر عهده خداوند است و این بدین معناست که حساب به دیگری واگذار نمی شود تا در حساب ، پیچیدگی و ابهام روی دهد که با اذن الهی نبوده باشد، در این صورت مغلوب و مقهور و فراموش شده می شود. به عنوان مثال ، بنده آن چه عمل می کند منافاتی ندارد که حساب او با اذن خدا به دیگری واگذار شود و این محاسبه به اذن خدا که توسط دیگری انجام پذیرد از دائره انحصار الهی خارج نخواهد شد. پس آیه های ذکر شده را اگر به دلایل موجود در زیارت ها ضمیمه کنیم چنین خواهد بود. پس یقیناً برگشت آنها به سوی ما خواهد بود و به کسی که ما اذن و اجازه دهیم محاسبه کند، او نیز از ما می باشد و آیه بعدی پس بر ما می باشد و بر آن کسی که ما رضایت بدهیم محاسبه کند و به حساب چنین شخصی در موقف راضی باشیم و به او در حساب اذن بدهیم ، حساب و محاسبه او حساب ما خواهد بود.

و اما سخن ایشان که می گوید:

درباره گواه گرفتن از فرمایش خداوند متعال که می فرماید: (قل یتوفاکم ملک الموت الذی و کل بکم ثم إلی ربکم ترجعون) (۹۵) جمله (و کل بکم) کافی است که بگوییم که او (فرشته مرگ) وکیل و مأمور و بنده ای است و فرستاده ای از سوی خداوند تبارک و تعالی هیچ گونه کاری در دست او نیست و آیا ما می توانیم استناد کنیم و گواه بطلبیم، یا کار را سپرده به او بدانیم و از او طلب یاری و استمداد کنیم در حالی که او وکیل در قبض جان ها و یا نگرفتن آنها می باشد فقط با امر و فرمان خداوند؟ و آیه (الله یتوفی الا نفس حین موتها) (۹۶)

آیه قبلی را تفسیر می کند و مصداق کلام گهربار امیر مؤمنان علی سلام الله علیه می باشد که می فرماید: ((بعضی از آیات قرآن بعض دیگر را تفسیر می کند)).

جواب: شیخ بزرگوار، از آن چه که در نامه ای به شما فرستادم تنها قسمتی را نقل فرموده که نقل آن به تنهایی به اثبات آن چه مورد نظر است فایده ای نمی رساند، آن چه من در آن نامه آورده ام چنین است: به تحقیق خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

(قل یتوفاکم ملک الموت الذی و کل بکم ثم إلی ربکم ترجعون)؛

بگو فرشته مرگ که بر شما مأمور شده جان شما را می ستاند و سپس به سوی پروردگارتان باز می گردد.

و نیز می فرماید:

(الله یتوفی الانفس حین موتها)؛

خداوند جان ها را به هنگام مرگ می میراند.

اگر فعل و عمل فرشته مرگ فعل و عمل خداوند عزوجل نبود و با اراده و قیمومیت (سرپرستی) او انجام نمی گرفت، در استناد فعل و عمل به ذات مقدس خداوند و سپس در استناد همان عمل به فرشته مرگ نوعی حیرانی و بی نظمی احساس می شد. بنابراین، آیا در امر قبض ارواح و میراندن جان ها فرشته مرگ را می توان شریک باری تعالی قرار داد؟!

این است آن چه من در این نامه نوشته و یادآور شده ام و اکنون به عنوان شرح و بیان آن چه به آن اشاره شده می گویم: لازمه مفهوم وکالت در کاری، این است که وکالت با اختیار و اراده وکیل به وجود آید و انجام پذیرد، در غیر این صورت، اگر با اختیار و اراده او نباشد، اصولا وکالت معنا و مفهومی نخواهد داشت و وکیل در کار موکل خود مطلقا اختیاری نخواهد داشت، بلکه در کار خویش خودسر و در رضا و خشنودی اش آزاد و مختار بوده و به کسی اجازه نمی دهد در کارها با او بستیزد و یا در کاری که در دست دارد مخالف او باشد.

لیکن گاهی و چه بسا موکل مقداری از اختیارات خود را به کسی واگذار می کند و در آن کارها او را به وکالت منصوب می نماید و این واگذاری با خودرأی بودن و استقلال موکل منافاتی نخواهد داشت، بلکه وکالت او را در انجام امور تاءکید و تاءیید می کند. حال اگر وکیل اعمال وکالت کرد و تصرفی نمود که از چارچوب وکالت خود خارج نبود، این تصرف یقینا تصرف موکل او خواهد بود. در شرع و عرف نیز چنین است به عنوان مثال، اگر زید عمرو را وکیل کند تا مالی را برای او بخرد، یا از جانب او بفروشد، یا بانویی به مردی وکالت بدهد تا او را به عقد خود یا دیگری درآورد، این خرید و فروش، خرید و فروش زید و عقد نکاح از آن زن می باشد با در نظر داشتن این که وکیل چون دیگران (جز در موارد وکالت) استقلالی در کار ندارد.



و اکنون می‌گوییم: اگر نظر شیخ فاضل و بزرگوار از گفتار خود چنین باشد که: آیا بر ما رواست که به او (وکیل) توکل کرده و یا از او یاری بجوییم؟ از تکیه و توکل و استمداد حتی در جایی که اذن داده نشده منظور و مقصود است، زیرا در این صورت تکیه و توکل در آن چه بیرون از حدود اختیارات اوست خواهد بود و فرض بر این است که کاری در دست او جز آن مقدار که خداوند خواسته وجود ندارد و این به آن چه ما گفتیم آسیبی نمی‌رساند. اما اگر منظور در کارهایی است که اختیار داده شده و وکالت دارد یقیناً اعمال وکالت شرک محسوب نخواهد شد؛ زیرا در این فرض تکیه به وکیل، تکیه به خداوند سبحان است، چرا که در طول خواست و قدرت خداست و اقتضای آن چه از وکالت فهمیده می‌شود همین است. چگونه شرک خواهد بود اگر به عنوان مثال، فرض کنیم کسی فرشته مأمور مرگ را ببیند در حالی که قصد دارد جان او را با وکالتی که از طرف خداوند دارد بستاند و به او بگوید: ای فرشته مرگ، مرا به مدت یک ساعت مهلت بده تا کاری انجام دهم، آیا می‌توان گفت این شخص مسکین با چنین درخواستی مشرک شده است؟

در روایت آمده است که خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله به حضرت عزرائیل فرمود: مرا تا زمانی که برادرم جبرئیل بیاید مهلت بده (۹۷). این آن چیزی است که شما فاضل ارجمند آن را بعید می‌شمایید، در حالی که دقیقاً معنا و مفهوم وکالت همین است

سپس فاضل محترم کلمه وکیل را به گفته خود مترادف بنده و کارگزار قرار داده است، در حالی که این دو مترادف هم دیگر و دارای یک معنا نیستند، بلکه بین آن دو اختلاف زیادی است چنان که پوشیده نیست و شاید چون ایشان از وکیل استنباط این معنا را کرده‌اند که چون وکیل به طور کامل و مطلقاً در اطاعت موکل است، از این رو او آن چنان بنده و مطیعی است که خداوند سبحان در قرآن می‌فرماید: (عبداً مملوکاً لا یقدر علی شیء) (۹۸) و از آیه چنین نتیجه گرفته‌اند که، مراد از (لا یقدر علی شیء) این است که، وکیل توان کوچک‌ترین کاری را هم ندارد. و ما دانستیم و در این باره گفتیم که منظور از عدم توانایی مطلق بر انجام کار در صورتی است که برای او از طرف موکل اجازه و فرمانی نباشد و مسلوب اختیار باشد؛ یعنی هر گونه اختیار انجام کار جز در مواردی که موکل در آنها رخصت داده از او سلب شده باشد.

فاضل محترم می‌گوید:

به طور خلاصه هرگاه علوشان و بلندی قدر و منزلت و نزدیکی پیامبر به خداوند متعال ثابت شد، پس می‌توان نتیجه گرفت که توجه به او مثل توجه به خداوند است و توسل به او نیز همسان توسل به خداوند می‌باشد.

ای سید بزرگوار بر جناب عالی پوشیده نیست که تفاوت در این باره بسیار است، بلکه اصولاً قیاس در این نسبت (نسبت بین آفریننده و آفریدگار) مقدور نیست و میان قدرتمند توانا و ناتوان درمانده برابری ممکن نمی‌باشد چنان که در خطبه ((الاشباح)) امام صلوات الله علیه در نهج البلاغه آمده است: ((و گواهی می‌دهم: کسی نمی‌تواند تو را با چیزی از آفریده‌های برابر شمرد...)).

سپس فاضل محترم کلام خود را به دعای ((صبح)) رسانده و می‌فرماید:

منزه است خداوندی که با آفریده‌های خود هم نشین باشد.

و نیز در آن چه در دعای افتتاح آمده:

شکر و سپاس خدایی را سزااست که در ملک و سلطنت او هرگز کسی نمی تواند با او مخالفت و ضدیت کند ...

تا آن جا که اضافه می فرماید: ((او را یار و یابوری نیست تا کمکش کند.)) و خداوند متعال می فرماید: (تالله ان کنا لفی ضلال مبین اذ نسویکم برب العالمین)؛

به خدا سوگند! ما در گمراهی آشکار بودیم . چون شما را با پروردگار عالمیان برابر می شمردیم . پاسخ همان است که مکرر داده ایم : ما اگر کمک طلبیدن (استنصار) و مدد خواستن در رفع مشکلات را از امامان معصوم علیهم السلام تاءیید و تجویز کرده ایم ، بین واجب الوجود (خدا) و ممکن الوجود (بندگان و غیره ) مقایسه ای نکرده ایم و ممکن الوجود را هرگز و هرگز در حد واجب الوجود قرار نداده ایم ، بلکه می گوییم : همان طور که پیشوایان معصوم ، خودشان را توصیف کرده اند، گفته اند: ((بندگان و بزرگوارانی هستند که هیچ کس در گفتار بر آنان پیشی نتواند گرفت و به دستور خداوند متعال عمل می کنند)). در جای خود (حکمت متعالیه ) در این باره بحث و گفت و گو کرده ایم که نسبت ممکن الوجود به واجب الوجود نسبت سایه به نور خورشید است و حتی قطره به دریای بزرگ هم نیست و نیز گفتیم که هویتی برای او نیست ، مگر به وسیله خود او.(۹۹) پس این عین وابستگی و ارتباط است ؛ چیزی برای او (ممکن الوجود) جز تعلق و وابستگی وجود ندارد، بلکه او تمام نیاز و چیزی جز فقر محض به سوی خالق نیست و فهم این تعلق و وابستگی ممکن به واجب نیازمند تمرینات علمی و فلسفی می باشد و ما ثابت کردیم ، بلکه ملموس افتاد که حول و قوتی جز برای خداوند متعال وجود ندارد. پس ما چگونه می توانیم در مقام قیاس برآییم در حالی که این قیاس جز قیاس وجود و عدم نیست ؟ بلکه تمام هدف و غرض این است که خداوند متعال ، آن چنان که خود پیشوایان خودشان را معرفی و توصیف کرده اند، آنان در حد پیشوایان و رهبران هدایت گر توصیف و تعریف کرده و خود را در همان حد قرار داده اند. در کتاب مصباح المتهجدین (۱۰۰) می خوانیم :

الذین اخترتهم لنفسک و خصصتهم بمعرفتک و البستهتم ثوب نورک و رفعتهم فی ملکوتک ...؛  
آنان کسانی هستند که تو خود (خداوند) آنان را برگزیده ای و ویژگیان در شناخت خود قرار داده ای و از نور خود بر آنها لباس پوشانده ای و درجاتشان را تا مقام ملکوت خویش بالا برده ای و سپس امر فرموده ای مردم از چنین دری (به وسیله آنان ) به سوی تو آیند و آنها را وسیله های فیض قرار داده ای . پس کسی که اراده کند تا به سوی تو آید ناگزیر باید از آنان شروع کند و آن کسی که قصد قرب و نزدیکی تو را دارد، باید به آنان رو آورد.

اما گواه طلبیدن شیخ بزرگوار ایده الله تعالی به آیاتی که در گذشته اشاره شد و خطبه ای در نهج البلاغه و پاره ای از دعاها، باید گفت همه آنها در جای جای خود صحیح اما از موضوع مورد گفت و گوی ما خارج است ؛ زیرا معنا و برگشت همه آنها به موضوع واحدی است و آن توسل و تضرع در مواردی می باشد که از طرف خداوند آن موارد نهی شده است و توسل و رو آوردن به چیزی است که در آنها اذن و اجازه ای از جانب پروردگار نرسیده ، بلکه توجه و توسل به آن چیزها سخت منع شده است و معنای آن چنین است : مشرکان به زودی و در نهایت درجه پشیمان می شوند، آن گاه که خود را به سبب رو کردن به آن بت ها و به دلیل تضرع و توسل در پیش آنها در عذاب می بینند، و همه آنها ((توجه به غیر خدا یا در برابر و عرض خدا)) می باشد. پس روشن می شود که معیار و میزان این نوع شرک ، توجه و قبول چیزی است که خداوند متعال رو کردن و توسل به آن را اجازه نفرموده است .

اجازه از جانب خدای متعال خود تصحیح کننده است ؛ همان طور که درباره سجده به حضرت آدم علیه السلام دستور رسید و اجازه داده شد و چنین اجازه و اذن در حقیقت رخصتی است که انسان از توجه به احدی از آفریده های خدا و در عرض او و از فکر استقلال و اصالت در جلب سود و دفع زیان خارج می گردد، پس توجه به چیزی و به هر جهت که باشد اگر اجازه ای از جانب خداوند متعال صادر نشده باشد، شرک محسوب است ، لیکن پس از آن که اجازه ای صادر شد، نه تنها فروتنی و تذلل ، بلکه سجده نیز به غیر او تواضع و سجده در پیشگاه مقدسش محسوب می شود و بدین ترتیب ، پرستش و عبادت سنگ نیز عبادت خداوند خواهد بود.

مولای ما، مولی الموحدين صلوات الله عليه در خطبه ای که مشهور به خطبه ((قاصعه )) است می فرماید: آیا نمی بینید که خداوند سبحان ، اولین از حضرت آدم علیه السلام تا آخرین فرد در این جهان را با سنگ هایی که نه سودی دارند و نه زبانی ، نه می بینند و نه می شنوند، آزمایش فرموده و سپس آدم علیه السلام و فرزندان او را امر فرموده تا توجه به سوی آنها کنند.

فرمایش امام که : ((رو به سوی آنها کنند)) (۱۰۱)؛ یعنی عطف توجه و میل به سوی چیزی یا کسی کردن. به این ترتیب ، همان سنگ هایی که نه سود و نه زیان دارند اشیایی می گردند که توجه به آنها از آدم علیه السلام گرفته تا غیر از او واجب می گردد. به خطبه شریف بر می گردیم و دوباره با چشم باز دقت می کنیم و به حقیقت سوگند که خطبه یگانه وسیله ای برای فهم و درک در این مشکل است که به نظر مبهم و پیچیده می رسد.

استاد می فرماید:

((گفتار شما که : خداوند متعال در بزرگداشت مرتبه رسول خدا صلی الله علیه و آله در قرآن فرموده است : (ولو اءنهم اذ ظلموا اءنفسهم جاءوك فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما)(۱۰۲)؛ اگر آنان (منافقان ) هنگامی که بر خویشتن ستم کردند به نزد تو می آمدند (که توبه کنند) و از خداوند آمرزش می طلبیدند و تو نیز برای آنان استغفار می کردی ، خدا را بسی توبه پذیر و مهربان می یافتند. به هنگام توبه ستمکاران ، تنها توبه آنها به درگاه خدا کافی نبوده و لذا طلب آمرزش رسول خدا نیز ضمیمه و همراه آن شده است .

سپس استاد به عنوان پاسخ به آن چه ما گفتیم می گوید:

مراد خداوند از طلب آمرزش رسول خدا برای ستمکاران ، گرامی داشت پیامبر خود می باشد، چرا که استغفار از پیشگاه خدا برای توبه کفایت می کند و دلیل بر کفایت توبه پذیری تنها در پیشگاه خداوند تبارک و تعالی و عدم نیاز به استغفار رسول خدا این است که پس از درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از غیبت فرزند بزرگوارش حضرت حجه که جان های ما نثار قدوم مبارکش باد باب توبه لازم می آمد که مسدود شود.

به عنوان پاسخ گفتیم : ((سخن این نیست که طلب آمرزش از خدای متعال به تنهایی در قبول توبه و بازگشت به سوی او کافی نیست ، بلکه مراد اثبات وسیله و سبب جزئی در مقابل سلب کننده کلی است که ما آن را عنوان کردیم ، چنین نیست که خداوند سبحان بخشایش خود را منوط و وابسته به بخشایش یکی از پیامبران یا جانشینان آنان بنماید چنان که در موضوع بانوی پرهیزکار گذشت و آن چه مورد

ادعای شما می باشد سالبه کلیه است که گفته می شود: همه اینها با توحید الهی ناسازگار و در برابر آن و بازگشت به دوگانه پرستی است ؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: (و من یغفر الذنوب الا الله) (۱۰۳) بلکه در بزرگداشت مقام و مرتبت پیامبر صلی الله علیه و آله همین قدر کافی است که او را واسطه بخشایش گناه گناه کاران قرار داده است ، و این که اگر برای آنها (توبه کاران ) رسول خدا استغفار نماید، توبه به قبول نزدیک تر است .

برادران یوسف پیامبر علیه السلام با پدرشان نیز چنین کردند، آن گاه که گفتند:  
(یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا انا کنا خاطئين)؛

ای پدر! برای ما (گناهکاران ) از خداوند طلب آمرزش کن به درستی که ما خطاکارانیم .  
پدر نیز وعده اجابت و قبول خواسته آنان را از جانب خداوند داد و فرمود: (سوف استغفر لکم ) (به زودی از پیشگاه خداوند برای شما طلب آمرزش می کنم ) پس چرا برادران یوسف شخصا به خداوند رو نیاوردند و از پدرشان حضرت یعقوب علیه السلام درخواست استغفار کردند؟ آیا جز این است که پدرشان در پیشگاه خداوند متعال مقرب بود و قدر و منزلتی داشت ؟

مشابه این ، عمل کرد آل فرعون است چنان که در قرآن کریم آمده ؛ زیرا خداوند از آسمان بر آنان عذاب نازل فرمود گفتند: (ادع لنا ربک) .(۱۰۴) در توان آن جماعت بود که خودشان خدا را بخوانند و طلب آمرزش نمایند و قطعا به این دلیل به حضرت موسی پناه بردند که می دانستند در نزد خداوند قرب و منزلتی دارد. در حقیقت چنین گفتند: ای آن کسی که در پیشگاه الهی منزلتی داری ! در نزد خدا برای ما شفاعت کن .

چه بسا از گفتار استاد دانشمند چنین برداشت شود که کافی شمردن (استکفاء) و کمک طلبیدن (استعانه) و پناه خواستن (استجاره) که ما گفتیم : ((اغیثینی ؛ پناهمان بده )) یا ((الغوٲ الغوٲ )) در شمار غلوی است که به صراحت در قرآن کریم از آن نهی شده است و این که طایفه نصارا صفاتی که ویژه خداوند بود به پیامبرشان حضرت عیسی علیه السلام که در قرآن مخاطب قرار گرفته اند نسبت دادند؛ آن جا که می فرماید:

(قل یا اهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم غیر الحق و لا تتبعوا اهواء قوم قد ضلوا من قبل و اضلوا کثیرا و ضلوا عن سواء السبیل)؛(۱۰۵)

بگو ای اهل کتاب به دین خود به ناحق غلو (تجاوز از حد) نکنید و زنهار از امیال گروهی از پیشینیان که به حقیقت (نه تنها خود) گمراه شدند، بلکه بسیاری از مردم را نیز گمراه کردند پیروی نکنید و هرگز به دنبال آنها که از راه راست دور افتادند نروید.

هم چنین در آیه دیگر می فرماید:

(یا اهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم و لا تقولوا علی الله لا الحق ! نما المسيح عیسی ابن مریم رسول الله و کلمته اءلقاها ! لی مریم و روح منه فآمنوا بالله و رسله و لا تقولوا ثلاثه انتھوا خیرا لکم ! نما الله ! له واحد سبحانه اءن یکون له ولد له ما فی السموات و ما فی الارض و کفی بالله وکیلا، لن یستنکف المسيح اءن یکون عبدا لله و لا الملائکة المقربون و من یستنکف عن عبادته و یستکبر فسیحشرهم ! لیه جمیعاً)؛(۱۰۶)

بگو ای اهل کتاب در دین خود غلو نکنید و درباره خدا جز به حق (راستی ) سخن نگویید، مگر نه این است که مسیح عیسی فرزند مریم فرستاده خداوند و کلمه اوست که با کلمه ((کن ؛ بشو)) به طرف مریم القا شد و روحی است از جانب خدا. پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید و نگوید سه تا (قائل به تثلیث

نشوید) و بس کنید (از این عقاید باطل) که برای شما بهتر است و جز این نیست که خداوند یکتا منزّه تر از آن است که او را فرزندی باشد و آن چه در آسمان ها و زمین است از آن اوست و خداوند وکیل همه موجودات بوده و کفایت می کند. هرگز مسیح استنکاف نداشت که بنده خدا باشد، نه فرشتگان مقرب ... و از پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

یا علی! دو گروه درباره تو هلاک شدند: دوستدار افراطی و دشمن تفریطی.

پناه بردن، فریاد خواهی، کافی شمردن و کمک طلبیدن از ائمه علیهم السلام از آن جا که همه آنها (پناه طلبیدن، به فریاد رسیدن و کافی دانستن و یاری) تنها از طرف خداوند عزیز و حکیم است، بنابراین، این کار نسبت دادن اوصاف خاص خداوند به ممکن (مخلوق) است و این غلو و شرک می باشد. این است روح پرسش شما با توضیحی که داده شد.

جواب: نخست باید به تفسیر آیه شریفه پردازیم و در توضیح و تفسیر آن نیاز به بیان بعضی از لغات به کار برده شده و معانی آنهاست.

((غلو)) به معنای از حد بیرون شدن و گذشتن از اندازه در طرف افراط است، و اسم فاعل آن غالی است. چنان که مخالف آن کلمه ((القالی)) با حرف قاف است، و آن هم تجاوز و گذشتن است در طرف تفریط. آیه شریفه درباره اهل کتاب به طور عموم و در مورد نصارا به طور خاص صراحت دارد؛ زیرا موضوع درباره تفکر مسیحیان زشت تر از عموم اهل کتاب است و خداوند تبارک و تعالی قبل از این آیه، به کفر آنها (نصارا) درباره آن چه معتقد بودند تصریح فرموده است:

(لقد كفر الذين قالوا ان الله هو المسيح)؛

به تحقیق آنان که گفتند خداوند همان مسیح است، کافر شدند.

نتیجه و برداشت از مذهب و تفکر آنان، با وجود اختلاف در آرای شان، این است که ذات مقدس باری تعالی جوهر (اصل و خلاصه) یگانه ای است که برای او سه اقنوم (کالبد) وجود دارد و منظور از اقنوم صفت تجلی و آشکار شدن و جلوه گری موجودی در غیر خود اوست و سه نوع اقنوم عبارتند از:

۱. اقنوم (۱۰۷) وجود (هستی)؛

۲. اقنوم علم (دانش) و آن کلمه است؛

۳. اقنوم حیات و روح (زندگی و جان).

آیه شریفه همه تفکرات آنان را جمع کرده و کفر دانسته است. از طرفداران حضرت مسیح، گرچه کیفیت در برداشتن و احاطه مسیح بر جوهر خدایی اختلاف نظر با هم داشتند، گروهی قائل به مسیح اقنوم علم و گروهی اقنوم پروردگاری یا اقنوم زندگی هستند و این چیزی است که آن را پدر و پسر نامیده اند و معتقدند که خداوند منقلب گشته و به صورت مسیح درآمده است و عده ای می گویند خداوند در مسیح حلول کرده (روح خدا در مسیح داخل شده است) به هر حال، هر سه عقیده همه منطبق در این کلمه است که گفتند، خداوند همان مسیح پسر مریم است.

سپس خداوند متعال می فرماید:

(لقد كفر الذين قالوا ان الله ثالث ثلاثة)؛

همانا آنان که گفتند خداوند سومین از سه خداوند است، کافر شدند.

یا یکی از سه خداوند، پدر، پسر، روح القدس و به معنای دیگر خداوند منطبق (برابر) با هر یک از سه خداوند است و لازمه گفتار آنان این است که پدر، پسر و روح القدس هر سه خدا هستند و این سه گانگی است.

اینان در اشتباهی بسیار بزرگ غوطه ور شدند چرا که موضوع از دو حالت بیرون نیست؛ کثرت (متعدد بودن) یا حقیقی است و یا اعتباری (قراردادی) در صورت نخست، لازمه آن کثرت حقیقی است که در آیه توصیف شده صدق کند؛ یعنی خدای یگانه برابر با خدای سه گانه است و در کثرت اعتباری جمع بین کثرت عددی و یگانگی عددی قابل تصور و تعقل نمی باشد. چنان که عده ای از طرفداران این عقیده چنین اعتراف و اقرار کرده اند.

توضیح مطلب این است: ما زمانی که می گوئیم زید پسر عمرو انسان است، در این جا شائن سه گانه است: زید، پسر عمرو و انسان؛ اما آن که وصف او را کرده ایم تنها و یگانه است و کثرت (چند بودن) بدین معناست که او را به پسر عمرو بودن متصف می کنیم و انسان بودن هم اضافه ای اعتباری است؛ بدین ترتیب یگانگی (وحدت) عددی است، لیکن کثرت اعتباری می باشد و اجتماع وحدت عددی با کثرت عددی نیز با عقل سازگار نیست و اینان (مسیحیان) به اجتماع آن قائل هستند و این است تخیلات غلط و بیراهه رفتن آنان از راه راست.

تفکر و راه غلو نصارا که مسیح علیه السلام را خدا می نامیدند، حال به هر یک از معانی که قصد و اراده کنند، کجا و این گفتار و عقیده ما کجا که می گوئیم: خداوند سبحان بعضی از آفریده ها و بندگان خود را عزیز و گرمای داشته و به آنان نیرو و توانایی برتر از آن چه در عالم هستی (تکوین) است عطا فرموده که با آن در جهان هستی با اجازه و رضایت خدا تصرف می کنند و آنان را به مثل درها نامیده و چنین دستور فرموده است:

(و اءتوا البیوت من ابوابها)؛

و به خانه ها از راه در آنها وارد شوید.

بنابراین، فریادخواهی، یاری جستن و کافی شمردن، شرک نخواهد بود؛ زیرا اگر تمام تصرفاتی که در عالم هستی صورت می گیرد و خارج از وسایل عادی و فوق العاده است سبب و موجبی بدانیم که تمام اوصاف خداوند بر مخلوقات او نسبت داده شود و قائل به آن شرک محسوب گردد، در این صورت باید حضرت مسیح بنده و فرستاده خداوند را العیاذ بالله مشرک بدانیم؛ زیرا می گوید:

(اٰنِیْ اَخْلَقَ لَکُمْ مِنَ الطَّیْنِ کَهَیْئَةُ الطَّیْرِ فَاَنْفَخْتُ فِیْهِ فِیْکُوْنُ طَیْرًا بِاِذْنِ اللّٰهِ) (۱۰۸)

به درستی که من از گل مانند پیکر مرغی می سازم، سپس در آن می دمم، آن گاه به اذن و اجازه خداوند پرنده می شود (پرواز می کند).

چنین است حال کسی که از او علیه السلام دلیلی برای درستی ادعایش بخواهد و چنان که گفته شد بگوید: ای آن که ادعای نبوت و پیامبری می کنی! حال مرده ای را برای من زنده کن و این پیکر دست ساخته از گل را پرنده ای بگردان.

لازم (مشرک شدن مسیح علیه السلام) به ناچار باطل است و ملزوم آن نیز چنین است و تلازم بین این دو آشکار. پس به این ترتیب ثابت شد که درخواست از بندگان بزرگوار در مواردی که خداوند متعال به آنان اجازه فرموده، از موضوع شرک بسیار دور شده است. شرک و هرگونه برداشت شرک از آیه شریفه، نزد طایفه امامیه که از کتاب های علمای شیعه استفاده کرده اند، مردود می باشد.

اما آیه دیگری که ما در نامه مختصر خود آوردیم حاوی نکاتی است که شیخ طبرسی رضوان الله علیه نیز در تالیفات و تفسیر خود به آن اشاره ننموده است ، گرچه این مسئله شاید به نظر استاد تعجب آور باشد، ولی ما به آنها اشاره می کنیم .

بی شک آن جا که خداوند تبارک و تعالی نصرت و یاری فرشتگان و همراهی آنان را به مؤمنان یادآور می شود و می فرماید: (انی معکم ) مؤمنان را دستور می دهد که گردن ها بزنید و انگشتان ببرید، چنین تصور کرده اند که مؤمنان در قتل هیچ گونه نقشی ندارند. مقاومت کردن و جنگیدن ، یا پشت به دشمن کردن و فرار نمودن ، جهاد یا نشستن آنها در خانه ، فرقی با هم ندارند و یکسانند. خداوند می خواهد بفهماند که کار فرشتگان جز این که در صورت بشری اتفاق افتد، صورت نمی پذیرد.

به عبارت دیگر، فعل جهادگران مظاهر تثبیت فرشتگان است :

(إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفَا فَلَا تُولُوهُمْ إِلَّا دُبَارًا) (۱۰۹)؛

ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که با انبوه کافران در میدان نبرد روبه رو شوید به آنها پشت نکنید تا این که اراده خداوند جاری شود و (نیز فعل فرشتگان در اشخاص و افراد و به وسیله آنها جلوه گر گردد). سپس در مقام اثبات نصرت به وسیله فرشتگان و پیروزی آنان می فرماید:

(فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ) (۱۱۰)؛

این شما نبودید که آنها را کشتید بلکه خداوند آنان را به هلاکت رسانید.

و پس از آن خداوند پیامبر خود را مخاطب قرار داده و فرمود:

(وَمَا رَمَيْتُ أَذْرَمِيتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى)؛

و تو ای پیامبر که خاک و ریگ به صورت آنها پاشیدی ، تو نپاشیدی ، بلکه خدا پاشید.

و پوشیده نیست که حق این عبارت که در مقام ((قصرالقلب)) (۱۱۱) یا ((افراد)) است این که گفته می شد: ((فَانْتُمْ لَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ ؛ پس این شماها نبودید که کشتید، بلکه خداوند آنها را کشت ))، یا می فرمود: ((وَمَا أَنْتَ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى ؛ (این تو نبودی که ((خاک و ریگ به صورت آنها پاشیدی ، بلکه خدا پاشید)) پس سزاوار است که دو آیه قرینه هم موافق یک دیگر باشند در صورتی که می بینیم در به کار بردن ابزار نفی باهم اختلاف دارند؛ یکی ((لَمْ)) و دیگری ((مَا)) به کار برده شده و در ذکر مفعول جمله ((فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ)) و حذف آن ((وَمَا رَمَيْتَ)) و نمی گوید: رمیتهم و فعل جمله را ماضی قرار داده ((وَمَا رَمَيْتَ)) و مضارع آن را ((فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ)) آورده برای اثبات آن چه از او نفی شده است .

شیخ طبرسی رضوان الله علیه در تفسیر خود به این نکته های باریک اشاره نفرموده است . شاید خواسته در این باره خلاصه گویی رعایت شود و یا چه بسا درک موضوع برای اکثریت مشکل بوده ، از این رو متعرض نشده . آری ، ایشان قدس سره به نکته ای که در کلام الهی هست اشاره نموده و درباره ((ولکن الله رمی)) می گوید: زیرا تاءثیر آن چنانی که در توان بشر نیست فعل خداوند است که گویی در حقیقت ، او کننده و فاعل افکندن است و این که فعل افکندن از پیامبر صادر نشده است .

گفته شیخ قدس سره : ((لَا نَعْنِي بِهِ...)). زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله یک مشت از ریگ و خاک به دست گرفت و پاشید هیچ کس از دشمنان نبودند، مگر این که مشغول بیرون کردن خاک از چشم هایشان بودند، لیکن قدرت جبری به ودیعت نهاده شده در ریگ ، از دیدگاه عادی بشر اقتضای آن را ندارد که به چشم مثلا حدود یک هزار نفر از دشمن برسد. بنابراین ، از پیامبر نیز به عنوان یک بشر ممکن نبود.

نکته کلام این است که نفی کند چیزی را که برای او اثبات شده است . پس پیامبر هم افکننده و هم کسی است که آنها را نیفکنده است و به این نکته و راز عده کمی از بزرگان علما در نوشته های خود اشاره هایی داشته اند از جمله شیخ اجل و مایه افتخار ملت و دین مرحوم شیخ بهائی در کتاب شرح اربعین است که در شرح حدیث مشهور بین عامه و امامیه آمده است :

بنده من چون با نوافل به من نزدیک شود، او را دوست می دارم و چون دوستش داشتم ، من گوشی برای او می شوم که با آن می شنود و اگر از من طلب کند، او را عطا می کنم .  
علامه شیخ بهائی در کتاب یاد شده می گوید: منظور این است : من بنده ام را دوست بدارم ، او را به سوی خود، جایگاه امن و آرام ، می کشم و به عالم قدسش بر می گردانم ، فکر او را غرق در رازهای عالم ملکوت می کنم ، و حواس او را متوجه درخشش انوار جبروت می نمایم ، در مقام و منزلت قرب ، قدم های او را استوار می سازم تا با محبت ، گوشت و خون او در می آمیزد و او از خود غایب و پنهان می شود و از یاد رفتن را احساس نمی کند و غیر از خدا از دید او کنار می رود و متلاشی می شود؛ در این مرحله است که من گوش و چشم او می شوم . گوینده ای چنین توصیف کرده است :

جنونی فیک لا یخفی      وناری منک لا تخبو  
فانت السمع و الابصار      و الا رکان و القلب

یعنی :

دیوانگی من در پیش تو پوشیده نیست و آتش اشتیاقم خاموشی ندارد  
تو گوش و چشم های من هستی و ارکان و اعضای بدن و قلب من می باشی .  
پس شکر خدا را با استشهاد و استدلال به آیات قرآن کریم و آن چه تاکنون ذکر کردیم آن چه در میان طایفه شیعه امامیه رایج است و تفکر آنها می باشد خداوند شائن و منزلت این طائفه را نیکو گرداند و پرهیزکاری و تقوا را توشه آنها قرار دهد و بر دشمنان پیروز گرداند درباره استکفاء (کافی دانستن ) و استنصار (پیروزی طلبیدن ) از پیامبر عظیم الشان و جانشینان او علیهم السلام که مخاطب قرار گرفته و گفته می شود: ((یا محمد یا علی ، یا علی یا محمد وانصرانی فی نکما ناصران )) . یا کمک طلبیدن از صدیقه طاهره حضرت زهرا علیها السلام : ((یا مولاتی یا فاطمه اءغیثینی ...)). یا در نماز حاجت که رسول خدا و اهل بیت بزرگوارش صلوات الله علیهم مخاطب قرار می گیرند و می گوئیم : ((یا محمد یا رسول الله اءشکو إلی الله و إلی اهل بیتک الراشدین حاجتی ...؛ ای محمد! ای رسول خدا! به خداوند و به اهل بیت هدایت یافته تو در نیازی که دارم شکایت می آورم )) . یا در گفته و فرمایش آنها که در دعای بعد از زیارت عاشورا آمده که خود آنها (اهل بیت ) را مخاطب قرار داده و می گوئیم : ((لیس لی وراء الله و ورائکم یا سادتی منتهی ...؛ ای بزرگواران ! برای من جز خدا و شما پایگاهی نیست )) .

یا فرموده ایشان در دعاهای بعد از نماز صبح : ((اللهم إني اءصبت و اءمسیت لا ملجاء و لا منجی غیر من توسلت بهم إلیهم ...؛ پروردگارا! در حالی شب را به صبح و صبح را به شب رسانده ام که هیچ پناهی و نجات دهنده ای جز آنان که به وسیله آنها دست به دامانشان شدم ندارم ...)). صحیح و کاملاً روشن گردید.

و مثال هایی که یادآوری شد و مطالبی که گذشت هیچ کدام با آیات قرآن منافات ندارد. به عبارت دیگر، مخالف آنها نیست ؛ زیرا آیه شریفه : (و ما النصر الا من عندالله ) و امثال آن که یاری و کفایت را در ذات مقدس الهی منحصر می کند و آیه : (إنا نءشکو بئی و حزنی إلی الله ) نه تنها منافات ندارد، بلکه بسیار



از مرحله شرک یا غلو (زیاده گویی) دور و چنان که در نامه خود یادآور شدیم، نشاءت گرفته و برخاسته از یگانه پرستی خالص می باشد.

به این سخن در حالی خاتمه می دهیم که به سرور پیامبران و رسولان، حضرت محمد مصطفی و آل او و به ویژه پرچم برافراشته از سوی او و دانش بی پایانش، پناه و رحمت گسترده و وعده راستین درود و صلوات می فرستیم و بر همه دشمنان آنها از اکنون تا روز رستاخیز لعن و نفرین می کنیم.

#### انتقادهای و پاسخ ها

به نامه و نوشته ما بعضی از فضلا انتقاداتی وارد آورده اند که ما آنها را همراه پاسخ می آوریم تا ان شاء الله مورد استفاده بیش تری قرار گیرد.

نقد ۱. ((سزاوار نیست کتاب بصائر الدرجات و محتوای آن را در ردیف و هم طراز کتاب کافی و سایر کتب اربعه و رجال و محتوای آنها بدانیم)).

پاسخ: کتاب بصائر الدرجات از کتاب های ماءخذ و اصل است. همان گونه که بزرگان اصحاب نیز بر این عقیده اند، این نزد جماعت شیعه امامیه از اعتبار و اعتماد والایی برخوردار است. که می توان نجاشی، شیخ طوسی، علامه مجلسی و شیخ حر عاملی رضوان الله تعالی علیهم را نام برد که در کتب رجال خود از وی نام برده اند.

از علمای معاصر نیز به فقیه دوران خود سید محمد باقر معروف به حجة الاسلام شفتی، نویسنده کتاب مطالع الا نوار می توان اشاره کرد. جز این بزرگان دانشمندان دیگری نیز هستند که درباره این کتاب اظهار نظر نموده اند که اگر به کتاب الذریعة مراجعه شود می توان آنان را شناخت.

آری، اگرچه شهرت کتاب مذکور چون اشتهار و معروف بودن کتب اربعه نمی باشد، لیکن عدم اشتهار، چیزی از اعتبار آن نمی کاهد.

و اما درباره محتوای کتاب و مقایسه آن با محتوای کتب رجال دیگر باید گفت: در کتاب های رجالی که نزد ما وجود دارد، نه عیب و ایرادی و نه سخن ناروایی، چه درباره نویسنده و چه در کتاب او، چیزی که حاکی این معنا باشد مطلقا نیافتیم. نجاشی آن گاه که در این باره اظهار نظر می کند می گوید: او (نویسنده بصائر الدرجات) در میان یاران ما از اهالی قم چهره ای مورد اعتماد، با قدر و منزلتی عظیم و با کمترین افتادگی در کلام است.

شیخ طوسی در الفهرست درباره ایشان می گوید:

تمام کتاب ها و احادیث او از طریق ابن ابی جید، از محمد بن الحسن الولید و از محمد بن الحسن الصفار به ما رسیده است، جز کتاب بصائر الدرجات که محمد بن الحسن الولید از وی نقل نکرده است. شاید دلیل انتقاد کننده اشاره به فرموده شیخ، باشد که، محمد بن الحسن الولید از مؤلف بصائر الدرجات روایت نقل نکرده و او نیز همان گونه که وحید بهبهانی از جد خود مولی محمد تقی مجلسی رضوان الله علیه نقل کرده به این عقیده باشد که عدم نقل حدیث ابن الولید از بصائر الدرجات به این تصور بوده که وی به غلو (زیاده روی) در نقل احادیث نزدیک شده است.

وحید در ادامه سخن خود از مجلسی اول نقل می کند که می گوید:

سزاوار و حق این است آن چه در کتاب است دون مرتبت اهل بیت علیهم السلام است و نیز امکان دارد دلیل عدم روایت ابن الولید بر حسب تصادف و اتفاق بوده باشد، نه از روی عمد.

فرمایش وحید بهبهانی قدس سره درست به نظر می رسد. آری ، درک و فهم احادیث اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام دشوار و مشکل است . بار آن بر دوش نتواند کشید، مگر فرشته مقرب درگاه الهی ، یا پیامبری از سوی خدا و یا بنده ای که پروردگار او را آزموده و قلبش آکنده از ایمان است .

نقد ۲. درباره آن چه از عالم جلیل القدر ثقه (زراره ) نقل نموده ایم (صفحه ۲۸) انتقاد کننده محترم فرمود: ((در روایاتی که مشهور و مورد قبول همگان است از رسول خدا صلی الله علیه و آله فقط نام بنی امیه برده شده است و اضافه کردن دیگران بر فرض صحت آن چه در آن عداد (بنی امیه ) شمرده شده است ، آشکار کردن و آگاه ساختن آن در مجلات رسمی امروز به اسلام ، نه تنها سودی نمی رساند بلکه زیان بار نیز می باشد.

پاسخ : این روایت را از کتاب وافی (۱۱۲) آورده ایم ، مؤلف این کتاب شریف محدث بزرگوار، حکیم خداشناس و فقیه می فرماید: ((این روایتی است که ما آن را از منابع عامه (اهل سنت ) نقل کرده ایم با این تفاوت که آن ها دو کلمه ((بنی تیم و بنی عدی )) را حذف کرده اند. منظور از تیم اجداد خلیفه اول و مقصود از عدی نیاکان خلیفه دوم می باشد.

اینک بعضی از روایات دیگر در این باره :

۱. حلبی از زراره و حمران و محمد بن مسلم جملگی نقل کرده اند که : ما از او (امام ) درباره تفسیر آیه قرآن که می فرماید: (و ما جعلنا الرویا التی اءریناک) (۱۱۳) سؤال کردیم . امام فرمود: ((رسول خدا صلی الله علیه و آله در عالم رؤیا مشاهده کرد که مردانی از منبر که حضرت بالا می روند و پایین می آیند و مردم را از راه راست بر می گردانند. زریق و زفر گفته اند منظور از ((الشجرة الملعونة فی القرآن ؛ درخت لعنت شده در قرآن )) خاندان بنی امیه هستند.

می گویم : روایت در شمار روایات مضمّر است ، ولی حدیث و روایت مضمّری که شخصیتی مثل محمد بن مسلم آن را نقل کرده باشد، در صحت آن تردیدی نمی توان روا داشت همان گونه که در جای خود ثابت و تاءیید شده است .

۲. ابی الطفیل می گوید: من در مسجد کوفه بودم و علی علیه السلام در بالای منبر برای مردم سخن می فرمود. شنیدم که ابن الکوا از انتهای مسجد صدا زد و گفت : ای امیرمؤمنان ! مرا از تفسیر گفتار خداوند: ((و الشجرة الملعونة فی القرآن )) آگاه فرمایید. علی علیه السلام پاسخ داد: ((منظور دو گناهکار و دو فاسق از طایفه قریش و از خاندان بنی امیه می باشد)).

علامه مجلسی رضوان الله علیه می گوید: ((محتمل است که منظور از دو فاسق در این مورد خلیفه اول و دوم و مقصود از بنی امیه گروهی از طایفه بنی امیه بوده است )) و احتمال دارد در نوشتن همان طور که گذشت اشتباهی صورت گرفته است .

۳) عبدالرحیم قصیر از ابی جعفر علیه السلام درباره تفسیر آیه : (و ما جعلنا الرویا التی اءریناک ). نقل می کند که فرمود: آن چه نشان داده شده مردانی از طایفه بنی تیم و بنی عدی بر فراز منابر هستند که مردم را از شاهراه هدایت به عقب بر می گردانند. راوی می گوید: عرض کردم : درباره ((الشجرة الملعونة فی القرآن )) چه می فرمایید؟ فرمود: مراد بنی امیه است که خداوند می فرماید:

(و نخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا)؛ (۱۱۴)

ما آنها را انذار می کنیم ، اما جز بر طغیانشان افزوده نمی شود.

محدث فقیه دانشمند در کتاب ارزشمند خود وافی معتقد است که آنان از روایت ، دو کلمه بنی تیم و بنی عدی را حذف کرده اند.

حال اگر به روایت فیض قدس سره با وجود قدر و منزلت والای او نزد طایفه امامیه اعتباری قائل نشویم و اعتمادی نکنیم پس به کدام روایت از دیگر راویان سزاوار است که اعتماد کنیم ؟ شک و تردید در صحت این روایت جز وسوسه ، چیز دیگری نیست .

نقد ۳. انتقاد کننده با در نظر گرفتن گفتار ما: ((... تا کار منجر شد به اقرار و اعتراف فخرالدین رازی ...)) می فرماید: آیا صحیح و جایز است که ما چنین سخنی را قبول کنیم ؟ که ما آن را در هیچ یک از کتاب های فخر رازی پیدا نکردیم و آیا چنین سخنی ، تکفیر تمام آنها را نیست که از آنها به برادر نام بردید؟ کتاب های تفسیر و کلام او (فخر رازی) موجود و در اختیار ماست در کجای آن می توان اقرار و اعتراف او را که دال بر شرک هم کیشان وی باشد یافت ؟

پاسخ : به راستی جای بسی شگفتی است که روایت و نقل فیض قدس سره را، علی رغم احاطه و مهارت بسیار زیاد وی به علوم و نیز به میزان اعتماد و اطمینان به او نزد طایفه حقه شیعه (امامیه) نپذیریم ؟ به جاست که در پاسخ بگوییم : اگر آن چه انتقاد کننده در میان آن تعداد از تالیفات فخر رازی که در اختیارش بوده نیافته باشد پیدا نکردن ایشان در میان مصنفات بسیار زیاد فخر رازی دلیل بر نبودن آن نمی باشد و بسیار بعید است که انتقاد کننده موفق شود تمام کتاب های فخر رازی در موضوع تفسیر و سایر کتب وی در موضوعات گوناگون را به ویژه در این مدت و زمان محدود که در پیش رو داشته به دقت بررسی کرده باشد.

اما سخن ایشان : ((ثم هل هذا لا تکفیر...)). در نهایت ضعف و غیر قابل قبول است ، زیرا اگر گفته شود لازمه مذهبی این است و گروهی به آن معتقدند، نتیجه و معنای سخن این نیست که آن گروه کافرنند، وقتی به کفر آنان ملتزم می شویم که به لازمه اعتقاد خود عمل نمایند به کتاب عروۃ الوثقی نگاه کنید که سید کاظم یزدی قدس سره در بحث نجاسات چه خوب می فرماید و عین عبارات ایشان است :

اما طایفه ای که قائل به جسم بودن خدا هستند (مجسمه) و آنان که قائل به جبر می باشند (مجبوره) و کسانی از گروه صوفیه که معتقد به وحدت وجود هستند اگر به احکام شرعی اسلام ملتزم باشند و عمل نمایند، راء قوی بر این است که آنها نجس نمی باشند مگر یقین پیدا کنیم که به احکام باطل و فاسد خودشان ملتزم هستند و عمل می کنند.

لازمه اعتقادات اشاعره را بیان کردیم و معنای این حرف این نیست که گفته باشیم هم اکنون آنان معتقد به لوازم مذهب خود هستند، تا مشرک محسوب شوند، بلکه مقصود بیان محتوای عقیده آنان است که لوازم فاسدی بر اعتقادات آنان مترتب است و لازمه انحراف کفر نیست . چگونه چنین باشد! در صورتی که اگر لازمه مذهبی این باشد بدون این که بفهمیم و دریابیم پیروان آن مذهب به لوازم باطل و فاسد آن عمل می کنند تکفیر کنیم ، همان طور که چنین برداشت باطلی شده ، در این صورت باید اکثر مسلمانان ، چه گذشتگان و چه آیندگان از معتقدان اشاعره یا معتزله را کافر بدانیم ؛ زیرا اشاعره که قائل به جبر در عالم هستند، از بندگان سلب اختیار کرده و تمام افعال آنان را به خداوند متعال نسبت می دهند، ولی چنین می پندارند این نوع تفکر نوعی بزرگ داشت و گرامی داشت حق تعالی است ، چرا که در عالم هستی جز خداوند مؤثری وجود ندارد

به درستی که عادت و معمول خداوند بر این قرار گرفته که کارها را با سبب سازی انجام دهد و از آن به سبب و اسباب تعبیر می شود و اینان غافل اند که لازمه مذهب و نتیجه تفکرشان ستمی بزرگ می باشد که در حق دادگری خردمند روا می دارند. چنان که معتزله که قائل به تفویض (۱۱۵) هستند چنین پنداشته اند که استناد و واگذاری کارها کاملاً به بندگان ، به گونه ای که در انجام آن استقلال کامل دارند، نوعی پاک شمردن خداوند تبارک و تعالی از کارهای زشت و نسبت ندادن آنها به ذات اقدس الهی است . آنان نیز با وجود هوشیاری ، به نتیجه و التزام مذهب شان پی نبردند که عقیده شان شرک خالص است زیرا ایجاد و وجود متحد حقیقی هستند و اختلاف اعتباری دارند. بنابراین ، اگر یکی از آنها در ایجاد (به وجود آوردن ) استقلال داشته باشد، لازمه آن استقلال دیگری (استقلال وجود) می باشد. پس شرک این گروه از عقیده شرک دوگانه پرستان بزرگ تر است ؛ زیرا آنها برای خداوند تبارک و تعالی یک شریک قائل هستند و تمام زشتی ها و شر را به او نسبت می دهند و اینان به شرکای بسیار (به تعداد کنندگان کارها) شریک قائل اند. خداوند سبحان از آن چه ستمگران می گویند بالاتر و والاتر و منزّه است . پس به طور خلاصه ، لازمه مذهب چیزی است و التزام به آن چیز دیگر؛ دومی کفر است نه اولی .

آن چه درباره صدمه به وحدت گفته شده ، در توضیح مطلب ، آن چه یار دیرینه من علامه شهید و فیلسوف فقیه شیخ مرتضی مطهری رضوان الله تعالی علیه در کتاب فارسی خود امامت و رهبری آورده است نقل می کنم :

بدون شک نیاز مسلمین به اتحاد و اتفاق از مبرم ترین نیازهاست و درد اساسی جهان اسلام همین کینه های کهنه میان مردم مسلمان است . دشمن هم همواره از همین ها استفاده می کند. اما به نظر می رسد که اعتراض کننده در مفهوم اتحاد اسلامی دچار اشتباه شده است .

مفهوم اتحاد اسلامی که در صد سال اخیر میان علما و فضلاء مؤمن و روشن فکر اسلامی مطرح است این نیست که فرقه های اسلامی به خاطر اتحاد اسلامی از اصول اعتقادی خود و یا غیر اعتقادی خود صرف نظر کنند و به اصطلاح مشترکات همه فرق را بگیرند و مختصات همه را کنار بگذارند، چه این کار نه منطقی است و نه عملی ... .

تا جایی که آن مرحوم می افزاید:

به هر حال طرفداری از نظریه اتحاد اسلامی ایجاب نمی کند که در گفتن حقایق کوتاهی شود. آن چه نباید صورت گیرد کارهایی است که احساسات و تعصبات و کینه های مخالف را بر می انگیزد، اما بحث علمی سر و کارش با عقل است و منطق نه احساسات و عواطف .(۱۱۶)

نقد ۴. اَبه جمله : (ادع بعهدہ عندک و هو النبوءۃ اءو بالذی عهد إ لیک ...) (۱۱۷) اعتراض شده که از آن چه به طور روشن و آشکار از فرموده خداوند: (ادع لنا ربک ) می توان دریافت ، عهد و پیمانی که در نزد پروردگار است همان استجاب و قبول خواسته و دعای او (موسی علیه السلام ) می باشد. و معنای (کشف عنا الرجز) این است که ، تو خدا را خواندی دعایت مستجاب شد و او (خدا) بلا را از ما دور کرد، و معنای جمله آن نیست که بگوییم به حضرت موسی علی نبینا و اله و علیه السلام از جانب خدا قدرت و سلطه ای داده شده بود و او به وسیله آن ، زبان و بلا را از آنان رفع می ساخت . بنابراین ، آیات بعدی نیز باید این گونه معنا شود و به این معنا به وضوح آیه زیر دلالت دارد:

(امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء)؛

آری ، چه کسی است که دعای درماندگان را قبول فرماید چون دعا کنند؟ و بلا را برگرداند؟

پاسخ : ناگزیر برای روشن شدن موضوع و توضیح مسئله ، عین آن چه را علامه طبرسی در تفسیر جوامع الجامع می گوید نقل می کنیم :

(بما عهد عندک ) ((ما)) مصدریه است ؛ یعنی به عهد و پیمانی که در نزد تو دارد و آن عهد همان نبوت (پیامبری ) است . و ((با)) در جمله (بما عهد عندک ) یا متعلق است به (ادع لنا ربک ) که این نیز دو صورت دارد:

اول : برای برآوردن نیاز و آن چه ما از تو با دعا می خواهیم به حق آن چه در پیش تو وجود دارد می باشد، به این معنا که خدا را می خوانیم و به او متوسل می شویم به عهد و پیمانی که با تو دارد.  
دوم : ((با)) ممکن است بآء سوگند باشد؛ تو را به پیمان خدا در نزد تو قسم می دهیم اگر بلا را از ما برگردانی ، قطعاً به تو ایمان می آوریم .

پس در معنای آیه می توان به چند صورت نگریست . به هر حال ، آن چه مطلوب و خواسته آن قوم از موسی علیه السلام بود، برگرداندن بلا از آنان می باشد و احتمالات دیگر تعلیلی بود که گفتیم و توضیح آن چنین است :

((حیثیت ))(۱۱۸) اولاً، یا اطلاقیه است و آن حیثیتی است که به ذات موضوع چیزی را اضافه نمی کند، بلکه کار تاءکید را انجام می دهد. به عنوان مثال : انسان به دلیل انسان بودنش حیوانی ناطق است . در این مثال می بینیم که قید ((به دلیل انسان بودن )) فقط برای تاءکید و این که خود موضوع بدون قیدی موضوع است آمده و فایده دیگری ندارد.

ثانیاً، حیثیۀ تقييدیۀ است و آن حیثیتی است که قیدی به موضوع اضافه می کند و موضوع را از جهت موضوع بودن مقید می نماید. مثال : جسم به دلیل سفید بودن قابل رؤیت است ، پس جسم به دلیل جسم بودن قابلیت دیده شدن را ندارد و مرئی بالذات رنگ جسم است و جسم رنگین مرئی بالعرض می باشد.

پس حکم به مرئی بودن موضوع برای خود جسم نیست ، بلکه در حقیقت با قید رنگین بودن قابل رؤیت است . رنگ مرئی بالذات و جسم مرئی بالعرض می باشد، زیرا وحدت مختصری با رنگ وجود دارد.  
ثالثاً؛ حیثیت تعلیلی ، حیثیتی است که علت برای عروض محمول بر موضوع می آید بدون این که در ذات موضوع دخالتی داشته باشد و آن را مضیق و محدود نماید، بلکه ذات موضوع ، خود موضوعی حقیقی است و واسطه برای ثبوت همین قید می باشد. به عنوان مثال : انسان به دلیل این که تعجب می کند، خندان است ، پس خندان بودن به ذات موضوع عارض می شود؛ یعنی ، تعجب که علت خارجی از ذات انسان است سبب می شود که خنده بر او عارض گردد و روشن است که استناد در نوع اول مجازی است و در نوع دوم چنین نیست ، زیرا معروض حکم همان ذات و نفس انسان است .

چون این موضوع روشن شد، پس با استفاده از این قاعده و روش شریف می گوییم : به همین ترتیب موسی علیه السلام ، موضوع را برای کشف ضرر یا از بین بردن ضرر و بلا می باشد و دلیل بر این قول خداوند متعال است که : (لئن کشف عنا الضرر). (۱۱۹) دقت شود که چگونه خدا کشف ضرر را به ذات موسی با ((تاء)) خطاب نسبت داده است ، لیکن بدیهی است که موسی علیه السلام خود به خود موضوع برای کشف ضرر نمی باشد، بلکه در این جا قیدی است که به دلیل ضرورت داشتن عهد و پیمان نزد خدا آورده شده است ؛ فرق نمی کند که ((باء)) بای الصاق و پیوستن باشد، یا سوگند یا برای توسل پذیرفته شده باشد، پس آیا این قید از قیود تقييدی است ؟ یعنی آیا پیمان و عهد نزد خداوند یا توسل ، موضوع

برای از بین بردن یا کشف کردن گرفتاری و بلاست هم چنان که رنگ موضوعی برای دیده شدن بود، یا قید تعلیلی است که کاشفیت را برای ذات موضوع چون تعجب ثابت نماید؟

من گمان نمی کنم شما در این که خود پیمان موسی علیه السلام نزد خدا، توسل و قبول دعا از دیدگاه آن چه وقوع آن دو را از نظر موضوع اصلاح نمی کند تردید داشته باشید، چرا که آن امر اضافی است ، بلکه موسی علیه السلام چون صاحب عهدی با خداوند است ، خود کاشف الضر؛ یعنی از بین برنده ناراحتی و گرفتاری است و استجابت دعا و توسل چنین نیستند؛ زیرا هر دو اعتباری یا انتزاعی (۱۲۰) هستند و بلکه نفس ذات موسی علیه السلام به دلیل آن که دعایش مستجاب می شود و به اصطلاح مستجاب الدعوه است ، کاشف ضر و برطرف کننده بلایا و گرفتاری هاست و او (موسی علیه السلام ) را با خدا عهد و پیمانی است و این همان مطلوب ما از استدلال است .

پس شکر خدا تباهی و خللی در استدلال وجود ندارد و نیز تنافی با آن چه در آیه : (امن یجیب المضطر اذا دعاه ...) آمده ندارد، بلکه مؤید و مؤکد هم دیگرند. عدم دقت کج فهمی است همان گونه که متنبی شاعر معروف می گوید:

و کم من عائب قولاً صحیحاً و آفته من الفهم السقیم

چه قدر افرادی هستند که به کلام صحیح خرده می گیرند که این ناشی از فهم نادرست و بیمار است . نقد ۵. ناقد با استناد به گفته ما می فرماید: ((او ذا مقدرة روحیه ... ؛ یا صاحب قدرت روحی باشد ...)) کسی منکر توان جسمی برای انسان و نیز جایز بودن کمک طلبیدن را نفی و انکار نمی کند و آن چه مورد بحث است قدرت روحی و استمداد از اوست و آیه این را ثابت نمی کند و منحصر دالالت بر جایز بودن توسل به وسائط معمولی در عالم هستی دارد که در جایز بودن آن اختلافی وجود ندارد.

پاسخ : غرض و منظور، وادار کردن استدلال کننده به آن چه امکان التزام به چیزی که در ظاهر آیه نمی باشد است ؛ زیرا ظاهر آیات شرک قبل از توجه کافی به ظاهر مطلق ، توجه به غیر خدا را نفی می کند چنان که ظاهر این آیه در قرآن چنین است : (و ما النصر الا من عند الله ) (۱۲۱) و آیات دیگر. اگر به مدلول ظاهر آیه توجه کنیم مفاد و معنا همین خواهد بود، اما نمی توان به این ظاهر تنها ملتزم بود چنان که طرف مقابل نیز در آن ملتزم نمی شود، از این جا دانسته می شود که ظاهر آیه قطعاً مراد و مقصود نیست ، بلکه ناگزیر باید بر اساس دلایل عقلی در آن ظاهر تصرف و تفسیر کنیم ؛ زیرا اگر مطلق توجه به غیر خدا مراد باشد، باید کمک خواستن از صاحب توان و قدرت بدنی نیز شرک محسوب شود در حالی که یقیناً چنین نیست .

توضیح آن که : برای درک و فهم موضوع سخن ناگزیر سخنان تعدادی از بزرگان قوم که اندیشه و آرای آنان مشهور است را بیاوریم :

در تفسیر المنار درباره فرموده خداوند که (ایاک نستعین ) می گوید: یعنی به جز تو از کسی یاری نمی جوییم و همین گفتار نیازمند توضیح است ؛ زیرا خداوند در آیه دیگر که ما را امر به تعاون و کمک کردن می فرماید دستور می دهد: (و تعاونوا علی البر و التقوی)؛ در نیکی کردن و پرهیزکاری ، به هم دیگر کمک کنید. پس معنای محدود کردن و انحصار کمک طلبیدن در این آیه چه خواهد بود؟

جواب : رمز پیروزی در همه اعمالی که انسان انجام می دهد، منوط به حاصل شدن اسباب و وسایلی است که بر اساس حکمت الهی ، کننده آن اعمال ، به آن وسایل دست می یابد و انجام می دهد و نیز منوط به از بین رفتن موانعی است که باز حکمت خداوند اقتضای از بین بردن آن را می نماید. حال خداوند متعال

به دلیل این که علم و دانش و نیز قوه و قدرت را به انسان عطا فرموده ، دفع پاره ای از موانع و نیز به دست آوردن بعضی از وسایل و اسباب را در اختیار او قرار داده و بعضی را به او ارزانی نداشته است . پس بر ما واجب است ، آن چه در توان داریم ، به اندازه استطاعت و توان در استوار کردن اعمالمان بکوشیم و هم دیگر را یاری و مساعدت نماییم و آن چه در توان ما نیست و ماورای قدرت ماست ، به قادر مطلق ( خداوند متعال ) واگذاریم و تنها به او پناه ببریم و برای اتمام کار و نیل به نتیجه فقط از او و نه از غیر او کمک و یاری بخواهیم ؛ زیرا در حیطه اسباب و وسایل نیست و در توان و قدرت هیچ یک از آدمیان جز ذات مقدس خداوند که مسبب الاسباب و رب الارباب است نمی باشد. پس سخن خداوند متعال که می فرماید: (و ایاک نستعین ) در حقیقت متمم و کامل کننده معنای (ایاک نعبد) می باشد؛ زیرا کمک خواستن بدین معنا و به این طریق ، پناه بردن دل آدمی به سوی خداوند متعال است و وابستگی نفس انسانی به سوی او می باشد و معنای پرستش خالص نیز همین است و بس .

و چون بنده فقط به آنها (وسایل ) به غیر خداوند تبارک و تعالی رو آورد، کار او نوعی از انواع پرستش دوگانه پرستان خواهد بود که در دوران نزول قرآن و پیش از آن شایع بود. این تذکر مخصوصا داده می شود تا نادانان گمان نبرند که مدد خواستن از آنهایی که آنان آنها را یار و مددکار غیر خداوند برای خود برگزیده بودند و از آنان در مواردی که ماوراء اسباب و وسایل عادی است کمک می طلبیدند مانند یاری جستن از سایر مردم در وسایل و اسباب عمومی در اختیار مردم است می باشد. از این رو خداوند چنین اراده فرموده که این توهم را از بندگان دور کند با این که کمک خواستن از مردم در آن چه که در قدرت و استطاعت آنها می باشد در حقیقت نوعی از به کار بردن اسباب و وسایل عادی است و جایگاه آنها چون جایگاه آلات و ابزار است ، بر عکس یاری خواستن در مواردی است که فوق توان و قدرتی می باشد که خداوند به آنان داده است و فوق اسباب جاری در بین مردم است . زیرا کمک خواستن در شفا و بهبود بیمار در آن چه ماورای دارو و درمان ، یا پیروزی بر دشمن به بالاتر از ساز و برگ نظامی و نفرات مواردی نیستند که بتوان در انجام آنها به غیر خداوندی که دارای سلطنت عظیمی است که هیچ پادشاهی را در جهان به آن دسترس نیست پناه برد یا به سوی او رو آورد.

استاد در این باره مثالی زده است : کشاورز حداکثر سعی خود را در کشت و آماده کردن زمین و کود و آبیاری آن مبذول می دارد و از خداوند در اتمام کار و نیل مطلوب به نتیجه کار کمک و یاری می طلبد تا آفتی نخورد و حوادث آسمانی و زمینی نرسد و یا بازرگانی که در گزینش نوع تجارت و ترویج و صنعت بازاریابی ، آگاهی و مهارت لازم را به خرج می دهد و در بقیه کار به خداوند توکل می کند و حوادث بعد را به خدا می سپارد.

سپس گفته است : از این جا می دانید کسانی که در گشایش کارها و مداوای بیماران و رشد کشت و زرع و نابودی دشمنانشان و امثال اینها از سود و زیان شان از صاحبان ضریح ها کمک و یاری می جویند از طریق توحید و اعتقاد به یگانگی خداوند دور افتاده اند و از یاد خدا روگردان هستند.

سپس گفته اند: این جمله مختصر (ایاک نستعین ) ما را به دو شائن و مطلب مهم راهنمایی می کند: اول : ما کارهای سودمند انجام می دهیم و در محکم کاری و استواری آن در حد توان می کوشیم ؛ زیرا یاری و کمک طلبیدن صورت نمی پذیرد، مگر در کاری که انسان توان خود را در به دست آوردن به کار برده ، ولی حق آن را به تمام و کمال ادا نکرده ، یا می ترسد که در آن کار پیروز نشود، از این رو برای به اتمام رساندن و کامل شدن آن یاری می جوید و کسی که دانش انجام کار را دارد، در هیچ کاری از هیچ

کسی کمک نمی خواهد و کسی علی رغم بار سنگین و زحمت زیاد، به تنهایی خود را عاجز و ناتوان از انجام و اقدام می بیند، برای رفع مشکلات کار از دیگری کمک می طلبد و این زمانی است که تمام توان خود را به تنهایی به کار برده است و این کار خود نردبان نیک بختی این سرا و پایه ای از پایه های سعادت آخرت و عالم دیگر است .

دوم ، آن چیزی است که از وجوب انحصار طلب کمک از خداوند به تنهایی متحقق و ثابت می شود و این اصل ، جان دین و اوج یگانه پرستی نابی است که جان های گروندگان به آن را رفعت می بخشد و از بندگی غیر خدا رها می کند و از تکبر و خودخواهی آن دسته از بزرگان و پیشوایان مذهبی که فریب می دهند آزاد می سازد و نیز نیت آنان را از قید و بند بزرگ نمایان دروغ گو؛ چه زندگان و چه آنهایی که در قید حیات نیستند، آزاد می کند. پس شخص مؤمن در برابر مردم ، انسانی آزاد، پاک و سروری بزرگوار و برای خدا بنده ای متواضع و افتاده می گردد:

و کسی که خدا و رسول خدا را پیروی کند و امر او را فرمان برد قطعا به رستگاری بزرگی دست یافته است . (۱۲۲)

خلاصه آنچه استاد یادآوری کرده موارد زیر است :

مقدمات عمل در کارهای آدمی دو نوع اند:

الف ) وسایل و لوازم اداکننده ها (اسباب ) .

ب ) بازدارنده ها (موانع ) .

اسباب و موانع نیز بر دو قسم است :

الف ) به انسان توان و قدرت انجام و برطرف کردن پاره ای از آنها و ایجاد بعضی از وسایل را داده اند.

ب ) آن چه آدمی از انجام آنها ناتوان است .

در قسمت اول (آن چه در توان و اختیار ماست ) واجب است به طور تمام قدرتی و قوتی که بر انجام آن داریم به کار بگیریم ، همان طور که واجب است در آن جاهایی که توان ما یارایی انجام آن را ندارد، به خداوند سبحان واگذاریم و این مسئله با فطرت و سرشت آدمی مطابق است . پس زمانی که انجام کار تحت قدرت ما و در توان ما قرار می گیرد، برای انجام ، یا دفع موانع آن ، از هیچ کسی کمک و یاری نمی طلبیم بر خلاف زمانی که انجام کار برای ما سخت و سنگین و مشکل می گردد.

در مورد چیزهایی که از انجام آن عاجز و ناتوانیم واجب است که تنها به دژ استوار و قلعه محکم الله و نه غیر او پناه ببریم ؛ زیرا تنها اوست که توان انجام و رفع مشکلات و موانع آنها را دارد؛ موانعی که خارج از حیطه قدرت ماست .

این گونه پناهندگی ، یا به عبارت دیگر، تنها از خداوند یاری جستن و نه از غیر او (در مواردی که انجام کار خارج از قدرت ما می باشد) در حقیقت ، پرستش خالص است ؛ چرا که پناه بردن به سوی خداوند است .

و در همین جا (در مواردی که انسان از وسایل عادی گسسته شد) اگر بنده ای به غیر خداوند متعال رو آورد، همان بت پرستی خواهد بود که در زمان نزول قرآن در میان مردم مرسوم بود.

این که خداوند تبارک و تعالی طلب یاری و استعانت را مخصوص به او و به یاد او کرده برای این است که ، مبادا نادانان این گونه پناه آوردن را به حساب و تفکر خودشان از نوع پناه و یاری جستن از قدرت های عطا شده به ما که در سطح پایین و با اراده ما انجام می گیرد بدانند.



پس کمک طلبیدن ، در مداوای بیماری یا راندن دشمن در آن چه از توان آدمی خارج است ، از صاحبان ضریح ها و قبور در شفای بیماران و به ثمر نشستن کشت و زرع ، بر خلاف یکتاپرستی است .  
جان و روان دین اسلام و تمام یکتاپرستی همین است .

موارد فوق مطالبی است که باید درباره آنها گفت و گو و بحث کنیم . گفتیم ایشان در آن چه گفته اند:  
(قوم عرب در مواردی که قدرت بشری از انجام آن درمانده می شد، به ساخته دست خود و بت ها که آنها را شریک خدا قرار داده بودند روی می آورد و این کار پرستش دوگانه پرستان است .).

به زودی در این باره تحقیق می کنیم تا انشاءالله پاسخ آن چه انتقاد کننده آورده است بدهیم .  
در آن چه گفته اند: که خداوند در قرآن چنین عبادت (مدد خواستن از بت ها) را عبادت نامیده که بین آنها مرسوم و شایع بود که این گونه بت ها را محل و ملجائی برای کمک جستن و شفا خواستن می شمردند، دقیقا همین را خداوند در قرآن عبادت و پرستش نامیده است .

اما آن جا که گفته اند: ((به جز در مواردی که اسباب و وسایل به انسان داده شده ، واجب است ، تنها به خداوند مسبب الا سباب رو آورد؛ زیرا جز ذات پاک او هر که باشد از انجام آن ناتوان است ... )) این مغالطه ای (۱۲۳) از نوع مغالطه بالذات است به جای مغالطه بالعرض . در این مورد فرموده خداوند سبحان در جواب کفایت می کند؛ آن گاه که از سلیمان بن داود علیهما السلام حکایت می کند که به هم نشینان خود گفت :

(یا ایها الملاء ایکم یاءتینی بعرشها قبل ان یاءتونی مسلمین ، قال عفريت من الجن انا اتیک به قبل ان تقوم من مقامک و انی علیه لقوی امین ، قال الذی عنده علم من الکتاب انا اتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک)؛ (۱۲۴)

ای بزرگان ! کدام یک از شما تخت او را برای من می آورد پیش از آن که به حال تسلیم پیش من آیند؟  
عفريتی از جن گفت : من آن را نزد تو می آورم پیش از آن که از مجلسست برخیزی و من نسبت به این امر توانا هستم ، اما کسی که دانشی از کتاب داشت گفت : پیش از آنکه چشم بر هم زنی آن را نزد تو خواهم آورد.

خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

سلیمان بن داود از یکی از هم نشینان خود درباره این تقاضا که ، آوردن تخت سلطنت عظیم از یک مسافت بسیار دور سؤال کرد. انجام تقاضای سلیمان علیه السلام قطعا از قدرت بشر مخلوق خارج بود در حالی که سلیمان پادشاهی بود که تجهیزات و نفرات قدرتمند در اختیار داشت همان گونه که خدای تبارک و تعالی می فرماید:

(ارجع الیهیم فلنأتیهم بجنود لا قبل لهم بها و لنخرجنهم منها اذلةً و هم صاغرون)؛ (۱۲۵)

به سوی آنان باز گرد (و اعلام کن ) با لشکریانی به سراغ آنان می آییم که قدرت مقابله با آن را نداشته باشند و آنان را از آن (سرزمین آباد) با ذلت و خواری بیرون می رانیم .  
و سلیمان علیه السلام در آن روز در شهر بیت المقدس در حالی که تخت ملکه سبا در یمن قرار داشت که فاصله ای حدود پانصد فرسنگ رفت و همین مقدار برگشت راه بود.

حال اگر کمک طلبیدن و استمداد در جایی که از قدرت و توان بشر خارج است شرک محسوب شود العیاذ بالله باید گفت سلیمان پیامبر علیه السلام مشرک بوده ؟! زیرا در کاری که از توان بشری خارج بوده ، به مخلوقی از آفریده های خداوند متوسل شده که یکی از افراد حاضر در جلسه حضرت سلیمان علیه السلام

بوده است . پس آیا می توان حکم کرد که سلیمان نبی با این کار به شرک خداوند برگشته است؟! سوگند به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث کرد چنین نیست زیرا خداوند متعال اگر بخواهد به کسی قدرتی فوق قدرت بشر عادی بدهد دقیقاً مثل این است که بخواهد قدرت معمول و متداول را به کسی عطا فرماید و برای خدا هر دو یکسان است . پس همان گونه که کمک خواستن در قدرت عادی ، شرک و از اقسام دوگانه پرستی نیست ، در قدرت غیر عادی و الهی نیز شرک نخواهد بود همان گونه که در قدرت عادی معترف است که شرک نیست .

خلاصه آن که ، قدرت عادی و غیر عادی و الهی همه از فیض خدا بر بنده است و صاحب قدرت خارق العاده ، خود بنده ناتوان و بی چاره و نیازمند است و به ذهن حاجت مندان خطور نمی کند که این قدرت ها خودجوش بوده ، بلکه این قدرت نیز مانند قدرت عادی از ناحیه خدا به آنان عطا شده و از ناحیه خود فقیر محض اند پس توسل به آنان در مقابل خدا؛ خدایی دیگر قرار دادن نیست و روح شرک عبارت از: بدون اذن الهی به در خانه کسی رفتن است .

بنابراین ، از آن چه گفتیم روشن شد که ؛ رو آوردن و توجه به آن چه که در زمان نزول وحی شایع بود، نوعی از دوگانه پرستی بود و منع استمداد از این جهت نبود که فوق توان و طاقت بشری است ، بلکه به این دلیل است که خداوند چنین اذن و اجازه ای به آنان نداده بود که به آنها پناه ببرند و از آنها کمک بطلبند و آن چه در جزیره العرب در زمان نزول وحی کافی شمردن ، طلب شفاعت کردن و کمک طلبیدن و حتی پرستش بتها مشهور و متداول بود نه به این دلیل بود که آنان به دو خداوند معتقد بودند که چون عبادت خداوند سبحان یکی را در عرض خداوند قرار داده عبادت کنند، بلکه آنها را واسطه ها و وسیله ها قرار می دادند همان گونه که در قرآن به صراحت فرموده است :

(ما نعبدهم الا ليقربونا الى الله زلفى ) آنها (بت ها) را عبادت نمی کنیم مگر این که ما را به سوی خداوند نزدیک سازند.

پس ، خداوند آنها را در پرستش بت هایی که برای واسطه گری نزد خداوند می تراشیدند به خاطر این عمل شان توبیخ کرد، چرا که عمل آنها دخالت در چیزی بود که حق خداوند و در سلطه و قدرت اوست . به عبارت دیگر، دیانت و عبادت موجود در میان آنها، در اصل و فرع با آن چه خداوند به آنها اذن نداده بود در آمیخته بود و آنان منکر خداوند بزرگ و هم چنین منکران یگانگی ذات مقدس او نبودند؛ بدین معنا که ، معتقد بودند خدا را در آفرینش شریکی نیست ، بلکه به دلیل گذشت زمان و قرون و اعصار دین شان شبیه چیزی بود که از دین و دینداری خارج بود زیرا دین ترکیب شده از خارج و داخل همان گونه که گفته شد خارج از دین است و در دین واسطه قرار دادن تنها نیاز به اذن الهی دارد و اگر بدون اذن او باشد، دیگر آن دین هم ساخته و پرداخته خیال باطل خود می شود. در این مورد نیز آنها دو گروه بودند: گروه اول ، آنانی که بت ها را به طور مستقل پرستش و در برابر آنها تضرع و زاری می کردند و از آنها استمداد می جستند بدون این که آنها را واسطه قرار دهند. دوم ، مشرکانی که از پیش خود حلال ها را حرام می نمودند بدون این که از ناحیه خدا اذنی داشته باشند و خداوند در آیه شریفه می فرماید:

(سيقول الذين اشرکوا لو شاء الله ما اشرکنا و لا ابأؤنا و لا حرمننا من شیء کذلک کذب الذین من قبلهم حتی ذاقوا بآءسنا قل هل عندکم من علم فتخرجوه لنا ان تتبعون الا الظن و ان انتم الا تخرصون قل فله الحجة البالغة فلو شاء لهداکم اجمعین قل هلم شهداءکم الذین یشهدون ان الله حرم هذا فان شهدوا فلا تشهد معهم و لا تتبع اهواء الذین کذبوا بآیاتنا و الذین لا يؤمنون بالاخرة و هم بربهم يعدلون)(۱۲۶)

به زودی مشرکان (برای تبرئه خویش) می گویند: اگر خدا می خواست نه ما مشرک می شدیم و نه پدران ما و نه چیزی را تحریم می کردیم. کسانی که پیش از اینها بودند نیز همین گونه دورغ می گفتند و سرانجام (طعم) کیفر ما را چشیدند. بگو آیا دلیل قاطعی (بر این موضوع) دارید؟ پس به ما ارائه دهید. شما فقط از پندارهای بی اساس پیروی می کنید و تخمین های نابه جا می زنید. بگو برای خدا دلیل رسا (و قاطع) است (به طوری که بهانه ای برای هیچ کس باقی نمی گذارد) اما اگر او بخواهد همه شما را (از طریق اجبار) هدایت می کند (ولی چون هدایت اجباری بی ثمر است این کار را نمی کند).

بگو گواهان خود را که گواهی می دهند خداوند اینها را حرام کرده است بیاورید، اگر آنها (به دروغ) گواهی بدهند تو با آنها (هم صدا نشو) گواهی مده و از هوا و هوس کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و کسانی که به آخرت ایمان ندارند و برای خدا شریک قائلند پیروی مکن. از این آیه شریفه چنین استفاده می شود که مشرکان به خداوند تبارک و تعالی و این که مشیت و اراده نافذ او، برتر و بالاتر از هر اراده ای است، معترف بودند و اقرار می کردند و چنین استدلال می کردند: دلیل این که ما بت ها را شریک های خداوند قرار دادیم این است که خداوند سبحان خود چنین خواسته و مشیت الهی بر این قرار گرفته است. بدین ترتیب، بت پرستی خود را معلول و نتیجه مشیت الهی و مآذون و مجاز از سوی او قرار می دادند. پس نیاز به اجازه در رو آوردن و پرستش باری تعالی در درون افکار و اذهان مشرکان وجود داشت جز این که در یک نکته راه خطا و غلط می پیمودند و آن این که بت پرستی آنها نتیجه و معلول اراده و خواست خودشان بود. خواست و اراده خداوند سبحان بر حسب اختیار و گزینش خود آنها (بت پرستان) قرار می گرفت، نه بر اساس خواست و مشیت خداوند و به هر حال به وجود خداوند سبحان اعتراف می کردند و معتقد بودند که مشیت و جریان کار بر اساس مشیت خداوند است و خواست آنها و شرک ورزیدن به خدا و شرک در آمال و آرزوهایشان جزء مشیت الهی است گویی آنها چنین می گفتند: ((اگر خواست و اراده الهی نبود، ما بت ها را پرستش نمی کردیم و خداوند در مشیت و اراده تکوینی (آفرینش) در پرستش بت ها چنین اجازه ای به ما داده است)).

هم چنین از آیات مذکور، تحریم بعضی از حیوانات و اشیا که آن را نیز بر اساس مشیت و اراده الهی می دانستند استفاده می کردند. اینک شما متوجه می شوید که بت پرستان، در نیاز دین، چه در اصول و چه در فروع، به اذن و اجازه صریح و آشکار خدا راه درست پیموده اند و نیز در این که اذن صحیح و درست آن اذنی است که مستند و برگرفته از وحی الهی باشد چنان که این مطلب از ظاهر گفتار الهی آشکار است آن جا که می فرماید:

(قل هل عندکم من علم فتخرجوه لنا)؛ بگو آیا دلیل قاطعی (بر این موضوع) دارید؟ پس به ما ارائه دهید. حال اگر برای آنها اجازه صریح و آشکاری برگرفته از مبدء وحی الهی بود، خداوند متعال آنها را مؤاخذه نمی فرمود. لیکن آنها دلیل قابل استناد در این باره نداشتند، مگر استناد و استدلال به آن چه که صحیح نبود و کار پدران شان بود، سپس خدای متعال می فرماید: (فلله الحجة البالغة) (۱۲۷) و مواردی که اذن الهی صادر شده و مواردی که اجازه داده نشده همه به وسیله فرستاده خداوند ابلاغ شده است.

بنابراین، اگر خداوند کسی را مجازات کند؛ مجازاتی بدون بیان و حجتی بدون برهان نخواهد بود؛ سپس در کل اعتقادات خود برای پرستش بت ها و تحریم پاره ای از چیزهای پاک خواستار شاهد می باشد و می فرماید: اگر شهادت دهند و بگویند خداوند سبحان چنین خواسته و اجازه فرموده، تو ای رسول! با آنها

هم صدا مشو و شهادت نده ؛ زیرا گفته ها و ادعاهای آنها مستند به علم برگرفته از وحی نیست که بتوان از آن بهره عمده ای برد.

اصل مطلب درباره منع این است که ، اذن از جانب خدا نرسیده است ؛ اگر آنها (بت پرستان ) اجازه ای مستند و از جانب وحی الهی داشتند و عنوان می کردند، مشمول مجازات و توبیخ خداوند سبحان نمی گردیدند و اصل موضوع بین دو طرف پذیرفته شده است و منازعه و گفت و گو در صغرای موضوع (۱۲۸) می باشد. آنها گمان می کردند نبودن اجازه در زمان آفرینش (تکوینی ) و اصل و ریشه آن از جانب خداوند است و خداوند در این مورد آنها را خطاکار شمرده ؛ زیرا اذن صحیح اذنی است که از طریق شرع و تشریعی است ، نه اذن تکوینی که در اختیار آنها باشد. آنها آن را اذن نادرست نمی پنداشتند، از این رو اگر چنین بود که آنها گمان می کردند، مستوجب هیچ گونه سرزنشی نبودند و اگر چه کار آنها شرک طولی بود جز این که بت پرستان بت ها را برابر و در عرض خداوند قرار می دادند و این دخالت در حوزه قدرت و و سلطه خداوند می باشد و هر دو کار (عبادت بت ها و تحریم آن چه حلال و روا بود) دست زدن به کاری بود که از جانب الهی اجازه ای در آن باره صادر نشده بود و برگشت همه آنها دست یازیدن در سلطنت و قدرت خداوند و تسلیم نشدن به ذات مقدس او بود.

همه سخن باز داشتن از کاری است که اذن و رخصت از جانب خداوند در آن داده نشده است . اما آن چه در اختصاص کمک خواستن از خدا یادآور شده ، برای رد پندار آنهاست که این گونه پناه جستن را مانند کمک خواستن از نیروهای عطا شده تحت اراده ما جایز و روا می شمارند و این تفسیر برای (ایاک نستعین ) دلیلی برای آن نیست ، بلکه در مقام منحصر کردن کمک طلبیدن بی قید و شرط از خداوند سبحان و نه جز او حتی زمانی که به اسباب و واسطه ای که خود او، دانای بزرگ ، بنابر توحید افعالی بخشیده متوسل می شویم می باشد و این که همه کارها حتی هنگامی که تمام اسباب عادی و ظاهری هم فراهم باشد، در دست قدرت الهی است و این که نمازگزار به هنگام نماز و دعا به خداوند متعال پناه می برد و چنین می گوید: ما در عین این که به اسباب عادی و واسطه های ظاهری متوسل می شویم جز این نیست که از تو کمک و استعانت می جوییم ، نه غیر تو؛ زیرا همه دگرگونی ها و نیروها در دست خداوند عظیم است . پس ما از این که به اسباب و وسایل رکون کنیم ، دوری می جوییم و در عین حال که به اسباب و وسایل دست می یازیم ، ولی فقط به آنها تکیه نمی کنیم ، بلکه از جهت این که خدا این اسباب را فراهم آورده ، به این اسباب دلبستگی داریم . به این آیه دقت کنید:

(ما قطعتم من لينة أو تركتموها قائمة على اصولها فبئذن الله)؛ (۱۲۹) هر درخت باارزش نخل را قطع کردید یا نکردید همه به فرمان خدا بود.

و نیز در این آیه ، هنگامی که جنگ احد پیش آمد:

(اذ تقول للمؤمنين ان يكفيكم ائني يمدكم ربكم بثلاثة آلاف من الملائكة منزلين بلى ان تصبروا و تتقوا و يأتوكم من فورهم هذا يمددكم ربكم بخمسة آلاف من الملائكة مسومين)؛ (۱۳۰)

در آن هنگام که تو به مؤمنان می گفتی : آیا کافی نیست پروردگارتان شما را به سه هزار نفر از فرشتگان که (از آسمان ) فرود آیند یاری کند؟ آری (امروز هم ) اگر استقامت و تقوا پیشه کنید و دشمن به همین زودی به سراغ شما آید، خداوند شما را به پنج هزار نفر از فرشتگان که نشانه های مخصوصی دارند مدد خواهد کرد.

سپس خداوند متعال به عنوان یادآوری ، به مسلمانان می فرماید: به نیروی انسانی و تجهیزات مادی و نفرات غیبی فریفته نشوید:

(و ما جعله الله الا بشری لکم و لتطمئن قلوبکم به و ما النصر الا من عندالله العزیز الحکیم)؛(۱۳۱)  
ولی اینها (همه ) فقط برای بشارت و اطمینان خاطر شماست وگرنه پیروزی تنها از جانب خداوند توانای حکیم است . بدین معنا که او (خداوند) خدایی است توانا که کسی بر او غلبه نتواند کرد و او را شکست نتواند داد و او دانایی است که در پیروزی و در درماندگی بر اساس مصلحت عمل می کند. خود چنین می کند نه نفرات و تجهیزات و نه فرشتگان و فقط اوست که آنها را مدد و یاری می رساند و نوید و وعده می دهد و نیرو به دل های آنان می رساند.

نتیجه : تعلیم قرآن عظیم در چارچوب پناه بردن به سوی خداوند سبحان فقط در کارهایی خارج از فهم و قدرت بشری محدود نمی شود، بلکه حتی در مواردی که همه وسایل و اسباب های مادی نیز آماده باشد باز برای یک مسلمان جایز نمی داند که به آن وسیله ها بدون در نظر گرفتن سبب ساز و به وجود آورنده اکتفا کند و آرام گیرد. آری ، بر اوست که آن چه از اسباب و وسایلی که در اختیار او به ودیعت نهاده شده فراهم آورد و هرگز هیچ یک از آنها را بیهوده و استفاده نشده رها نکند و با وجود این ، واجب و لازم است که تامل و دید خود را به سوی فراهم آورنده سبب ها و آسان کننده کارهای دشوار بیفکند.  
اینک به گفتار سرور عابدان در صحیفه مبارک سجادیه صلوات الله علیه نظر کنیم که می فرماید:

اللهم إنيك كلفتني من نفسي ما أئت املك به مني ؛

بار خدایا! تو به آن چه که مرا تکلیف فرموده ای از نفس من بیش تر به آن تسلط داری .  
و اما طلب و کمک خواستن از صاحبان ضریح ها و قبور در مداوای بیماران و به عمل آمدن محصول ، خالی و دور از اسائه ادب (۱۳۲) نیست . از ایشان پرسیده می شود: آیا مراد در این موارد بیماری های عادی است که پزشکان توانایی مداوا و شفای آنها را دارند؟ ما کسی از مسلمانان را نمی شناسیم که به ضریح و بارگاهی برای مداوا و شفای امراض عادی مراجعه کرده باشد، بلکه مراجعه او به پزشکان و دوا و درمان آنهاست و در مواردی که بیماری درمان ناپذیر و غیر قابل معالجه باشد چه چیزی مانع روی آوردن به سوی صاحب ضریح و شفا طلبیدن از او در مداوا و معالجه بیماری اش که در ظاهر قابل درمان نیست باز می دارد؟ و چه بسیار صاحبان ضریح های مبارک از پیشوایان معصوم صلوات الله علیهم اجمعین هستند که در شفای بیماری ها، کرامات آشکاری از آنان ظاهر شده است .

ابن بطوطه که در دوست داشتن مورد اتهام نمی باشد(۱۳۳) در سفرنامه خود می نویسد: ((در شب مبعث به نجف اشرف وارد می شود و ناتوانانی را مشاهده می کند که بیماری های کهنه و دیرینه دارند و در اثر آفت ها و بلاها زمین گیر شده اند. شب را در کنار تربت امام به صبح می رسانند و با آمدن صبح صادق از تمام بیماری ها و رنج های خود شفا یافته اند)).

این چیزی است که ابن بطوطه خود شاهد آن بوده و آن را در سفرنامه اش ضبط کرده است . علاوه بر این ، تعداد زیادی از اصحاب ما در تاءلیفات خود آورده اند که خدای بزرگ از همه آنها خشنود باد: شیخ حر عاملی که بهشت برین جایگاهش باد درباره مشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام گفته است :

ما بدا من برکات مشهده فی کل یوم اءمسه مثل غده

و کشفاء العمی و المرضی به اجابة الدعاء فی اءعتابه

یعنی : هر آن چه از برکات و نیک بختی ها در محل شهادت او ظاهر می شود، هر روز چون روزهای دیگر است و نابینایان و بیماران شفا می یابند، قبولی دعا در آستان او صورت می پذیرد. به گفته من انتقاد کرده اند که : اگر صورت ظاهر گفتار او (خدا) را که می فرماید: (کفی بالله حسیبا)(۱۳۴) و امثال آن را در نظر بگیریم ضد و نقیض بودن لازم می آید... و در صفحه ۵۳ چنین گفته اند:

آیه دلیل گواه بودن خداوند و کسی که دانش الهی نزد اوست را ثابت می کند و سیاق جمله انحصار در خدا را نمی رساند و شهادت عبارت از ادای حق است و هر کس که عالم به حق است می تواند ادای شهادت کند، ادای شهادت کجا و نجات از گرفتاری ها و قضای حوایج و شکایت بردن از اموری که حضرت یعقوب آنها را به خدا اختصاص داده کجا؟

پاسخ : مقصود از آوردن آیه (کفی بالله حسیبا) این است : با در نظر گرفتن این آیه که کفایت و محاسبه را منحصر در خدا می کند با این حال تعارضی بین این آیه و آیه (قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب)(۱۳۵) نیست و ما در صدد اثبات توسل و برآوردن حاجات نبودیم تا اشکال شما وارد شود و صرفا بیان این بود که از مجموعه آیات باید برداشت کرد و گرنه ظاهر (کفی بالله حسیبا) با آیه (قل کفی بالله شهیدا) در تعارض است ؛ زیرا با وجود خدا دیگر نیازی به شهادت دیگری نیست ، چرا که خدا کافی است .

درباره روایات احتجاج که در صفحه ۵۷ آورده شده انتقاد نموده و می گوید: تمام روایات کتاب احتجاج یا بیش تر محتوای آن احادیث مرسل است که از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام گرفته شده و در خود این تفسیر بحث و مناقشه است .

پاسخ : در اثبات قدر و منزلت کتاب نخست آن چه مؤلف قدس سره در این باره ذکر کرده است نقل می کنیم که آن بزرگوار از این که اسناد روایات را نیاورده پوزش می طلبد و می گوید: ما در بیش تر روایاتی که نقل کردیم اسناد آنها را ذکر نکردیم ، یا به این دلیل است که اجماع علما آنها را تاءید کرده اند، یا عقل و خرد بر صحت آنها دلالت می کند و بالاخره به دلیل مشهور بودن آنها در سیره و کتاب ها؛ چه در نزد دوستدار موافق و چه در نزد مخالف ، به جز آن چه من آن را از امام ابی محمد العسکری صلی الله علیه نقل کرده ام روایت آن تفسیر در اشتها و معروفیت در حد غیر آن نمی باشد ولو این که مشابه آن چه باشد که ما آن را پیش تر نقل کرده و آورده ایم . به دلیل آن چه خود مؤلف بزرگوار فرموده اصحاب به ایشان اعتماد کرده اند.

علامه مجلسی در آغاز کتاب بحارالانوار در فصل دوم می گوید:

کتاب الاحتجاج گرچه بیش ترین روایات آن مرسل است ، لیکن از کتاب های شناخته شده است . سید بن طاووس کتاب را ستوده است و عده زیادی از علمای متاخرین از این کتاب نقل کرده اند و در کتاب روضات الجنات آمده است :

کتاب الاحتجاج با ارزش و مشهور بین طایفه است و مشتمل است بر تمام آن چه از احتجاجات پیامبر و امامان آمده ، بلکه تمام آن چه از اصحاب روایت شده است .

علامه آقا بزرگ صاحب کتاب الذریعه پس از آن که کتاب را می ستاید چنین می گوید:

پس آن کتاب از کتاب های معتبر و با ارزشی است که علمای اعلام و دانشمندان چون علامه مجلسی و شیخ حر عاملی و امثال آنان بر آن کتاب اعتماد کرده اند.

من می گویم : کتاب احتجاج طبرسی در اعتبار و ارزش مانند نهج البلاغه سید رضی قدس سره می باشد؛ چرا که در نهج البلاغه نیز همه آن چه سید رضی از سخنرانی ها و نامه ها و کلمات قصار نقل کرده مرسل بوده و آنها را بدون سند آورده است . سید رضی رضی الله عنه اسناد نهج البلاغه را حذف نکرده ، مگر به دلیل این که پیش شایستگان کاملاً روشن و واضح بوده که این خطبه ها و نامه ها شناخته شده و نیز روایات آن با سندها همراه بوده است و این مثل خبر مرسل نیست که به هنگام گفت وگو درباره آن خبر هیچ گونه سندی برای آن پیدا نشود. از این رو می بینیم خداوند سبحان تعدادی از علما و دانشمندان را موفق کرده و آنان در تک تک اسناد بحث و گفت وگو کرده اند. به عنوان مثال ، شرح علامه خویی و شیخ کاشف الغطاء و شیخ عبدالزهراء و دیگران و این روش و عادت علماست .

شیخ حر عاملی را می بینیم که در کتاب وسائل الشیعه روایاتی را با اسناد آنها آورده و پس از آن کتاب دیگری تاءلیف کرده و خود روایات را آورده ، لیکن اسناد آنها را ذکر نکرده و نام کتاب را هدایه الانام گذاشته است (قسمتی از این کتاب در کتابخانه شخصی ما موجود و کتاب دست نوشته و از مخطوطات است ).

شیخ رضی الله عنه در این کتاب به عنوان های قسمت ها و متن های روایات بدون ذکر اسناد آنها اکتفا کرده تا بدین ترتیب رعایت اختصار را کرده باشد.

فقیه الهی ، محقق همدانی در کتاب مصباح الفقیه در پاسخ اشکال تعدادی از کسانی که در پاره ای از روایات ((کُر)) که با سند ضعیف وارد شده ، می گوید:

ضعف سند با وجود شهرت آن روایت ضرر نمی رساند و در بین فقها شاذ و نادر هستند که این چنین روایتی را قبول نکرده و طرح کنند، تا چه رسد به روایتی این چنین که مشهور و مقبول در نزد فقهاست . نقد کننده درباره سخن من که گفته ام : ((و آن را تاءلید می کند، بلکه دلالت بر مشروعیت و جایز بودن طواف ، اعم از طواف واجب یا مستحب ، دور خانه کعبه دارد و آن نماز و پرستش و خضوع و تواضع در برابر سنگ هاست ش در ((صفحه ۵۸)) چنین می گوید:

آری ، طواف دور کعبه نماز است ، ولی نماز برای خدا و طواف برای خدا نه دور کعبه و اگر مجرد طواف برای کعبه باشد، پس می باید سجده هم برای زمین باشد نه خدا!

پاسخ : هدف چنان که بارها اشاره رفت این است که خضوع در برابر جسم ، که طواف هم مصداق آن است همان خضوع و خشوع در مقابل سنگ است و در ظاهر تفاوتی با همان خضوعی که در میان مشرکان رسم بود ندارد و این که خضوع در برابر خدا قبول شده برای این است که به امر و دستور خداوند انجام پذیرفته است و در ظاهر خضوع برای خداوند است ؛ اما آنچه درباره اش ایراد شده است که ، در این صورت لازم می آید که سجده بر زمین هم پرستش زمین باشد و برگشت چنین استدلال به قیاس استثنائی (۱۳۶) است ؛ یعنی اگر طواف برای کعبه باشد لازم می آید که سجده بر زمین نیز عبادت بر زمین باشد و این تالی (۱۳۷) ممنوع و مقدم نیز مثل تالی ممنوع است و وجه ملازمه بین مقدم و تالی همان خضوع است که در هر دو هست .

ولی این ملازمه ممنوع است ، چرا که سجده ، خضوع و عبادت بر زمین نیست ؛ زیرا نهادن جبهه بر خاک ، مصداق سجده است ، نه سجده در برابر خاک . سجده هیئت خاصی از خم شدن و دست ها را بر زمین نهادن و جبهه را بر خاک گذاشتن و به عبارت دیگر نهادن هفت عضو بر خاک همه مقوم مفهوم سجده

است ، نه سجده در برابر خاک همان گونه که نقد کننده توهّم می کند. بلکه مسجود غیر خاک است ، حال آن مسجود، مسجود حق باشد یا باطل ، همان گونه که در آیات زیر مسجود را مشخص می کند: (و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لادم...) (۱۳۸) و نیز از قول حضرت یوسف علیه السلام حکایت می کند: (والشمس والقمر رآیتهما لی ساجدین) (۱۳۹) و (رفع ابویه علی العرش و خروا له سجدا) (۱۴۰). در مصباح می گوید:

((و سجد الرجل ؛ مرد سجده کرد)) به این معناست : (وضع جبهته بالارض ؛ پیشانی خود را بر زمین نهاد) و سجده در پیشگاه خداوند متعال در زبان شریعت عبارت از هیئت مخصوصی است . (۱۴۱) نقد کننده ، در روایت : ((حتی تاءتوا خلقی هذا و تقروا له بذنوبکم ثم تساءلوا ذلک الخلق ؛... به پیش مخلوق من بروید و به گناهان خود در نزد او اعتراف کرده سپس حوایج خود را از این مخلوق بخواهید...)). تردید کرده و می گوید:

آیا روایت از نظر درستی و استواری در جایگاهی هست که حاکم بر آیه قرآن باشد و بعد از این روایت آشکار است که از اسرائیلیات است ؛ زیرا اقرار و اعتراف به گناهان نزد روحانیون و پارسایان مسیحی همواره از آداب و سنت های رایج بین آنها بوده و مشاهده این کار را ما در آثار اسلامی نمی بینیم که کسی در پیش امامی اقرار به گناه کند تا او را ببخشد. در پاسخ می گویم : آن چه ایشان در این باره گفته اند به دو موضوع برگشت دارد: نخست این که ، درست بودن روایت ثابت نیست دوم ، محتوای روایت شبیه راه و رسم رایج در میان مسیحیان است . پیش از آن که به هر دو ایراد پاسخ گوییم می گوئیم : از فحوای سخن چنین بر می آید که در حاکم بودن روایت بر آیه نوع ویژه ای از صحت را در آن معتبر می دانند تا بر دیگر روایات صحیح برتری داشته باشد. به نظر می رسد در معنای کلمه ((حکومت)) دچار اشتباه شده که اگر روایتی می خواهد حاکم شود، باید برای صحت آن مرتبه فوقی باشد تا بتواند حاکم بشود و به نظر می رسد غفلت از معنای حکومت است ؛ زیرا حکومت به معنای شرح است همان گونه که در جای خود بحث و در گذشته نیز گفته شد و در روایت شارح ، بیش تر از صحت معتبر که در هر روایتی لازم است ، به چیز دیگری نیاز نیست . بنابراین ، می گوئیم : سند روایت در کتاب شریف کافی از گروهی : از احمد، از ابن فضال ، از حکم بن مسکین ، از اسحاق بن عمار، از امام جعفر صادق سلام الله علیه روایت شده است . مراد از احمد، احمد بن محمد بن ابی نصر معروف به بزنطی به قرینه روایت او از حسن بن علی فضال ، که او خود در مرتبه ای بلند و مورد اعتماد قرار دارد و از اصحاب اجماع (۱۴۲) است . اما حسن بن فضال کسی است که نجاشی از او ستایشی بس بزرگ به عمل آورده است . آری ، او به فطحنی بودن مشهور است . لیکن علمای علم رجال به برگشت او به مذهب حق (شیعه اثنا عشری ) تصریح کرده اند.

اما حکم بن مسکین ، وی کسی است که ابن ابی عمیر و حسن بن محبوب که هر دو از اصحاب اجماع هستند از او روایت نقل کرده اند، هم چنین به جز آنها از بزرگان علما مانند: ابن فضال و محمد بن الحسن بن ابی الخشاب از او نقل روایت نموده اند. نه یک ، بلکه تعدادی از علمای علم رجال گفته اند: او زیاد روایت نقل کرده و مورد قبول واقع شده است و وحید بهبهانی در حاشیه مدارک از محقق نقل کرده که او (محقق) به درستی روایاتش حکم کرده است . بنابراین ، با توجه به مطالب فوق روایات منقول از او در شمار روایت های صحیح خواهد بود.



اما اسحاق بن عمار موسوم به ((اثنان)) اولی عبارت است از: محدثی به نام اسحاق بن عمار بن حیان کوفی الصیرفی ، و دومی اسحاق بن عمار بن موسی الساباطی .  
اولی ثقه و دارای آیینی درست است ، همان گونه که نجاشی به این مطلب تصریح کرده و گفته است : ((او از بزرگان اصحاب است و دومی نیز چون او در شمار راویان ثقه می باشد. شیخ الطائفه طوسی در کتاب الفهرست از او نام برده گفته است : این راوی نیز صاحب اصل است . گر چه فطحی مذهب بوده ، لیکن مورد اعتماد و ثقه می باشد. علامه بحر العلوم معتقد است که : ((فطیحه در نقل روایات مورد اعتماد (ثقه) هستند و به گفته آنها می توان اعتماد کرد)).

علمای علم رجال همان گونه که فساد عقاید آنان را نکوهش کرده اند ثقه بودنشان را نیز تائید و تصریح نموده اند و آنها از بزرگان فقها می باشند. واقعیت درباره روایت مورد بحث این است که به قرینه حکم بن المسکین ، منظور راوی اول ، یعنی اسحاق بن عمار بن حیان الکوفی الصیرفی است ، پس وضع سند مشکلی ندارد و روایت صحیح یا موثق است .

اما اشکال در دلالت و مفهوم روایت : ما هیچ گونه مشکلی در این روایت نمی بینیم و آن چه به عنوان شبهه ذکر کرده اند سندی بر آن نیست و پیدا نکردن ایشان دلیل بر نبود می باشد، نفس اقرار به گناه در جای جای دعاها و آمده از ائمه علیهم السلام زیاد است . همین دعایی که از امام ابی الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما درباره سجده شکر وارد شده برای شما کافی است که :

رب عصیتک بلسانی و لو شئت لا خرستنی ...؛

پروردگار! من به وسیله زبانم گناه مرتکب شدم و اگر تو می خواستی سوگند به عزت و شوکت ، مرا لال می کردی .

پس چرا دور بدانیم که خداوند سبحان بعضی از بندگان خود را گرامی و عزیز بدارد و برخی دیگر را امر فرماید تا به یکی از چنین بندگان مقرب درگاهش روآورند و اقرار و اعتراف در پیش آنها را چون اقرار در پیشگاه مقدس خودش قبول نماید و بخشش آن بنده مقرب را در حکم بخشایش خویشان محاسبه فرماید.

چون چنین خواهی خدا خواهد چنین حق برآرد آرزوی متقین

اما آن چه درباره عمل روحانیان و دانشمندان مسیحیت به عنوان فضیلت و برتری ذکر کرده اند، در اصل عمل آنها چنین نیست ، بلکه از این جهت که آنها به این کار بدون داشتن اجازه خاص یا رخصت عمومی مبادرت کرده بودند می باشد مانند آن چه در صحیفه مبارکه سجادیه درباره نماز جمعه آمده است که امام صلوات الله علیه می فرماید: ((اللهم ان هذا المقام لخلفائك و اصفیائك قد ابتزوها و اءنت المقدر لذلك ... ؛ خدایا! این جایگاه و رتبت جانشینان و برگزیدگان توست که به زور گرفته اند تویی تقدیر کننده بر این)). و این دلالت بر عدم جواز و عدم مشروعیت نماز جمعه نمی کند، بلکه آنان آن را با نیروی خود از اهل آنها گرفته اند، این همان است که مسیحیان انجام می دهند.

انتقاد کننده حرف خود را چنین توجیه و می گوید: ((پناه جستن و کمک طلبیدن در این قبیل از دعاها عبارت از این است که ، ما از امامان علیهم السلام بخواهیم که ما را شفاعت نمایند یا به وسیله آنان متوسل به خدا می شویم که توسط آنها و به خاطر آنها ببخشاید و این عمل جایز و به آن در قرآن تصریح شده است)).

می گویم : چگونه معنای پناه جستن و کمک خواستن تبدیل به درخواست شفاعت گردیده است ؟ زیرا این از آن جا که درک معنای طلب شفاعت از ((استغاثه ؛ پناه خواستن )) مثل این که پناه جو که می گوید: پناه منم دهید، یا از ((استنصار؛ مدد جستن )) مثل سخن کسی که استمداد می کند و می گوید: ((انصرنی ؛ کمکم کنید)) بر دو صورت می تواند باشد: اول دلالت پناه بردن و مدد خواستن در معنا و مفهوم لغوی عبارت از شفاعت است . دوم ظهور و فهم عرفی ، گر چه معنای لغوی هم آن را یاری نکند. هر دو به دور از تحقیق است ؛ زیرا اگر کسی به شخص معینی که صاحب قدرت و توان باشد بگوید: ای فلان ! پناه منم ده و یاری ام کن عرفا و در اصطلاح از سخن گوینده جز طلب مدد و پناه چیز دیگری فهمیده نمی شود. آری ، اگر به دلیل هراس از گناهان ، برگشت و توبه و یاری خواستن منظور باشد، در این صورت در هر دو مورد می توان معنای شفاعت از آن استنباط کرد، با این حال پناه جستن و کمک طلبیدن از معنا و مفهوم لغوی خود خارج نمی شود، بلکه منطبق بر شفاعت می گردد و نه این که مفهوم و یاری به معنای شفاعت باشد. پس آن چه ایشان ذکر کرده اند به نظر می رسد که از باب اشتباه مفهوم به مصداق است .

درباره گفته ما که : ((عبادت و پرستش سنگ مثل عبادت خدا می شود.)) اعتراض نموده و می گوید: ((تعبیر به عبادت در برابر سنگ یا کعبه یا امام این گمان و فکر را پیش می آورد که آن عبادت و پرستش غیر خداست ، ولی ماءذون و اجازه داده شده است در حالی که این اصولا عبادت نیست و ما تا کنون اطلاق عبادت را جز به خداوند، نه به کعبه و نه به امام ، در جایی پیدا نمی کنیم . نتیجه آن که ، بزرگداشت کعبه ، یا امام ، یا پیامبر با دستور خدا جایز است ؛ هم چنان که سجده بر زمین جایز می باشد. بحث در این است ؛ آیا این عمل عبادت آنهاست و برای آنها اذن صادر شده ؟ تا چون استثنا از کل آن چه دلالت بر حرام بودن عبادت غیر خدا باشد قرار گیرد؟ یا این که آن اعمال اطاعت و عبادت خداوند است و کافی می باشد؟ و من جواز اطلاق عبادت را جز در جایی که ارتباط با خداوند پیدا می کند نمی بینم . پس عبادت همان گونه که در تعریف آن ، علی رغم اختلاف در تعبیرها، تصریح شده عبارت است از: کمال و نهایت خضوع و فروتنی در برابر کسی که انسان آن را خدا قرار داده است . بدین ترتیب ، خضوع و فروتنی در مقابل احدی بدون اعتقاد به خداوندی او اصلا عبادت نمی باشد.))

پاسخ : حاصل سخن این است که بزرگداشت خانه کعبه ، امام یا پیامبر، چون سجده بر زمین جایز است . حال آیا این بزرگداشت عبادت آنها بوده و عبادتی باشد که اجازه داده شده باشد، پس در این صورت مشروعیت آن حاصل شده و خود دلیل است که : ((عبادت جز برای خداوند جایز نیست )) تخصیص خورده پس دلیل در این جا مخصص است . یا این که بزرگداشت عبادت محسوب نمی شود؛ چرا که معنا و مفهوم عبادت ، کمال خضوع همراه اعتقاد به الوهیت (خدا بودن ) است ، در این صورت ، بزرگداشت کعبه عبادت نخواهد بود، زیرا از موضوع عبادت خارج شده و اصطلاحا به آن تخصص می گویند.

در این جا ما در صدد بیان این نکته نیستیم که این دعا؛ یعنی توسل و کمک طلبیدن و کافی شمردن عبادت است یا نه و حتی می گوییم ، این با استدلال و دلیل خارج شد، بلکه می گوییم : انتقاد کننده گمان دارد این کارها ویژه خداوند است و بس و متوسل شدن به غیر خداوند مطلقا شرک و از دایره توحید الهی بیرون است . از این رو به آن بزرگوار پاسخ دادیم : ((موضوع نهی در توسل و کمک خواستن در مورد عبادت کسی است که خداوند به او چنین اذن و اجازه نداده ، یا اذن از طرف غیر خداوند و نظایر چنین تعبیرات در قرآن کریم صورت گرفته است .

حال اگر فرض کنیم اذنی وارد شده ، در این صورت نه تنها موضوع نهی از بین می رود، بلکه خضوع و فروتنی حتی سجده نیز جایز می شود؛ زیرا به امر و دستور خداوند عمل انجام شده است و چنین سجده ای خضوع در برابر غیر خداوند نمی باشد همان گونه که امام صادق صلوات الله علیه چنین فرموده است . اما این که عمل ، عبادت محسوب می شود یا نه ، موضوع دیگری است که ان شاءالله درباره آن گفت وگو خواهیم کرد. اما جواب سؤال این است که : عبادت و پرستش به معنای خضوع و فروتنی نمی باشد، همان گونه که استاد علامه طباطبایی قدس سره در این باره اشاره صریح دارد و می فرماید: عبادت خود متعدی است ، ولی خضوع لازم است و با لام متعدی می شود و خضوع لازم به معنای عبودیت است و نه خود عبودیت و لازم چگونه می تواند به معنای خود عبادت باشد؟ بلکه ماءخوذ از ریشه عبد است و عبد یعنی مملوک انسان است ، یا از هر صاحب عقل و شعور که خود را در مقام مملوکیت خدا قرار دهد و به این دلیل است که عبادت با استکبار و خود بزرگ بینی مغایرت پیدا می کند و این است تفسیر استاد بزرگوار ما از مفهوم عبادت و در معنا و مفهوم آن همان گونه که ملاحظه می فرمایید چنین نیست که تنها برای خدا باشد، بلکه قرار دادن خود انسان یا هر صاحب شعور و عقلی به صورت بنده ، تفاوت نمی کند برای خدا باشد یا غیر خدا. پس نتیجه می گیریم که عبادت با شرک جمع می شود، ولی با استکبار جمع نمی گردد و به همین معنا نیز صراحت دارد.

شاید چیزی که موجب شده انتقاد کننده به دخول معنای الوهیت بیندیشد این باشد که عبادت در عرف عموم مردم ، بدون قرینه و نشانه ای مطلق است و فکر انسان را به معنای تاءله (بندگی و پرستش ) همان گونه که در گفتار خداوند (قل انما اءمرت ان اعبد الله و لا اشرک به )(۱۴۳) نمایان است می کشاند. خلاصه ، معنای الوهیت را (پرستیده شدن و بندگی ) از کلمه عبادت نمی توان دریافت کرد، بلکه این کلمه در قرآن گاهی به معنای پیروی و طاعت آمده است چنان که در آیه : (الم اعهد الیکم یا بنی آدم الا تعبدوا الشیطان )(۱۴۴) در این جا عبادت به معنای اطاعت کردن و پیروی کردن است ؛ یعنی شیطان را پیروی و اطاعت نکنید. هم چنین به معنای تذلل ، خضوع ، فروتنی و تواضع آمده است (و قومهما لنا عابدون )(۱۴۵) این جا عبادت به معنای اظهار کوچکی و بندگی است ؛ یعنی بردگان در برابر ما اظهار بندگی و تذلل می کنند و از این جاست که اصطلاح ((الطریق المعبد)) گرفته شده است ؛ یعنی راهی که در اثر کثرت عبور و مرور هموار و صاف شده است . حال ما نمی توانیم آن چه را ایشان به طور مطلق از معنای عبادت در نظر گرفته است تصدیق و تائید کنیم و شاید تحقیق بهتر آن باشد که ببینیم راغب در مفردات چه گفته است .

راغب در معنای عبودیت و عبادت می گوید: عبودیت بیان و اظهار تواضع و افتادگی و رام شدن است و معنای عبادت بالاتر از آن است ؛ زیرا عبادت ، نهایت و اوج فروتنی است و سزاوار آن نیست مگر کسی که نیکی و فضیلت را به حد کمال رساند و آن کس خداوند متعال است و به این دلیل است که خداوند می فرماید: (الا تعبدوا الا اياه )(۱۴۶) و در تفسیر راغب نیز الوهیت در مفهوم عبادت اخذ نشده جز مفهوم کلی ؛ یعنی غایت خضوع که نهایت آن باید در مقابل کسی باشد که دارای نهایت کمال باشد. پس پندار نقد کننده در مفهوم عبادت صحیح به نظر نمی رسد. از نظر وجدان ، شک و تردیدی نیست که طواف به دور چیزی از مصادیق نهایت خضوع است ، پس چنان چه کعبه محل طواف کنندگان باشد، خود این خضوع در مقابل کعبه است ، ولی چون به امر خداست ، خضوع در برابر خداست ، همچون امر مولی به دست بوسیدن بنده خدا دست دیگری را، تردیدی نیست که این کار خضوع است و از این رو می بینیم بعضی

خود را بالاتر از آن دانسته و خودداری می کند، ولی بالاخره چون به امر مولی است، اطاعت از مولی محسوب می شود. در توسل هم اگر به اذن خدا باشد، دیگر شرک نخواهد بود. ملاک رسیدن اذن است. نقد کننده، در قبال جوابی که داده ام چنین می گوید:

(ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤ وک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول...)(۱۴۷)

و اگر این مخالفان هنگامی که به خود ستم می کردند به نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می کرد ...

آیه جز برای جواز درخواست آمرزش پیامبر از خدا برای گناهکاران دلالت دیگری ندارد و این همان شفاعت است و اما بر این که رسول خدا خود بخشنده گناهان باشد آن چنان که ادعا همین است دلالتی ندارد و این معنا (طلب مغفرت رسول خدا) با آیه دیگر که می فرماید: (و من یغفر الذنوب الا الله) (۱۴۸) مخالفت و منافاتی ندارد و نیز با فرموده خداوند: (یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا) (۱۴۹) نتیجه این که؛ طلب دعا و آمرزش از آن بزرگواران، چه در حال زندگی و چه پس از آن جایز است همان گونه که از هر مؤمنی که در درگاه خداوند تقرب و منزلتی دارد جایز می باشد، اما درخواست این که خود ببخشد آیات قرآنی این معنا را اثبات نمی کند.

در پاسخ می گوئیم: ظاهر مطلب چنین می نماید که انتقاد کننده گرامی امعان نظر و دقت در آن چه ما گفتیم نکرده اند؛ زیرا نگفتیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خود بخشنده گناهان است و هم اکنون در صدد اثبات آن نیستیم بلکه همان گونه که گفتیم در صدد اثبات این هستیم که طلب آمرزش از پیامبر، نه شرک محسوب می شود و نه مخالف توحید و یگانگی ذات احدیت است. دلیل آن هم آیه: (ومن یغفر الذنوب الا الله) است، و نیز این که بخشش خواستن از پیامبر و قرار دادن او به عنوان واسطه در طلب آمرزش از خداوند ملازم با شرک نیست. هم چنین آیه: (ولو انهم جاؤ وک...) دلیل دیگری است. جناب ایشان طلب بخشایش از خداوند را به وسیله پیامبر برای گناهکاران شرک محسوب کرده و به فرموده خدا در قرآن که: (و من یغفر الذنوب الا الله) استدلال کرده است و ما پاسخ آن را، چنان که در متن گذشت داده ایم.

ما نگفتیم بین دو آیه مخالفت یا منافاتی وجود دارد، بلکه انتقاد کننده گمان کرده اند که محدود و منحصر بودن بخشایش به خداوند سبحان لازمه اش این است که، بخشایش طلبیدن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و واسطه و وسیله قرار دادن او شرک محسوب خواهد شد و در این باره چنین گفته اند: آیه مورد استناد در طلب بخشایش از پیامبر به معنای واقعی آن که طلب مغفرت باشد نیست، بلکه خدای متعال با دستور استغفار از رسول می خواهد او را بزرگ داشته و تعظیم کند و انگیزه چنین تعبیری، نمایاندن مقام عظیم نبوی صلی الله علیه و آله و سلم است.

ما گفتیم محدود بودن مغفرت و بخشایش و بودن آن در دست قدرت خدا با طلب بخشایش از رسول خدا منافاتی ندارد. اما این که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خود آنان را ببخشاید یا نه؟ گفتیم که در حال حاضر ما در صدد اثبات آن نمی باشیم، و اگر هم چنین باشد، باز با اختصاص مغفرت به خدا منافات نخواهد داشت! زیرا موضوع کاملاً شبیه آن است که کسی مستقلاً و تماماً مالک چیزی باشد و هیچ مالکیتی برای دیگری نباشد، و این منافات ندارد که همان دیگری با اذن آن مالک حقیقی تصرف کند؛ زیرا برگشت تصرف او به مالک حقیقی است. سپاس خدای را که پروردگار عالمیان است.

بار الها!

اگر این کوشش ناچیز از این پیر غلام آستان ملائک پاسبان رضوی علیه السلام مورد قبول ذات مقدست قرار گیرد؛

اگر این ترجمه چراغی فرا راه گمشده ای گردد و در پرتو آن جست و جوگری ، شاهراه حقیقت را بیابد و در نتیجه :

اگر لبخند سروری بر لبان مبارک صدیقه طاهره علیها السلام بنشیند؛ مترجم ذخیره ای برای دهشت سرای قبرش و دستمزدی بس گران نصیبش شده است .

بار خدایا!

به فرموده رسول گرامی است : ((احسنوا الظن الى الله )) (۱۵۰) چشم امید و انتظارم به راه است ، تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

سپاس :

در پایان مقال بر خود بایسته می دانم از کمک های بی دریغ آیه الله زاده ، برادرزاده عزیز و دانشمندم حضرت آقای حاج سید محمد حسینی موسوی سپاس گزاری کنم که اگر یاری شان نبود، این کار دیرگاهی می کشید و شاید انجام نمی گرفت . از خداوند منان عاجزانه و ملتسمانه خواستارم که توفیقات ایشان را در خدمت به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام روز به روز بیش تر و افزون تر نماید. انه قریب مجیب

خلاصه نامه استاد

نویسنده نامه معتقد است : دعا چون از مستحبات است ، از دیدگاهی حایز اهمیت نمی باشد و حضور زائر در زیارت گاه و ادای سلام یا قرائت آیه ای از قرآن کافی و وافی است . طالبان دعا و مناجات باید دعاهایی را بخوانند که اسناد صحیح داشته و از پیامبر یا ائمه اطهار علیهم السلام رسیده باشد. مانند: دعای کمیل ، صحیفه سجاده و زیارت امین الله که مفاد آنها بر گرفته از قرآن و متون شان اظهار عجز و بندگی و توحید خالص است .

در برابر این دعاهای، دعاهایی است که سند ضعیف دارند و منقول از امام معصوم نیستند که دشمنان از آنها برای ضربه زدن به اسلام استفاده می کنند.

نگارنده نامه نمونه هایی از این قبیل دعاهای را از کتاب های قدیم و جدید گرد آورده و نوشته است : بر شیعیان واجب است تا چهره راستین اسلام را بر اساس قرآن و معرفی ائمه اطهار علیهم السلام و دور از خرافات به جهانیان بشناسانند.

نویسنده هم چنین در موضوع واسطه قرار دادن پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام به دلیل علو شأن و مقام آن بزرگواران نزد خداوند، با استناد به آیات قرآن می گوید: ((برای این کار در قرآن و سنت دلیلی وجود ندارد، بلکه دلایلی ، بر خلاف آن هست)). از این رو، آیاتی از قرآن مطرح نموده و بر اساس برداشت خود آنها را تفسیر کرده و توضیح داده است .

چکیده پاسخ نامه

وصول نامه شما را که مشحون از آیات قرآنی و شواهدی از سنت نبوی بود اعلام می کنم و از تاءخیر پاسخ پوزش می طلبم . چون هدف روشن کردن حقیقت است ، انجام کار به عنایت الهی آسان خواهد بود.

در آغاز می گویم : هر نوع مباحثه و تنازل ، در صورتی که دشمن لجوج باشد، مفید فایده نیست . مصداق این سخن احمد امین مصری و امثال او از نویسندگان هستند. با اینان هرگونه سخن بگوئیم باز در اعتراض خود باقی خواهند بود و اگر سکوت هم پیشه کنیم باز ما را رها نخواهد کرد. پس بهتر است با تکیه بر خدای لایزال رهایشان کنیم تا با گفت و گوهایی بی ثمرشان بازی کنند. و به مآخذ و منابعی چون : کتاب کافی ، توحید و نهج البلاغه ، که بویی از قرآن و نسیمی از نبوت دارند استناد نماییم . اگر این مآخذ نبودند، اسلام به مستشرقان منسوب می گردید و از آنان باید اخذ می شد.

پیشوای مذهب ما (امام صادق علیه السلام ) به ما توصیه فرموده : ((مایه زینت مکتب اسلام باشیم و نه موجب سرافکندگی )) با برادران اهل تسنن حسن سلوک و زندگی مسالمت آمیز داشته باشیم . معنای این سخن این نیست که به سخنان و آرای آنها که اغلب ریشه در هواهای نفسانی دارد، تمایل و اعتماد کنیم . همه کوشش ما برای نجات مستضعفان و آنانی است که امید خیر در آنان می رود. بنابراین ، هرگز روا نیست که خدای ناکرده برای جلب خشنودی آنها حق را رها کنیم .

مولای ما امیرمؤمنان صلوات الله علیه حقیقت و مفهوم جهاد را گفت و گوی علنی و ناامید کردن آنان معرفی فرموده است و در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم که ، دو قبیله بنی تیم و بنی عدی اسلام را به قهقرا سوق می دهند، پس چه قهقرایی از پیروی اینان از گذشتگانشان بدتر است ؟

آری ، اشاعره را بنگرید که فخر رازی ، طبق نقل فیض کاشانی می گوید: نصاری به سه خدا (اقانیم ثلاثه ) ولی اشاعره به نه قدیم اقرار و اعتقاد دارند و چه زشت برگشتی به نیاکانشان است . پس ای دانشمندا! از طریق حق به دلیل کمی طرفداران و خودنمایی دشمنان نباید وحشت زده باشیم ، بلکه به امیر المؤمنین علیه السلام اقتدا کنیم که می فرماید: ((اگر من به تنهایی در برابر آنها (دشمنان ) قرار می گرفتم و آنها پهنه کره زمین را پر کرده بودند، نه اهمیت می دادم و نه وحشت می کردم ؛ زیرا به حقانیت راه خود یقین دارم)).

#### خلاصه مفهوم شرک

شرک بر اساس قرآن کریم بر دو نوع است : شرک واقعی یا شرک عرضی ؛ و شرک طولی . شرک عرضی مانند عقیده مجوسان آتش پرست است که به یزدان منشاء خیرها و اهریمن منشاء بدی ها در عرض هم و مساوی در تمام شئون الوهیت قائل هستند.

در شرک طولی ، بدون صدور اذن از جانب الهی در توجه به سوی او شریک قرار می دهند. خداوند در قرآن (۱۵۱) با استدلال های گوناگون با شرک نوع اول احتجاج فرموده و پاسخ داده است . در شرک طولی اعتقاد بر یکتایی آفریدگار جهان وجود دارد، لیکن در اوصاف برای ذات مقدسش شریک قائل می شوند؛ به این معنا واسطه هایی که به عقیده آنها مرتبت والا نزد خداوند دارند قرار می دهند در حالی که برای این کارشان هیچ اجازه ای از جانب خداوند نداشته اند و این کار منجر به تراشیدن بت ها و پرستش آنها گردیده است . عمل گروه دوم نیز از دو دیدگاه باطل است ؛ زیرا اولاً بت های پرستش شده جماداتی بودند که مشرکان به دست خود می تراشیدند و اصولاً سود و زیانی نمی توانستند داشته باشند. در این باره خداوند در قرآن (۱۵۲) این گروه را مورد توبیخ قرار داده است .

دیدگاه دوم ، که دیدگاه اصلی و محوری است این است که :

برای پرستش بت ها اصولا اجازه و اذنی از طرف باری تعالی صادر نشده بود و اگر احیاناً صادر می شد برگشت آن به عبادت خداوند بود.

پیامبران با شرک نوع دوم روبه رو بوده اند. کتب تاریخ و تفسیر دلالت بر این معنا دارد و مشرکان در قرآن دلیل پرستش بت ها را با استدلال باطل و سست پیروی روش پدرانشان ذکر می کنند. (۱۵۳) قرآن سخن از امت حضرت ابراهیم می گوید که به بت ها آثار الوهیت قایل هستند و زندانیان بت پرست هم بند حضرت یوسف به پرستش آبا و اجدادشان استدلال می کنند. در زمان پیامبر اسلام نیز طبق شواهد قرآنی ، بت پرستان به آفریننده جهان اعتقاد داشته اند (۱۵۴)، لیکن اعتقاد ناخالص و آمیخته با شرک بود از این رو پیامبر آنان را به ترک پرستش بت ها دعوت می فرمود. (۱۵۵)

توبیخ مشرکان در قرآن نه از جهت توجه به چیزی که نه سود و زیان دارد، بلکه به دلیل نداشتن اذن و عدم صدور اجازه می باشد. اگر فرض کنیم اجازه از جانب خدا داشتند توبیخ نمی شدند، زیرا عبادت آنان با اجازه و رخصت خداوند بود. در حقیقت مشرکان خالق جهان را خدای یگانه می دانستند و بت ها را وسیله تقرب برای نیل به منزلتی در پیش خدا می شمردند، نه این که آنها را خدا بدانند و عبادتشان کنند و برایشان آثاری قایل باشند.

خلاصه ، مشرکان جزیره العرب معتقد بودند که آفریننده جهان یکی است و آن الله بی شریک است . جز این که آن چه را خود تراشیده و ساخته بودند وسیله تقرب خداوند قرار می دادند و عبادتشان می کردند در حالی که پروردگار چنین اجازه و اذنی صادر نفرموده بود. امت های گرفتار دوگانه پرستی به وحدانیت خدا قایل بودند. لیکن دلیل توبیخ آنها در محور قائل بودن به آثار خدایی در آن چه می پرستیدند نه خود شرک و به آثار نیز هیچ گونه اذنی از طرف خداوند صادر نشده بود و اگر چنین می شد عبادتشان شرک محسوب نمی شد؛ زیرا شرک ممنوع در قرآن اعتقاد به این است که بت ها یا غیر آنها که مورد پرستش قرار می گیرند، آثار الوهیت چون خداوند یکتا دارند. ورود اذن در قرآن

آیاتی در قرآن کریم آمده است که بر اساس آنها استمداد و فریاد خواهی از پیامبران و اوصیا و نیز درخواست رفع گرفتاری در مشکلات از آنها جایز می باشد. برای نمونه درخواست بنی اسرائیل از حضرت موسی علیه السلام که دلالت صریح و آشکار بر این موضوع دارد. (۱۵۶)

قرآن دلیل چنین درخواستی را مقام شامخ نبوت الهی و عهد و پیمان او با خدا ذکر می کند. نکته شایان توجه در این جا این است : اگر سؤ ال قوم بنی اسرائیل سؤ ال به جا و درستی نبود یقیناً پیامبر خدا نه فقط وظیفه داشت آنها را متوجه خطاهایشان بکند و تذکر لازم را بدهد، بلکه آنان را توبیخ می کرد و بر حذرشان می داشت . در حالی که می بینیم موسی علیه السلام نه تنها ایرادی نگرفته ، بلکه به هیچ وجه سخن از این که سؤ الشان شرک به خدا می باشد به میان نیاورده است .

حضرت موسی علیه السلام پیامبری صاحب کتاب است و برای زدودن شرک و کفر مبعوث شده بود، ولی می بینیم به فریاد خواهی مرد اسرائیلی پاسخ مثبت می دهد و با قدرت و نیروی جسمی که داشتند به دفاع از او در مقابل مرد قبطی می پردازد و او را از میان بر می دارد. پس تفکر در آیات مربوطه به ما می آموزد که توسل به غیر خدا با اذن خدا شرک نیست ، بلکه ماءذون و جایز می باشد.

درباره این که خداوند کفایت کارها را می کند باز طبق آیات قرآن (۱۵۷) می بینیم که خداوند متعال آنان را که دانش قرآن دارند بر ذات مقدس خود عطف فرموده و به عنوان شاهد و گواه آنها را هم کافی می شمارد. حال اگر ما ظاهر هر آیه ای دیگر را که می فرماید: ((خداوند برای محاسبه کارها کافی است)) و آیاتی از این قبیل که به ظاهر دلالت بر انحصار می نماید، در نظر بگیریم ، لازمه اش تناقض در گفتار خدا خواهد بود که از ساحت کلام الهی دور است .

مفاد و متون زیارت ها نیز مؤید سخن ماست که پس از شکوه به درگاه الهی سخن از برگزیدگان مخلوقات الهی به میان می آید که به آنها نیز شکوه و شکایت می کنیم و دلیل آن را کرامت و فضل زیادی می دانیم که از جانب خدا بر آنان عطا شده است . پس این قسمت از زیارت نیز همراه آیات قرآن هر دو به یک اصل و یک مطلب واحد اشاره دارند و آن وجود عهد و پیمان و کرامتی است که از سوی خداوند به ذوات مقدس پیامبران و اوصیای آنان بخشیده شده است و به همین دلیل ، ما به آنان متوسل می شویم و شکایت پیش آنان می بریم .

ورود اذن در روایات

((سجده به غیر خدا جایز نیست . سجده به حضرت آدم علیه السلام سجده به خداوند است ، چون به امر او بوده است)). این گفتار امام صادق علیه السلام در حقیقت جواز مشروعیت طواف کعبه که خود نمازی است می باشد و بدین ترتیب چرخیدن به دور سنگ به امر خدا شرک نخواهد بود.

امام علیه السلام داستان بانویی پرهیزکار را شرح می دهد که خداوند متعال شرط قبول توبه و بخشایش خود را منوط به بخشایش آن بانو می فرماید. در عین حال در قرآن می خوانیم ((چه کسی جز خداوند گناهان را می آمرزد))؟ که از این گونه روایات فهمیده می شود بخشش کسی که خداوند چنین اذنی به او داده باشد عین بخشایش الهی است . با همین دلالت و با تواتر معنوی ، چنین حکمی را درباره ذوات مقدسه ائمه معصومین علیهم السلام صادر و استنباط می کنیم . درباره ابلیس نیز می گوییم : رانده شدن او از درگاه نه به خاطر سجده نکردن به آدم بود، بلکه به دلیل سر تافتن از امر خدا بود.

در قسمتی از دعای فرج که می گوییم : ((یا محمد یا علی ...)) تعارضی با نص قرآن ندارد؛ زیرا آیات قرآنی صراحت دارد که یاری طلبیدن از کسی که خداوند با او پیمان نبوت و یا عقد وصایت بسته دقیقاً خواستن کمک از خداوند است ، نه غیر او. این چنین یاری جستن از کسانی که رخصت از طرف خدا صادر شده را نمی توان با عمل مشرکان مقایسه کرد. ما نباید تنها ظاهر آیات را به تنهایی در نظر بگیریم ؛ زیرا در این صورت موضوع با توسل به اسباب که خود خداوند از قدرت در آنها قرار داده مخالف خواهد بود؛ در نتیجه باید تمام اسباب ظاهری را در عالم کنار بگذاریم . مثلاً کشت و زرع را ترک کنیم ؛ زیرا خداوند می فرماید: (ءانتم تزرعونهم نحن الزارعون ) آری ، خداوند با افاضه فیض فاعل است و افاضه هر اثر در طول اثر خداوند است ولو به ظاهر هر کار را به کننده نسبت می دهیم .

پس قدرتی که خداوند به ذوات مقدسه عطا فرموده بیش از قدرت هایی است که با اسباب ظاهری در عالم هستی وجود دارد و اعمال این قدرت که با اذن خود خداست منافاتی با توحید الهی ندارد. اگر حضرت مسیح بنا به درخواست کسی مرده را زنده می کند، یا بیماری را شفا می دهد قطعاً شرک نیست ؛ زیرا خود مسیح علیه السلام بلافاصله مسئله رخصت و اذن از جانب خدا مطرح می فرماید.(۱۵۸) هم چنین درخواست از پیامبر و اوصیای ایشان از زیارت ها و دعاها در کتب شیعه امامیه ؛ کمک خواستن و توسل به ائمه ، به طور تواتر معنوی از خود آنها نه از طریق واسطه ها نقل و تاءیید شده است . به عنوان مثال ، می



توان به کتاب عروۃ الوثقی ، در باب نماز گشایش مهمات کارها؛ باقیات صالحات محدث قمی ، یا مفتاح الفلاح و دعاهاى ماءثوره از ائمه در آنها مراجعه کرد.

استاد جمله ((و ايا ب الخلق اليكم و حسابهم عليكم )) را ذکر و به تعدادی از آیات قرآن (آیه ۲۶ سوره غاشیه و آیاتی نظیر آن ) اشاره و آنها را معارض جمله در زیارت جامعه می داند. در حالی که پاسخ عینا جواب قبلی است که اگر اجازه و رخصتی از جانب خدا باشد منافاتی ندارد؛ زیرا برگشت اختصاص ها به سوى ذات مقدس خداست ولو حساب را دیگری انجام دهد، از دایره انحصار الهی خارج نخواهد بود، و نیز چنین است در امر وکالت فرشتگان که جان های انسان ها را می ستانند؛ یعنی آیات قرآن بعضی ، بعضی دیگر را تفسیر می کنند و فرشته های مرگ را نمی توان شریک در کار خدا شمرد؛ زیرا وکیل فقط مجری امر موکل است و بس و اگر جز این باشد، نوعی حیرانی و بی نظمی در اجرای کار احساس می شود. اگر به عنوان مثال و فرض ، کسی به فرشته مرگ بگوید: مرا اندکی مهلت ده و جانم نستان ! آیا درخواست کننده را می توانیم مشرک بشماریم ؟

در حالی که در روایت آمده و پیامبر اکرم به عزرائیل فرمود: ((مرا تا زمانی که برادرم جبرئیل بیاید مهلت بده)).

استناد به آیه ۷۵ سوره نحل درباره این که فرشته بنده ای است که قدرت هیچ کاری ندارد صحیح است ولی در صورتی است که برای انجام کار موکل فرمانی نداشته باشد و الا وکیل و بنده (غلام ) دو کلمه مترادف هم نیستند. اگر اذن باری تعالی را از مسئله حذف کنیم ، اصولا قیاس در این باره بی مورد است . دلیل این متون دعای صباح امیر مؤ منان علیه السلام و دعای افتتاح است